

نشریه شماره ٧ (عالی)

با تقدیم سپاس به درگاه الهی و با سرور فراوان هفتمین نشریه معارف عالی تقدیم می گردد. در این مجموعه نیز مانند مجموعه های قبلی، مقالاتی که غالباً حاصل تحقیقات و تتبعات دانشجویان و اساتید همکار مؤسسه معارف عالی امر در مهد امرالله است به نظر علاقه مندان می رسد.

از آنجا که کیفیت و اعتبار علمی چنین مجموعه هایی نتیجه مستقیم همت و پشتکار نویسندگان آن یعنی دانشجویان و اساتید و سایر همکاران است، امید چنان است که در آینده نزدیک شاهد غنای هر چه بیشتر این مجموعه باشیم؛ لذا فرصت را غنیمت دانسته بار دیگر از همه عزیزان دعوت به همکاری صمیمانه چه به صورت ارسال مقالات و چه در قالب ارسال نظرات نقادانه می نمایم.

از آنجا که نویسندگان مقالات مسؤول صحت و سقم مطالب مطروحه در مقاله خویشند، وصول اظهار نظرهای موافق یا انتقاد آمیز از سوی خوانندگان مغتنم خواهد بود تا به فرموده مرکز میثاق «بارقه حقیقت» که «شعاع ساطع از تصادم افکار است» در جامعه اهل بهاء آنگونه که شایسته چنین انتسابی است جلوه نماید و راه نجات را در ظلمات مستولی بر فضای افکار و عقاید، نمایان سازد. تا باد چنین بادا

فهرست مندرجات

صفحه

- ۱ - آثار مبارکه ۴
- ۲ - مسائلی مربوط به مطالعه دیانت بهایی (قسمت اول) (گزیده‌ای از رقايم صادره از جانب بيت العدل اعظم) ۵
- ۳ - امر بهایی و عرفان ۱۸
- ۴ - سومین شاخهٔ برابر سدرهٔ افنان (شرح احوال ایادی امرالله جناب حسن موقر بالیوزی) ۴۳
- ۵ - برازجان در عصر رسولی و عصر تکوین (شرح حال مختصر چند نفر از مؤمنین اولیهٔ برازجان) ۷۵
- ۶ - نشریات جامعهٔ بهایی ایران از آغاز انتشار تا تعطیل ۹۲
- ۷ - سکولاریزاسیون، سکولاریزم و امر بهایی ۱۰۷
- ۸ - فهرست موضوعی مقالات مندرج در «پژوهشنامهٔ مجلهٔ پیام بهایی» ۱۲۳

آثار مبارکه

قلم اعلیٰ می فرمایند، قوله العزیز :

«... می فرمایند: العلمُ نورٌ یَقْذِفُهُ اللهُ فی قلبِ مَنْ یشاء. واین نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از افکار محجوبه کدره احداث شده. و آن را گاهی از هم سرفقت می نمایند و بر دیگران افتخار می کنند.»

(کتاب مستطاب ایقان، صص ۳۶ - ۳۵)

مرکز میثاق می فرمایند، قوله الاحلی :

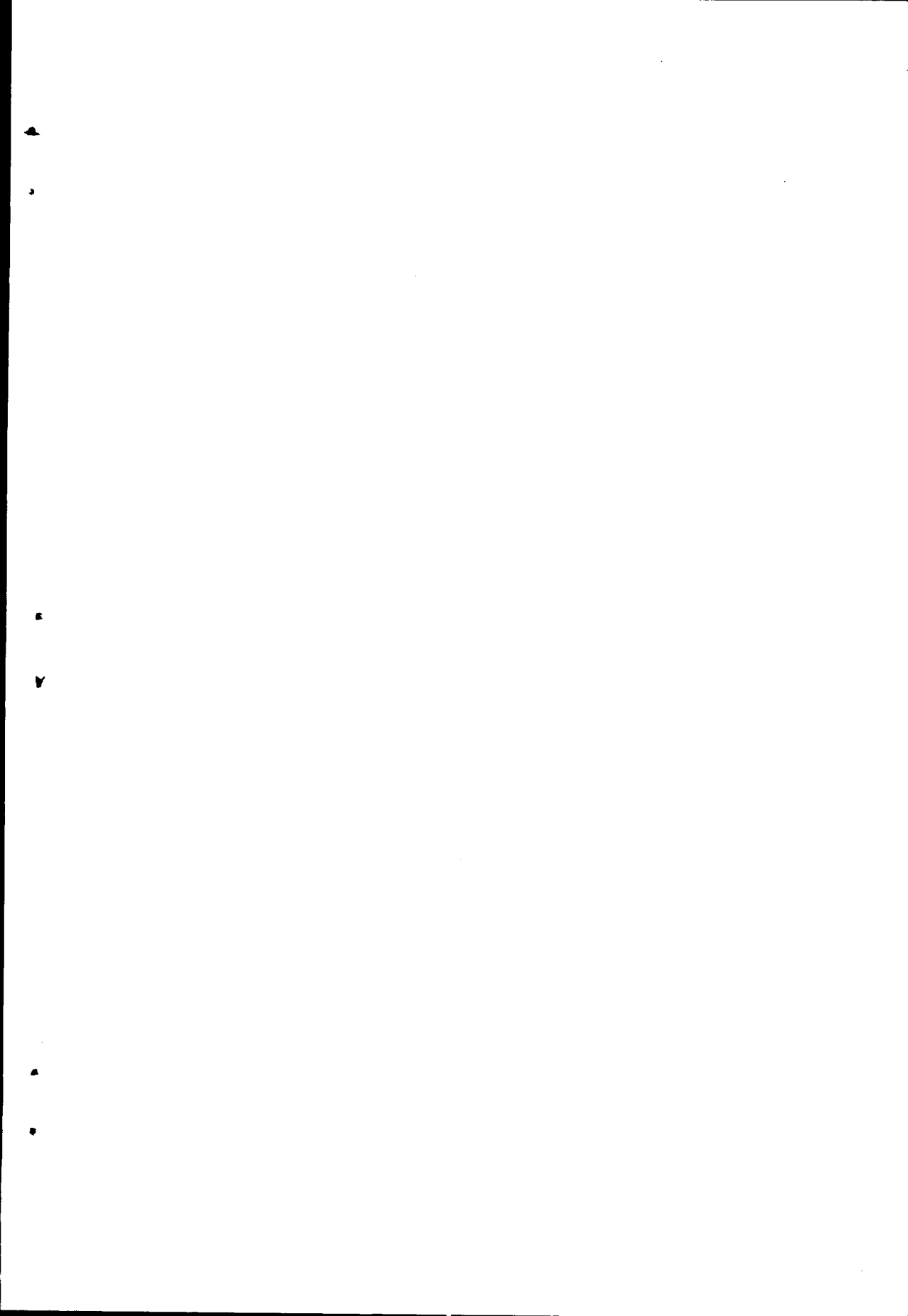
«حال نیز در نهایت تأکید رجا از احتیای الهی می نمایم که بقدر امکان بکوشند و در توسیع دایره تعلیم آنچه بیشتر کوشند خوشتر و شیرین تر گردد. حتی احتیای الهی چه صغیر و چه کبیر چه ذکور و چه اناث، هر یک بقدر امکان در تحصیل علوم و معارف و فنون متعارف چه روحانی و چه امکانی بکوشند.»

(مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، ص ۲۳۱)

حضرت ولی امر الله می فرمایند، قوله المتین :

«امر مبارک به محققین بیشتری نیاز دارد، یعنی افرادی که نه تنها منجذب و معتقد بوده مشتاق ابلاغ کلمة الله به دیگرانند، بلکه از تعالیم و اهمیت آنها نیز درکی عمیق یابند و بتوانند اصول اعتقادی خویش را با افکار و مشاغل جهانیان ربط دهند.» (ترجمه)

(از توفیق ۲۱ اکتبر ۱۹۴۳ خطاب به یکی از افراد احتیاء)



مسائلی مربوط به مطالعه دیانت بهایی (قسمت اول)
گزیده‌هایی از رقائم صادره از جانب بیت العدل اعظم
ترجمه مینا یزدانی

مقدمه

رقائم این مجموعه از جانب بیت العدل اعظم در چند سال گذشته خطاب به مؤمنینی نگاشته شده است که با توجه به اهمیت بسیاری که حضرت بهاء‌الله برای طلب معرفت و استفاده از خرد قائل شده‌اند، سوالات بسیاری در خصوص مطالعه محققانه امر مبارک مطرح نموده بوده‌اند. بسیاری از پرسشگرانی که نامه‌های ایشان علت صدور پاسخهای مندرج در این مجموعه شد، اهل علمی بودند علاقه‌مند به درک عمیق تر رابطه بین حقایق ظهور مبارک و ضرورت‌های علم برای بررسی دقیق و بی‌طرفانه شواهد مستند بر اسناد مکتوب و غیر مکتوب.

در میان موضوعات متعدد بحث شده احتیاج به یک نمونه جدید تحقیقی و روش شناسی‌هایی است قابل رویارویی با پدیده‌های روحانی، اخلاقی و فرهنگی که تأثیرات آنها بر جریانهای تاریخی به‌نحو فزاینده‌ای در بحث علمی وارد شده است. همچنین به نتایجی که پیشرفت و توسعه تکنولوژی اطلاعاتی جدید برای مطالعات بهایی دارد، توجه خاص شده است و مذکور گشته که حضرت ولی امرالله این تکنولوژی را بیش از شصت سال پیش، پیش بینی کرده بوده‌اند. قسمتهایی از یکی از رقائم که پرورش وجدان شخصی و مسؤولیت اخلاقی یک محقق برای خدمت به حقیقت را مورد بحث قرار می‌دهد، به‌نحو خاص آموزنده است.

همچنین به محققین بهایی یادآوری شده که نسبت بدین نیاز هوشیار باشند که باره‌ای از اشکال محیط دانشگاهی امروز، بستر تعیین شده فرهنگی دارد و به ایشان تاکید

این مجموعه در ابتدا تحت عنوان **Issues Related to the Study of Baha'i Faith** به صورت ضمیمه‌ای بر نشریه «بهایی کانادا»، ماه می ۱۹۹۸ منتشر شده است.

گشته که از درگیر کردن تحقیق با دستورالعملهای تأیید نشده آیدنولوژیک که اعتبار تحقیق را تضعیف می کند اجتناب نمایند. این نکته خاطر نشان گشته است که اگر این محدودیتها نباشد، ممکن است مطالعه کنندگان تعالیم حضرت بهاءالله متمایل بدان گردند که به آثار مبارک ایشان جدا از نظامی که هیکل مبارک برای اجرای آن تعالیم طرح فرمودند و قسمتی اساسی از پیام خود قرار دادند، روی نمایند.

۱۵ اکتبر ۱۹۹۳

در مورد سیاست جاری بازبینی پیش از انتشار، همه بهائیان در هر شغل، به این چالش فراخوانده شده اند که به معانی ضمنی تلاش مشترک ما برای رسیدن به هدف حضرت بهاءالله برای نوع انسان بیندیشند، معانی ضمنی که شامل استفاده از منابع ذهنی ما برای حصول فهمی عمیق تر از ظهور مبارک و اجرای اصول آن است. جامعه بهایی در تعقیب این مسیر که شارع امر چنین به وضوح و به تاکید برایش تعیین کرده، از طریق مؤسساتی که نفس شارع تدارک دیده است، عمل می کند.

کوششهای محققانه فعالیتی جدا از این فرایند حیاتی نیستند که به معیارهای خارج از آن پاسخ دهد و بر اساس مرجعیتی خارج از آن عمل کند. بیت العدل اعظم بر این عقیده اند که قسمتی از مشکلی که بعضی اهل علم بهایی با موضوع بازبینی قبل از انتشار دارند ممکن است از این واقعیت سرچشمه گرفته باشد که این مؤمنین در کار تحقیقیشان، خویشان را به عنوان کسانی نمی بینند که به نحو کامل در این جریان شرکت دارند و با همان استقلال روحانی که در سایر جنبه های حیاتشان از آن بهره مندند، آزاد به عمل هستند. آنچه جامعه بهایی مشغول به ظهور و بروز رساندن آن است خلقی جدید است. در این باره امر مبارک احتیاج فوری به یاری صمیمانه و بی قید و شرط محققین خود دارد. بیت العدل اعظم سعی می فرماید خاطر نشان سازند که مثل هر زمینه دیگری از مجاهدات بهایی، شرایط خاصی برای انجام این یاری وجود دارد، شرایطی مندمج در هویت جریان و مصرح در کتاب الهی.

این احتیاجات البته در موازین شایع در مؤسسات دانشگاهی غربی منعکس نیستند. برعکس هم مؤسسات بهایی و هم محققین بهایی به این فراخوانده شده‌اند که کوشش بسیار زیادی در قلب، ذهن و اراده بخرج دهند تا الگوهای جدید هدایت و فعالیت تحقیقی را که کار حضرت بهاءالله لازم دارد به وجود آورند. بیت العدل اعظم معتقدند بهترین طریقی که شما خواهید توانست به منافع امر مبارک خدمت نمایید این است که افکارتان را به این هدف متوجه نمایید. صرف تکرار قواعد و آداب دستگاههایی اعم از دانشگاهی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که نشان داده‌اند نه در پاسخ به هرج و مرجی که اکنون جامعه انسانی را دربر گرفته کارایی لازم را دارند و نه تمایلی به رویارویی با معانی ضمنی ناتوانی شان دارند؛ عملاً کمک چندانی نمی‌کند. ما با تسلیم شدن بی قید و شرط به مرجعیت شیوه‌های عمل علمی لطمه بزرگی به خود و امر مبارک خواهیم زد، چرا که این شیوه‌های عمل برای اثبات عینی بودنشان خود به تفوریهایی متزلزل متشبه شده‌اند، متزلزل از این رو که نفس این تفوریها را متفکرین بزرگ، روز بروز بیشتر به زیر سؤال می‌برند. اگر چه غیربہائیان اهل علم ممکن است با بی توجهی چنین بینگارند که مؤسسات وضع شده توسط حضرت بهاءالله تنها نوع دیگری از «دستگاه مذهبی» است و به این نحو از بررسی جدی حقایق ظهور مبارک اجتناب کنند؛ واضحاً برای یک فرد بهایی دنباله‌روی ایشان در این بیراهه غیر ممکن است.

بیت العدل اعظم آگاهند که ادامه سیاست بازبینی می‌تواند از دیدگاه بعضی اهل علم غیربہایی سایه‌ای بر نام نیک امر مبارک بیفکند. در محیطی که انتشارات برای پیشرفت و شناسایی ضروری است، هر نیازی که این فعالیت را به تأخیر اندازد یا مانع شود باید بطور جدی، نه فقط توسط فرد محقق بلکه توسط مؤسسات گرداننده اجتماع که مشتاقانه ناظر به طلوع و ترقی وی هستند و با علاقه‌مندی امید به کمک مؤثر وی دارند، بررسی شود. اما آیا این دقیقاً همان نوع دوراهی روحانی نیست که بسیاری بہائیان در مساعی شان برای خدمت به مقصود حضرت بهاءالله با آن روبرویند؟ بسیاری مواقع، خصوصاً در سرزمینهای در حال توسعه، مؤمنینی توانمند ناگزیر شده‌اند از فرصتهایی برای مشاغل سیاسی نویدبخش صرف نظر کنند، مشاغلی که ارزش آنها را

به آسانی می توانستند بر مبنای خدمت عمومی توجیه کنند. تنها علت این صرف نظر عدم تطابق انتخاب این مشاغل با تعالیم و مقصود حضرت بهاء الله بوده است. همچنین مثالهای زیادی می توان زد از مؤمنینی که مجبور شدند هم زندگی حرفه ای تخصصی و هم علائق مشروع خانوادگی را برای مهاجرت به نواحی نامساعد کره زمین کنار بگذارند.

واضح است که بحران تمدن معاصر متفکرین را در سرزمینهای مختلف و ادار می نماید روش شناسی های تحقیقی جدیدی را جستجو نمایند که قادر به رویارویی با پدیده های روحانی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی که تاکنون بی سابقه بوده اند، باشد. هیچ بخشی از جامعه بشری به اندازه جامعه بهایی برای اتخاذ نقش اصلی در این کوشش مجهز نیست. جامعه بهایی به عنوان مجموعه ای از مردم که بطور منظم و مستمر به واسطه ظهور حضرت بهاء الله دارند از آنچه می توان آن را «کشش جاذبه» فرهنگهایی نامید که در آن عادات ذهنی ایشان شکل گرفته است آزاد می شوند؛ هم اکنون نیز رویکردی بی همتا در بررسی واقعیت دارد. این رویکرد باید به عنوان وسیله ای مؤثر در تقلیب اجتماعی شدیداً تشحیذ گردد. ابداع نمونه تحقیقی جدید که این اوضاع و احوال مقتضی آن است، فرصتی است ذیقیمت برای خدمت و موفقیت بهائینی که از موهبت دو گانه ایمان روحانی و قوای ذهنی تربیت شده در بهترین شرایطی که جامعه معاصر می تواند عرضه کند، برخوردارند.

بیت العدل اعظم تنها می تواند محققین بهایی و همه دیگر مؤمنین را به هر طریق و میزانی که ممکن می دانند به پاسخ به این چالش تاریخی دعوت کند. بیت العدل اعظم مطمئنند که در تحقیق و تتبع بهایی نیز مانند سایر حیطه های خدمت بهایی، ذخائر اصلی بتدریج ظاهر می گردند و الگوهای تحقیق و مطالعه از طریق جریان مشورت اصلاح می گردند. بیت العدل اعظم معتقدند که این دستاورد است که در درازمدت شهرت امرالله را از هر سوء تعبیر و انتقاد که اکنون ممکن است با آن روبرو شود، حفظ خواهد کرد. در واقع معهد اعلی به واسطه پاسخی که محققین بهایی در زمینه های مختلف هم اکنون نیز از خود بروز می دهند، بسیار امیدوار گشته اند.

مطمئن باشید که بیت العدل اعظم از احساس نیاز محققین بهایی برای دسترسی روزافزون به منابع بایگانی بهایی مثل متون اصلی اسناد تاریخی چون مطالع الانوار آگاهند. در واقع تصوّرش مشکل است که در غیر این صورت چگونه این خادمین امر مبارک که کمکهایشان به پیشرفت امر و حفظ منافع آن اساسی است می توانند نقش خود را ایفا نمایند. همچنین احتیاجی نیست اهمیتی که یک فضای کلی دسترسی به منابع آثار الهی و تاریخی برای منافع دیانت بهایی دارد به بیت العدل اعظم تاکید شود.

در حال حاضر مرکز جهانی بهایی فاقد منابع انسانی، فضای فیزیکی و امکانات تحقیقی لازم برای پاسخگویی مناسب به این احتیاج است. همه ما مشتاقانه در انتظار روزی هستیم که مرکز مطالعه آثار در ساختمانی که روی قوس برای آن طراحی شده و حال در دست بنا است، به وجود آمده باشد. این مرکز جایگاهی خواهد بود برای جمع آوری امکانات بایگانی و تحقیق که امر مبارک احتیاج مبرم به آن دارد. مطمئن هستیم اگر شما از این نظر گاه به سوالات مربوط به دسترسی به منابع دست اول بهایی پاسخ دهید، بطور عمده قادر به از میان بردن انواع شکلهایی خواهید بود که طبق اظهاراتتان با آنها مواجه شده‌اید.

پیشنهادی که بعضی نموده‌اند دال بر این معنی که در این فاصله بهترین طریق به سادگی آن است که مرکز جهانی به روی محققین بهایی دیدار کننده گشوده شود، واقع بینانه نیست. اگر بنا بود بایگانی، آرشیو، کتابخانه و دایره تحقیقات انرژی و توجه خود را معطوف به پذیرش محققین بسیاری بنمایند که آمدن به این شطر را حق مشروع خود می دانستند؛ وظایف دارای اولویت ایشان در پشتیبانی ضروری از کار بیت العدل اعظم شامل حفظ، طبقه‌بندی، ترجمه، حاشیه‌نویسی و انتشار لطمه می‌دید، به درجه‌ای که در مرحله کنونی از رشد امرالله قابل قبول نیست. محققینی که به کار بر روی دیانت بهایی علاقه‌مندند، مجبورند کمی صبر داشته باشند، همچنان که در بسیاری از موارد در زمینه‌های متعددی از تحقیق چنین است.

بیت العدل اعظم عقیده دارند که مسائل مطروحه در نامه شما را می توان به بهترین وجه در پرتو بیاناتی در آثار مبارکه بررسی کرد که رابطه بین ظهور حضرت بهاءالله و معرفت حاصل از مجاهدات تحقیقی را روشن می سازد. حضرت بهاءالله می فرماید:

«مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب امام و جوه اهل عالم نطق فرمود آنچه را که مفتاح است از برای ابواب علوم و فنون و دانش و آسایش و ثروت و غنا»^(۱)

واضح است که آثار مبارکه بهایی همه زمینه های مجهودات انسانی و رشته های علمی را روشن می سازد. آنان که موهبت معرفت مقام حضرت بهاءالله را داشته اند، از فضل دسترسی به ظهوری برخوردارند که انوار خویش را بر همه جنبه های اندیشه و تحقیق افکنده، و مکلف بر آنند که درک حاصل از اغتماس در آثار مبارکه را برای پیشبرد مصالح امرالله به کار برند.

مؤمنینی که توانایی و فرصت انجام این مهم را دارند، مکرراً به پیگیری مطالعات علمی خود تشویق شده اند، مطالعاتی که به وسیله آن ایشان نه تنها جهت انجام خدمات بسیار مورد احتیاج امرالله مجهز می گردند، بلکه همچنین از وسایلی برای دست یافتن به بصیرتی ژرف نسبت به معانی و دلالات تعالیم بهایی برخوردار می گردند. ایشان همچنین درمی یابند که ادراکات حاصل از فهم عمیق تر ظهور حضرت بهاءالله موضوعات تحقیق علمی ایشان را نیز روشن می سازد.

ملاحظه بعضی بیانات حضرت ولی امرالله در این مورد مفید فایده است. در مکتوبی که از جانب هیکل مبارک مرقوم گشته، خطاب به یکی از افراد اجنباء که مطالعات عالی دانشگاهی خود را در رشته ای مربوط به تعالیم مبارکه تکمیل نموده،

۱- لوح دنیا - دریای دانش، صفحه ۹۹

می‌فرمایند:

امید آنکه همه دانشجویان بهایی شما را قدوه حسنه خود قرار دهند. اصول امر مبارک را بررسی و تحلیل کرده، آنها را با جنبه‌های نوین فلسفه و علوم ربط دهند. هر جوان هوشمند و متفکر بهایی باید همواره بدین طریق در امر مبارک نظر کند، چه در اینجاست که اساس تحرّی حقیقت نهفته است.

هنگامی که هیکل مبارک از ورود یکی از دانشمندان به جامعه بهایی آگاه شدند در مکتوبی که از جانب ایشان نگاشته شد، چنین اظهار نظر فرمودند:

ما شدیداً به تفکر منطقی و عمیق نیاز مندیم، تفکر ناشی از ذهنی که آموزش علمی دیده باشد. وقتی چنین قدرتهای فکری با ایمان عمیق پیوند یابد قابلیت عظیم برای تبلیغ به وجود می‌آید.

در موقعیتی دیگر منشی ایشان مرقوم می‌نماید:

حضرت ولی امرالله سالها به بهائیان که راهنمایی ایشان را طلبیده بودند و نیز به دیگر احناء تاکید فرموده‌اند که تاریخ، اقتصاد، جامعه‌شناسی و مشابه آن را بخوانند تا در جریان کلیه افکار و نهضت‌های مترقی معاصر، قرار گیرند به نحوی که بتوانند مواضع مربوطه را با تعالیم بهایی ارتباط دهند. آنچه هیکل مبارک از احناء می‌خواهند مطالعه بیشتر است، نه کمتر. هر چه معلومات عمومی احناء چه علمی و چه غیر آن، بیشتر باشد، بهتر است. همچنین ایشان دائماً به احناء تاکید می‌نمایند تعالیم بهایی را واقعاً هر چه عمیق‌تر مطالعه کنند.

مؤمنین به امر مبارک در مجاهده همزمان برای پیگیری مطالعات علمی و بررسی عمیق تعالیم بهایی باید عمیقاً از این مطلب آگاه باشند که ظهور حضرت بهاءالله معیار حقیقت است و همه نظرات و نتایج دیگر می‌بایست با آن سنجیده شود. به احناء تاکید شده است در خصوص آنچه با همت موفق به انجامش گشته‌اند، فروتن باشند و همواره این بیان مبارک حضرت بهاءالله را به خاطر داشته باشند که:

پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه تعلقات مقدس فرمود تا محل ادراک الهامات غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربّانی گردد.^(۱)

در این مرحله ابتدایی از رشد دیانت بهایی ارائه تعریفی بسیار محدود از اصطلاح «تحقیق و تتبع بهایی» مفید نخواهد بود. در رقیمه‌ای که از جانب بیت العدل اعظم اخیراً خطاب به یک مؤسسه مطالعات بهایی مرقوم گشته چنین آمده است:

بیت العدل اعظم توصیه می‌نماید سعی نکنید شکلی را که تحقیق و تتبع بهایی باید بگیرد و یا شیوه‌ای را که محققین می‌بایست اتخاذ کنند، بیش از حد محدود تعریف نمایید. بلکه باید بکوشید در مؤسسه خود احترام به پهنه و سیعی از شیوه‌ها و مجاهدات را پرورش دهید. شکی نیست که بعضی محققین بهایی میل دارند به تنهایی کار کنند، در حالی که بعضی دیگر متمایلند با کسانی که علائق مشترک با ایشان دارند، همکاری کنند. هدف شما باید ترویج فضایی از احترام و تحفل متقابل باشد که هم محققینی را که علائق اصلی ایشان در موضوعات مربوط به الهیات (theological) است دربرگیرد و هم آنانی را که علاقه‌مند به مرتبط ساختن بصیرتهای حاصل از تعالیم بهایی با اندیشه معاصر در هنرها و علوم هستند.

تنوعی مشابه این باید مشخصه مجاهدات محققین بهایی باشد، هم منطبق با علائق و مهارتهایشان و هم منطبق با احتیاجات دیانت بهایی، سیر و قایع عالم، ایجاد گرایشهای فکری جدید و توسعه کار تبلیغ همه زمینه‌های جذاب و مفیدی را مشخص می‌سازند که محققین بهایی بخوبی می‌توانند توجهشان را بدان معطوف کنند. بر همین منوال، گسترش فعالیتهای جامعه جهانی بهایی در ارتباط با ادارات سازمان ملل متحد و سایر هیاتهای بین‌المللی موقعیتهای جالب توجهی برای محققین فراهم می‌کند تا کمکهای مستقیم و بسیار پرارزشی به افزایش اعتبار دیانت بهایی و اعلام آن در میان طبقات مؤثر و پذیرنده جامعه بنمایند. همچنان که

۱- ایقان شریف، صفحه ۵۴

جامعه بهایی بطور قطعی از مجهولیت خارج می‌گردد، با دشمنانی از داخل و خارج روبرو خواهد شد که هدف ایشان غلط جلوه دادن و بدگویی از اصول آن است تا بلکه دلدادگانش دلسرد گردند و ایمان پیروانش متزلزل شود. محققین بهایی از طریق مساعدت در اقدامات تدارکی و پاسخشان به اتهامات افترا آمیز وارده بر امر مبارک نقشی اساسی در دفاع از دیانت بهایی برعهده دارند.

بنا بر این در تحقیق و تتبع بهایی باید به همه افراد میدان داد، یعنی هم کسانی که به مسائل مربوط به الهیات و ریشه‌های تاریخی امر مبارک علاقه‌مندند هم به کسانی که به مرتبط ساختن تعالیم بهایی به زمینه‌های علائق علمی حرفه‌ای و یا تخصصی شان متمایلند؛ و هم به مؤمنینی که فاقد مدارک رسمی دانشگاهی هستند، اما از طریق مطالعه ذکاوت‌مندانانه تعالیم بصیرتهایی حاصل نموده‌اند که برای دیگران جالب است.

چون شما این سؤال را مطرح نموده‌اید که آیا علم فیزیک بیش از میزانی سطحی به مضامین امری مربوط است، می‌توانید نظرات ذیل از یک دانشمند مشهور غیربهایی را در باره ارتباط بین تعالیم بهایی و پیشرفتهای اخیر در علوم فیزیکی ملاحظه فرمایید:

ما در این روزگار تنها در صورتی می‌توانیم بقا داشته باشیم و تمدنمان تنها در صورتی شکوفای شود که خرد متداول خود را جهت دیگری دهیم و به بصیرتهای جدیدی دست یازیم که توسط دیانت بهایی اعلام شده و اکنون با جدیدترین کشفیات علوم تجربی نیز تأیید می‌گردد.

بهائیان اعلام می‌کنند مهمترین شرطی که می‌تواند صلح را ایجاد کند وحدت است. وحدت خانواده‌ها، ملت‌ها و جریانهای عظیم اندیشه و پرسش که ما تحت عنوان دین و علم بدانها رجوع می‌کنیم. بلوغ، بنوبه خود شرط لازم برای این وحدت است. این تفکر تکاملی است و اعتبار آن با تئوریهای جدیدی که از ترمودینامیک عدم تعادل (nonequilibrium thermodynamics)، تئوری سیستمهای دینامیک پویا (dynamical systems theory) سیبرنتیک (cybernetics) و علوم پیچیده مربوطه نشان داده شده است. آنها با بررسیهای تجربی دقیق در زمینه‌هایی مثل کیهان شناسی فیزیکی

(physical cosmology)، نظریه تکاملی کلان دیرینه زیست‌شناسی
(paleobiological macroevolutionary theory) و گرایش‌های جدید در
تاریخ‌شناسی (historiography) تأیید می‌شوند.

بیت العدل اعظم مایلند از استفاده از اصطلاحات «تحقیق و تتبع بهایی» و
«محققین بهایی» در معنایی انحصاری اجتناب شود چه که این اصطلاحات به‌وضوح
مرزی بین آنان که در این طبقه پذیرفته می‌شوند و آنانی که از ورود بدان محروم
می‌گردند، تعیین می‌کنند. واضح است که چنین اصطلاحاتی نسبی هستند و آنچه در
مقایسه با فعالیت اطرافیان یک فرد بهایی می‌تواند کوشش تحقیقی پرارزشی از جانب او
بحساب آید، شاید وقتی با دستاوردهای محققین فوق‌العاده‌ای که دیانت بهایی پرورده
است مقایسه شود دارای اهمیتی بسیار کمتر باشد. بیت العدل اعظم جویای خلق
جامعه‌ای بهایی هستند که در آن اعضاء یکدیگر را تشویق می‌نمایند، برای آنچه انجامش
همت می‌طلبد احترام قائلند و درک مشترکی از این مطلب وجود دارد که هر کس به
طریق خاص خود در پی حصول معرفتی عمیق‌تر از ظهور حضرت بهاء‌الله و کمک به
پیشبرد دیانت بهایی است.

۴

۱۴ مارچ ۱۹۹۶

شما اظهار نگرانی می‌نمایید که اقدامات جاری برای قائل شدن تفاوت بین
«بهائیان عادی» و «بهائیان محقق» از لحاظ مطالعه دیانت بهایی در بین احباء ایجاد روحیه
تفرقه می‌کند. نگرانی شما کاملاً موجه است. چنین روشی در مطالعه امر مبارک
حکایت از سوء تفاهمی بنیادین در باره طرح کلی جامعه بهایی، مطابق مندرجات تعالیم
مبارک، می‌نماید.

همانطور که می‌دانید، حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند تحصیل علم بر هر فردی لازم
است و نفس علم را چنین توصیف می‌نمایند: «جناح است از برای وجود و مرقاة است
از برای صعود» کسانی که جایگاه ممتاز علمی آنها امکان کمک به پیشرفت تمدن از

طرق مهم را برایشان فراهم می‌سازد شایسته قدردانی و سپاس از طرف جامعه هستند.

در مطالعه ظهور حق مهارت یک فرد در یکی از علوم فیزیکی یا اجتماعی، در حقوق، فلسفه، یا حوزه‌های دیگر تخصص معمولاً نور پرارزشی بر روی موضوعات مورد بررسی می‌اندازد و قدر چنین کمک‌هایی را باید دانست. رشته مطالعات خاور نزدیک که در نامه شتا ذکر شده، یکی از زمینه‌هایی است که به این طریق می‌تواند کمک کند. اما هیچ تخصصی در میان شاخه‌های متعدد تحقیق علمی نمی‌تواند به پیشه‌کنندگان نقش مرجعیت در کوشش مشترک برای بررسی مفاهیم ضمنی حقیقتی چنین مبہوت‌کننده و دربرگیرنده عطا کند.

حضرت بهاء‌الله به موازات دعوت خلق به تحصیل علم، آن ویژگی همه ادیان قبل را که بر طبق آن یک طبقه خاص از مردم مثل کشیشان مسیحی یا علمای اسلامی در مورد ادراک و عمل مذهبی همدینانشان صاحب اختیار بودند، کاملاً برانداخته‌اند. حضرت ولی امرالله در توقیعی که از جانب ایشان، خطاب به محفل روحانی بهائیان استانبول مرقوم گشته است، در تاکید بر اهمیت این نقطه عطف چشمگیر نسبت به تاریخ مذهبی گذشته سعی بلیغ مبذول فرموده‌اند:

ولی الحمد لله قلم اعلی این استبداد رأی افراد علما و عقلا را از میان بردند
و قول افراد را ولو اعلم علما و افضل فضلا باشد میزان نفرمودند و امور را به
مراکز منصوصه و محافل مخصوصه راجع نمودند.^(۱)

دور بهایی توسط شارع آن به عنوان «یوم لایعقبه اللیل» توصیف شده حضرت بهاء‌الله به واسطه عهد و میثاق خویش منبعی قابل اطمینان از هدایت الهی مهتا فرموده‌اند که در سراسر دور بهایی ادامه می‌یابد. مرجعیت برای اداره امور و تضمین تمامیت کلمه‌الله و ترویج پیام الهی به نظم اداری عطا شده که ولید میثاق است. اعضاء مؤسسات این نظم تنها به وسیله فرایند انتخابات آزاد و یا انتصابی که خود در صدد آن نبوده‌اند در جایگاه‌های خود گماشته می‌شوند. هیچ حرفه‌ای نه در تبلیغ امر و نه در تشکیلات آن

۱- توقیعات مبارکه، جلد سوم (۱۹۴۸ - ۱۹۲۲)، صفحه ۳۵

وجود ندارد که کسی برای آن آموزش ببیند و یا مؤمنین سودای آن را در سر بیورانند. بیانات عبرت انگیز حضرت بهاء الله به نحو خاص مربوط به موضوع است که می فرمایند:

برتری و بهتری که به میان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت ...
بلی، انسان عزیز است چه که در کل آیه حق موجود و لکن خود را اعلم و
ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطایی است کبیر.^(۱)

ترویج هر نوع علم در میان بهائیان فعالیت است که برای دستیابی به اهداف وسیع جامعه بسیار اساسی است. در نتیجه، تشویق افراد مؤمنین به تحصیل علم، فعالیت مدارس بهایی، دانشگاهها و مؤسسات آموزشی، سازماندهی گروههای مطالعه و کار نیروهایی که به ایجاد ارتباط بین اصول ظهور و چالشهایی که در پیش روی نوع انسان قرار دارد، اختصاص یافته؛ همه فعالیتهایی است که از طرفی مشاورین و معاونین ایشان و از طرف دیگر محافل ملی و محلی باید بدان پردازند. مؤسسات بهایی در همه جا درمی یابند که در پذیرفتن این مسؤولیتهای دشوار کوششهایشان به نحوی فوق العاده به مدد مؤمنینی تقویت می شود که فعالیتهای ذهنی، خصائص شخصیتی و شیفتگی شان نسبت به امر مبارک ایشان را بطور خاص برای ارائه خدماتشان مناسب ساخته است.

مسؤولیت خاصی در این موضوع متوجه حضرات مشاورین است. زیرا وظیفه آزاد ساختن استعدادهای افراد اجنباء بر عهده ایشان است. به اعضاء این مؤسسه که برای دوره مشخصی منتصب می گردند کار انتقال و استمرار وظایف صیانت و ترویج امرالله به آینده، محول شده، یعنی وظایفی که در الواح و صایای حضرت عبدالبهاء به ایادی امرالله محول گشته. بنا بر این مشاورین فراخوانده شده اند تا «نشر نفحات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون ...»^(۲) را پیشه سازند. مشاورین نیز مانند حضرات ایادی هیچ حق تبیین ندارند. این حق بنا بر میثاق الهی تنها به حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله اعطاء شده است. اگر چه بعضی از

۱- لوح اتحاد - ادعیه حضرت محبوب، صفحات ۷۹ - ۳۷۸

۲- بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در ارکان نظم بدیع، صفحه ۹۱

مشاورین، مثل بعضی از ایادی، رشته‌های گوناگون علمی یا تخصصی و حرفه‌ای را دنبال نموده‌اند، انجام وظایفشان وابسته به مهارتی از این دست نیست. همه آنها دارای وظیفه اساسی تشویق مؤمنین به تحصیل معرفت در همه ابعاد آن در هر جا هستند. و نیز همگي در مسؤليت احاله شده به مؤسسه‌ای که اعضاء آن هستند شریکند، یعنی حفظ امرالله در مقابل دشمنان داخلی و خارجی آن، مسأله‌ای که حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله هر دو اهمیت فوق العاده‌ای به آن داده‌اند.

۱ - یکی از حقایقی که دین شناسان در وصف دین گفته‌اند این است که دین را باید چون یک کل نگریم که از اجزایی تشکیل شده است. (۱) هر یک از این اجزاء یا به بخشی از زندگانی آدمی معطوف است یا آنکه به حقایقی از معارف بشری توجه دارد که در هر صورت به مکانی او در عالم هستی مدد می‌رساند. فهم آدمی از عالم هستی و نیز خویشتن خویش، بسان ریسمانی است (۲) که هر یک از دو سرش به جایی محکم شده است، یکی وحی و دیگری روح او. اولی ریشه در کلمة الله دارد و دومی در کلام آدمی؛ آن را در دین باید جست و این را در مشرب بشری. یکی از تعاملات دین و مشرب انسانی، آن است که کلمة الله در هر قلبی بنا به مشرب او اثر می‌کند، یعنی اگر کلمة الله بر قلب فیلسوفان بزند، فلسفه و حکمت ظاهر می‌شود و اگر بر قلوب عارفان تجلی کند، عرفان و تصوّف به وجود می‌آید. (۳) هر چه ریسمان در دو بیخ خود محکمتر باشد، بیشتر می‌توان حقایق بر گرفته از این تعاملات را بر آن آویخت. لذا عرفان سهمی از معارف بشری است که در اثر تجلی کلام حق در قلب مستعدان عارف ایجاد می‌شود که این بخش از معارف بشری همیشه وجود داشته و به حکم قانون دین، همیشه موجود خواهد بود.

از طرف دیگر، دین از آن حیث که به مسأله شناخت شناسی یا وجودشناسی توجه می‌کند، به مکاتب فلسفی و عرفانی شباهت می‌یابد و در اینجاست که باید دقت کرد که مبدا تمام دین را با جزئی از آن اشتباه کرد؛ دین، فقط فلسفه نیست، همانطور که فقط عرفان هم نیست. اگر چه به هر دو نظر دارد و در هر دو اثر می‌کند، ولی منحل در یکی از این دو نمی‌شود. اگر بوده‌اند کسانی که سر آن داشته‌اند تا چنین کنند، یعنی دین را فلسفه بیانگارند و یا آنکه آن را فقط عرفان بدانند، (۴) و از این بابت، گاهی بر هم بشورند و بر سر سهم خود از دین بستیزند، دیگر در دین بهایی روانیست که چنین کنند و می‌سزد تا همگی علی‌رغم تفاوت مشربشان و تباین آرائشان، یکدیگر را تحمل کنند که این خود یکی از وجوه ممتاز عرفان بهایی است.

۲- عرفان بهایی، نخست به این توجه دارد که مقام هر چیز را در همانجای خویش منظور کند، نه از ارزش چیزی فرو کاهد و نه بر قدر و مرتبت چیزی بیش از آنکه هست بیافزاید. عرفان بهایی، از این بابت، نقطه شروع کار خویش را تقسیم عوالم هستی قرار می دهد. عرفای سابق، در سایر ادیان، معتقد به دو عالم بودند، (۵) یکی عالم حق و جایگاه خداوند و دیگری عالم خلق و منزلگاه انسان، و شروع سلوک نزد آنان سالک بود که به عالم خلق تعلق داشت و خاتمه سفرشان وحدت سالک با خداوند بود که در عالم حق معنا می یافت. (۶) سالک بعد از سلوک متوقع بود که با خدا یکی شود و دویی از میانشان بر خیزد. در این مقام، عارف خدا شده و چون به وحدت رسیده، دیگر از غیریت چیزی نمانده و از کثرت برون شده است. هر سالکی که به این مقام می رسید از آن به نوعی خبر می داد و گاه می گفت انا الحق که در اثر این گفته، بر سر دار می رفت (۷) و گاهی نیز در جبهه خویش جز خدا نمی دید و می گفت لیس فی جبتی سوی الله. (۸) گاهی نیز بزرگی خداوند را بر زبان خویش می راند و ندا سر می داد سبحانی سبحانی ما اعظم شائی. (۹) گاهی نیز آنقدر با خداوند یکی می شد که اثر جسم مسیح را در خویش مشاهده می کرد چنانکه فراسیس آسیزی در مسیحیت، بر بدن خویش زخمهایی دید که همانها را بر بدن مسیح به هنگام صلیب زدن حضرتش بر وی جاری کردند. (۱۰) خلاصه علامت وحدت با خداوند را به انواع مختلف بیان می کردند و نشان می دادند. اما نکته این بود که اگر بتوان به خدا دست یافت دیگر نمی توان او را منزه از غیر دانست. اگر بتوان با خداوند یکی شد، دیگر او در مرتبه تنزیه قرار ندارد. او را می توان دید و شناخت، می توان او را خواست و یافت. و لذا وحدت سالک با خداوند، که در متن دین روی داده است با اصلی از اصول دین ناسازگار می افتد که با این معضل می توان به دو نوع برخورد کرد.

مؤمنانی که عارف نبودند، این نوع وحدت سالک را با خداوند مخالف دین دانستند و چنین عارفی را خارج از دین پنداشتند. (۱۱) اما مؤمنانی که هنوز میل به عرفان داشتند، مجبور شدند تا بر این گونه گفتارها نظیر انا الحق نام شطحیات گذارند و آنها را شرح و تأویل کنند. (۱۲) اما از نظر امر بهایی برای استخلاص از این ورطه بهتر آن است که عوالم را به نحوی صحیح تقسیم کرد.

۳- سه عالم را می توان بر شمرد: عالم حق یا خداوند، عالم امر یا مظهریت، و عالم خلق یا کائنات من جمله بنی آدم. اولی، وحدت محض است و دومی، آیه وحدت و مبدا کثرت است و سومی، کثرت محضی است که در جستجوی وحدت است. (۱۳) نخست باید به اولی پرداخت؛ عالم حق جایگاه ذات مقدس خداوند است که بی چون است و مثل و مانند ندارد. از تشبیه و ذکر و وصف برون است و او را نمی توان درک کرد. آیه وحدتش خارج از حد کثرت است و فراتر از عقل بنی آدم:

جمله ادراکات بر خرهای لنگ
حق سوار باد پیران چون خدنگ
او هست، آنقدر هست که در هستی، دیگری را نمی توان شریک او دانست، بلکه در برابر هستی او، هر هستی دیگری، نیستی است. (۱۴) بر او پیرایه نمی توان بست، چه که زیباترین پیرایه ها، بردوخته دست آدمی است و آدمی خود، بر ساخته خداوند است و در نتیجه هر وصفی از هر آدمی در باره پروردگار، به بر ساخته بر ساخته او بر می گردد و بر قامت راست خداوند نارساست.

لذا او را کسی نشناخته و کسی نیز نخواهد شناخت جز او، و بنا بر این از این مقام می توان به اسمائی مختلف یاد کرد که همه نشان از عدم معرفت او دارد. او را منقطع وجدانی گویند از این بابت که دست نیافتنی و درک ناشدنی است، او را مجهول مطلق خوانند زیرا ابدأ هیچ معرفتی به او ممکن نیست و مجهول النعت نامند زیرا وصفی در خور او وجود ندارد. اگر او را غیب الغیوب می گویند از آن رو رواست که پنهان است و در غیب نهان است و در باطن هر غیبی مخفی است و اگر کنز مخفی به او اطلاق می کنند به این سبب است که مخفی از عالم خلق است و کنز است در عالم امر. و اگرش ذات بحت دانند به این علت است که به ذات او نتوانند رسید. (۱۵)

او حتی برتر از وصف و اسم است، بر او نمی توان اسم گذاشت که اسم نشان درک است و او را نمی توان وصف کرد که وصف کردن نشان حدود فهم است، یعنی اگر خداوند را وصف کنند و بر او نام نهند، او را به فهم و درک خویش آورده اند که این دیگر خداوند نیست و مخلوق خلق اوست. البته دیری است که بالغان عالم گفته اند هر نکته ظریفی که در وصف خداوند گفته آید، هر چقدر هم که زیبا و دقیق باشد، مخلوق ذهن

آدمی است که باطل است و مردود. (۱۶) لذا برخی گفته‌اند که تنها می‌توان به او اشاره کرد و گفت: «او= هو» و یا «او هست» (۱۷) ولی هستی نیز برای مقام بلند خداوند، منزلی محدود است؛ حتی از نظر برخی از کاملان عالم، نمی‌توان به او اشاره کرد، که اشاره نیز نشان یافتن است که این نیز خطاست. (۱۸) خداوند خالق است ولی برتر از آن است که با مخلوق خود ربطی یابد. همه آفرینش از او صادر شده است بدون آنکه، با غیر خود وصلی داشته باشد. در مورد حضرتش نه وصلی است و نه ربطی، نه فصلی است و نه ضبطی، فیضش بر همه تجلی کرده بدون آنکه در کسی یا چیزی حلول کند. (۱۹) خلاصه هست و اساس هستی است بدون آنکه بتوان به هستی اش راه یافت. حتی اثبات بر اینکه او هست، در خور فهم آدمیان است و ناقص، که نقص را نباید شایسته خداوند دانست. (۲۰)

۴ - در اینجا است که لازم می‌آید که عالم دوم در کار باشد که آن عالم امر است. عالم امر واسطه میان خالق و مخلوق است. این عالم از آن حیث که نشان از خداوند دارد، لباس مظهریت بر تن می‌کند و عین خداوند می‌گردد، او از آن حیث که تجلی کامل خداوندی است، آیه وحدت است ولی از آنجا که با سایر هستی مربوط است نشانه کثرت دارد و به تعبیری، ربط و فصل و وصل به او ممکن است. (۲۱)

پس می‌توان او را قائم مقام خداوند در عالم امر و خلق دانست. هر چه در وصف خدا از قبل و بعد گفته و خواهند گفت به این آیه بزرگوار خداوند یعنی عالم امر راجع است. مظهر خداوند است که دانا است و آفریدگار، بینا است و کردگار، شنوا است و صاحب گفتار. خلاصه آینه تمام نمای ذات خداوند است و هر چه در مورد خداوند گفته‌اند به این عالم امر برمی‌گردد، و هر چه را به خداوند نسبت داده‌اند، به این عالم انتساب می‌یابد و هر التجایی که به خداوند برده‌اند، به این عالم عرض شده است. از اینجا است که اگر عرفاء گفته‌اند که با خداوند وحدت یافته‌اند، در اصل با مظهر امر او وحدت جسته‌اند. فناء فی الله دیگر در ذات خداوند رخ نمی‌دهد بلکه در مظهر او صورت می‌پذیرد. بقای بالله مربوط به خداوند نیست بلکه این بقا در مظهر الهی و پیامبران خدا انجام می‌شود. این عالم امر، محل استقرار اول صادر از حق است. (۲۲)

در امر بهایی این عالم را به اسماء مختلف می خوانند و از هر اسم مرتبتی را منظور می دارند، او را مظهر امر می خوانند که تمام اسماء و صفات و شئون حق در او ظاهر شده است بطوری که هر کس او را دید گویی خداوند را دیده است. او را امر الهی گویند زیرا نشان امر خداوند در خلقت خویشتن است. او را مشیت اولیه گویند زیرا او اول صادر از حق است (۲۳) و تمام مشیت خداوند در او جلوه کرده است و شیئیت هر شیء به او حاصل آمده است، به این معنا که هر چه در عالم خلق و عالم کثرت پدید آمده و آن را اشیاء می نامند، از شیئیت او حاصل گشته است. (۲۴) او از آن حیث که مبدء هستی است، اول نام دارد و از این بابت که خلقت به او تمام می شود، آخر است. از اینجا معنای دیگری نیز می توان مستفاد داشت و آن این است که برای هر شیء می توان جهت پیدایش و علت خلقت بر شمرد ولی چون سلسله علتها به این مشیت می رسد، دیگر نمی توان برای او علت یافت، او آخر است زیرا پایان علتها است. (۲۵)

۵- از عالم امر، شأنی دیگر می توان جست و آن این است که تاکنون هر چه اسم و صفت به خداوند نسبت دادند و به هر نام که او را خواندند، این همه دیگر به خداوند منزه از هر وصف در نمی رسد، یعنی این اسماء و صفات خداوند دیگر به ذات خداوند راجع نمی شود، بلکه کل اسماء و اوصاف شایسته عالم امر است و به او بر می گردد. در این صورت، مسأله قدیم یا حادث بودن اسماء را نمی توان در ذات خداوند طرح کرد و بنا بر این، دیگر این پرسش به میان نمی آید که اسماء، عین ذاتند و یا خارج او، بلکه کل این اسماء و صفات در شأن نخستین صادر از حق، عالم امر رواست. (۲۶)

به عنوان نمونه، باید گفت که در خلقت، این خداوند نیست که در خلق خود ظاهر گشته است، نمی توان پذیرفت که مخلوقات از خداوند ظاهر شده اند، پس ظهور آفریده از آفریدگار ممکن نیست. آنطور که عرفاء گفته اند، پیدایش ممکنات از خداوند، شبیه به وجود آمدن موج از دریا نیست، مانند بر آمدن درخت از بذر نیست. موج را نمی توان از دریا جدا کرد و موج را نمی توان همان دریا انگاشت، که اگر این چنین باشد، باید پذیرفت که خداوند در خلق خود حلول کرده و عین خلق خود شده که این، نه در شأن خداوند است و نه با تنزیه او سازگار. ولی به مدد مشیت اولیه یا عالم امر می توان آموخت

که خداوند به وسیله مشیت اولیه یا عالم امر، خلق را صادر فرمود تا هم خود در مرتبه تقدیس و تنزیه باقی بماند و هم اینکه مبرا باشد از آنکه در خلق حلول کند یا آنکه از شأن تنزیه خود فرو افتد یا آنکه جزئی از خویش را در مخلوق خود بر جای گذارد. بنا بر این به آیه نخستین خویش در عالم امر، همه مخلوقات از حق صادر می شوند. در تجلی ظهوری این خداوند است که چون بذر است و در هر مرتبه ای از شأن خود می گذرد و به کثرت ظاهر می شود و صورتهای بی پایان می پذیرد، اما در تجلی صدور، خورشید عالم امر است که صورتهای بی پایان مانند شعاع از او صادر می شوند و این آخری در امر بهایی بیشتر منظور نظر است، یعنی خلق از حق صادر شده نه آنکه حق در خلق ظاهر شده است. (۲۷)

این عالم امر نخستین وجودی است که از حق صادر شده است و به تعبیر فیلسوفان نخستین چیز است که خلق شده است. برای این نخستین صادر از حق نامهای متعدّد می توان یافت که برخی از آنها نزد عارفان بسی آشناست. (۲۸) او را عقل اول گویند که رو به سوی مصطلحات فیلسوفان دارد زیرا مدبّر عالم است. او را نور اول نام گذاشته اند زیرا او قائم به خویشتن است. او نور است زیرا سبب روشنایی کلّ عوالم است و باعث معرفت به جمله هستی هاست؛ اگر نور او نباشد، ظلمت اندر ظلمت است و تاریکی جهل همه جا را فرا می گیرد. قلم اعلی است زیرا در دست پروردگار کلمات ممکنات از او صادر می شود. خداوند به مدد این قلم است که به نقاشی می پردازد و هر آن صحنه رنگارنگی می آفریند. عرش عظیم است زیرا محل استواء خداوند است و خداوند از این عرش قرار می یابد و آرام می گیرد و می توان بر این عرش او را دید و همانجا منزل گزید. کلمه علیا است زیرا خداوند از طریق او کتاب تدوین و تکوین را آشنای آدمیان کرده است؛ او کلمه نخستین است که معرفت را به آدمی می آموزد و کلمه ای است که در ابتداء نزد خدا بوده و همو خدا بوده است و برای ارباب دین این اصطلاح بسیار آشناست. (۲۹) خلاصه به هر اعتباری او را نامی گذاشته اند که نشان از شأنی از شؤن او دارد ولی همه بیان حقیقت یک وجود است عبارتنا شتی و حسنک واحد. (۳۰)

این وجود اعلی را به تعبیر اهل دین می توان رسول خدا نامید زیرا خداوند با فرو

فرستادن وی خویشان را به آدمیان شناسا کرده است و او را حتی آدم اول و یا به تعبیر ملیح حضرت اعلی، بدیع اول نام گذاشته‌اند زیرا اساس خلقت و مبدء آفرینش است. حال اسامی دیگری نیز می‌توان برای او برشمرد مانند ملائکه حضرت باری، که چون سبب حیات عالم است او را اسرافیل می‌گویند و اگر لحظه‌ای مدد فیض از عالم ممکن قطع شود، هستی به نیستی می‌رود و دیگر نشانی از هستی نخواهد ماند. (۳۱)

۶- اگر چنین باشد دیگر نمی‌توان در خداوند فانی شد، چنانکه غایت سلوک در همه اندیشه‌های عرفانی این بود. شخص سالک بعد از پیمودن، سفرهای گوناگون و گذر از بیابانهای پرخطر، گمان می‌برد که عاقبت در خداوند فانی می‌شود به این امید که در حضرتش باقی شود. این مقام را عرفاء فناء فی الله گفته‌اند و در وصف هزاران دژ و گوهر سفته‌اند. (۳۲) اما این فناء اگر در خداوند انجام شود، یا سالک به مقام بلند کردگار رسیده یا آفریدگار از مکانت خویش برون آمده و در حد مخلوق قرار گرفته که در این صورت یا برای خدا شریک به وجود می‌آید و یا آنکه خداوند از مقام خود کاستی می‌گیرد و بر او نقص وارد می‌آید که هر دو خطاست. پس باید گفت که فناء فی الله نیز در مرتبه نخست در پیامبر خدا صورت می‌گیرد و بعد در شأن مشیت اولیه تمام می‌شود.

پیامبران خدا و مظاهر امر او، که اشرف از هر خلقند، خود را در وصف خداوند عاجز دیده‌اند و از وصول به او قاصر بوده‌اند. چه بسیار موسی‌ها که از خداوند، دیدار طلبیدند و جواب نشنیدند و چه بسیار ارواح مقدسه که خواهش شنیدن نغمه‌ای از کلام خداوند کردند و مأیوس شدند. (۳۳) اگر پیامبران خدا در این مقام، چنین اند، حال پُر-وبال مخلوقات دیگر معلوم است. پس فناء فی الله، نابود شدن در خداوند، حتی برای مظهر امر نیز ممکن نیست تا چه رسد به سایر انسانها.

از طرف دیگر خداوند، قائم مقام خویش را معلوم کرده است و شنیدن کلام و دیدن سیمای او را شنیدن کلام و دیدن سیمای خود مقرر داشته است. اگر عارفی به مقام فناء در مظهر ظهور، پیامبر خدا نایل شود، عیناً به مقام بلند فناء فی الله رسیده است. مگر می‌توان تصور کرد که عارفی در خداوند فانی شده باشد و با ذات خداوند یکی شده باشد، و خود را از پیامبر خداوند بی‌نیاز بیند. کدام عارف صادق را می‌توان یافت که به

حقیقت، به ذات خدا واصل شود و پیامبر خدا را شناسد. به عنوان مثال آیا می توان تصوّر کرد که عارفان مسیحی که با ذات خداوند پدر یا پسر یکی شده اند از شناختن مظهر ظهورش به نام احمد مختار ممنوع مانده اند؟

پس در خداوند می توان فانی شد ولی از طریق مظهر امر خدا، که اگر او را بشناسد، و به ارادش گردن نهد و از خویشتن خود بگذرد و به امر او قوام یابد، جز او در نظر نیارد و جز خدمتش حاصلی نبرد، جز او نیندیشد و به غیر از او کاری نپسندد، این عارف سالک در پیغمبر خدا فانی شده و در خداوند باقی شده است.

۷- چون چنین است دیگر نمی توان قائل شد که وحدت وجود ممکن است. البته عارفان در تعریف وحدت وجود معانی مختلف گفته اند که برخی با اندیشه مظهریت موافق است ولی عده ای دیگر را نمی توان با آن سازگار کرد. برخی که به راه افراط رفته اند، گفته اند که وحدت وجود یعنی آنکه وجود فقط یک وجود است و آن خداست و باقی همه صورتهای دیگر خداوند می باشند. او آب است و خلق چون قطرات آب. او دریاست و خلق چون امواج دریا. منظورشان آن است که قطره همان آب است و آب، مجموع همان قطرات، یعنی این همه مخلوقات با همه کثرات، عین ذات خداوندند زیرا همه وجود دارند و وجود یکی است و همان وجود خداوند است. (۳۴) لذا این نحو از وحدت وجود را نمی توان با تنزیه ذات خداوند یکی دانست. نمی توان مفقود را موجود دانست و مجهول را معلوم فرض کرد. لذا در امر بهایی اگر با وحدت وجود مخالفت شده است این نحو افراطی آن منظور بوده است که بر طبق آن هر موجودی، بخشی از وجود حق است و عین وجود حق است بطوری که هر چه هست، خداوند است ولو آنکه شیء ناچیز باشد. (۳۵) یعنی سه نکته در این نوع از وحدت وجود نهفته است، یکی آنکه ناقص را خدای کامل می داند، دوم آنکه هر شزی را خدای خیر می بیند و عاقبت آنکه، به گفته رودلف اوتو، (۳۶) «سر مهیب» (۳۷) یا خداوند را از جلال و جبروت خویش نازل می سازد. (۳۸) در امر بهایی به این نوع از وحدت وجود اعتنایی نیست.

اما اگر وحدت وجود آن باشد که همه اشیاء را مظهر اسماء حق داند و همه آیه حق باشند، به این اعتبار می توان در امر بهایی محملی یافت و آن را درست انگاشت. اینکه

وجود خداوند تنها وجودی است که هست، و در جنب وجودش، هر وجودی، معدوم می‌باشد و اینکه تمام اشیاء محل تجلی اسمی از اسماء خداوند می‌باشند و انسان در میان کائنات تنها موجودی است که جمیع اسماء بر او تجلی کرده است و به این اسماء امکان ارتقاء دارد، و اینکه در هیچ شیء نیست که آیه وحدت خداوند مستور نباشد، و در هر شیء می‌تواند نشانی از بی‌نشان باشد، جملگی از مراتبی است که در امر بهایی می‌توان برایشان در وحدت وجود، محلی در نظر گرفت. (۳۹) آری وحدت وجودی که مقبول طبع باریک‌اندیشان و مطبوع امر بهایی است آن است که دانش آدمی قطره‌ای است در برابر دریای علم پیامبر خدا، که باید هر انسانی امید آن داشته باشد که قطره علمش به دریا متصل گردد:

قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریا‌های خویش
 قطره علم‌یست اندر جان من وار هانش از هواوز خاک تن (۴۰)

اما نکته این است که عارفان در وحدت وجود آنقدر باریک‌اندیشی کرده‌اند و آنقدر معانی مختلف و متغایر، از آن مستفاد کرده‌اند که به سختی می‌توان بین دو تلقی از وحدت وجود، که یکی سازگار با دین است و دیگری ناسازگار، تفاوت نهاد. (۴۱) اما یکی از نتایجی که از وحدت وجود حاصل می‌شود، تشکیک در مراتب وجود است که مورد قبول امر بهاء است به این معنا که مراتب وجود بنا به قربیت به حق شدت و ضعف می‌گیرد و هر ممکنی که از کمال بهره‌ای بیشتر برده است، به وجود نزدیک است. مشیت اولیه یا عالم امر، مجمع همه کمالات است و از وجود بیشتر بهره برده است و موجود هر چه از او دور‌تر رود، از کمال بهره‌ای کمتر دارد، مثالش به تعبیر سهروردی شهید، نور است. وجود چون نور است که نورالانوار از همه موجودات از وجود بهره بیشتری برده است و ممکنات هر چه از او دور‌تر می‌شوند، ظلمانی‌تر می‌شوند. (۴۲) هیچ چیزی را نتوان یافت که از کمالی ولو اندک، خالی باشد، هر چیز حصه‌ای از کمال و وجود برده است و ظلمت صرف نیست، ولی آن چیزی که در وجود و نور، در مرتبه پایین‌تر قرار دارد، نسبت به آن چیزی که از وجود بهره‌ای بیشتر برده است، خاموش است و تاریک. نور محض مشیت اولیه است که هر تاریکی با رفتن به سوی او، روشن‌تر می‌شود. (۴۳)

۸ - اینکه باید به سوی خداوند رفت، مسأله معرفت حضرتش را مطرح می کند. شناختن هر چیز، فرع وجود، احاطه و مشابهت و مقارنت است، (۴۴) یعنی باید وجود داشت و بر آن احاطه یافت و مشابه او شد و به او نزدیک گشت. این همه در مورد خدا ممتنع است، نه در برابر وجود او می توان وجودی داشت و نه می توان بر او احاطه یافت که او، خود محیط بر هر چیز است و همه به وی محاطند، او کلی است که همه چیز را فرا گرفته است و نمی توان او را فرا گرفت. نمی توان به او مشابهت یافت و شبیه او شد، یعنی در صفتی مانند او شد و یا در کیفیتی نظیر او گشت، او از مقوله «لیس کمثله شیء» است، بنا بر این چیزی شبه او نتوان یافت. او را مثلی نیست تا به حکم مماثلت بتوان به او نزدیک شد. پس خداوند را نمی توان شناخت و نمی توان درک کرد. خدا را جز او کسی نشناخته و نخواهد شناخت. معنی عرفان که نوعی شناخت است، در اینجا در مورد خدا ممتنع است بنا بر این، عرفان در امر بهایی در بخش معرفت، مربوط به عالم امر می شود. باید پیامبر خدا را شناخت و به او معرفت یافت. هر کسی که او را شناخت، خدا را شناخته است و هر کس به او نزدیک شد به خدا نزدیک شده است. وحدت مظهر امر با خداوند جوهر اصلی عرفان بهایی است. این مطلب نه فقط در معرفت بلکه در رؤیت و مکاشفه نیز صادق است، هر کس که رسول خدا را دید، خدا را دیده است، هر کس که به پیغمبر خدا دست ارادت داد، به خداوند ارادت ورزیده است. کلام فرستاده خدا را شنیدن، برابر با استماع کلام خداوند است، و به همین نوع، نخستین آیه وحدت، وحدت عالم امر، با خداوند است. عشق نیز در اینجا همین گونه معنا می شود. عارفی که در وادی محبت طی طریق می کند، با عشق به مظهر امر، صاحب عشق خدا می شود. دری را که مظهر ظهور بر می گشاید، خداوند بر گشوده است و قانونی که برگزیده خدا به شریعت می آورد، خداوند بر بندگان پسندیده است.

بنا بر این، هر کسی که از شناختن و عشق و دیدن مظهر امر، یعنی پیامبر خدا، محروم مانده است، نه می سزد و نه می تواند سر آن گیرد که خداوند را بشناسد و به او عشق بورزد و یا آنکه وی را ببیند. به یک کلام کسی که پیامبر خدا را کشته است، کمر بر قتل خداوند بسته است. صلای مرگ خدا، که هر از گاهی بر زبان فرزندانگان عالم می رود، (۴۵) به این اعتبار، ندیدن مظهر خداوند، و نیافتن نشانه های پیامبر اوست. (۴۶)

اصل مظهریت، در امر بهایی نشانه‌ تمامیت راه است. نباید از او غافل شد که نمی‌توان او را نادیده گرفت. او از طرفی شبیه خداست که کسی را مانند او نیست و از طرفی شبیه انسان است که می‌توان از طریق او به کمال رسید. یعنی در او دو آیه وجود دارد، یکی آیه توحید است که بر طبق آن همه پیامبران خداوند برگزیده‌ خدایند، شبیه همنند، کردارشان و گفتارشان و پندارشان یکی است که همان کردار و گفتار و پندار خداست. در اینجا میان پیامبران تفاوتی نیست زیرا همه این اشخاص مقدس به خداوند نسبت دارند. شناخت یکی از پیامبران شناخت همگی آنان است و عیناً غافل شدن و بی‌خبر ماندن از یکی، دوری از همه ایشان می‌باشد. دیگری آیه تفریق است که هر یک نسبت به کمالات وجود برای عالم و آدم، مرتبتی را ظاهر می‌سازد و به کلامی حرف می‌زند و دستوری دارد. هر یک در درجه‌ای از درجات عالم وجود دستگیر آدم است و شائی از شؤون عالم را بر ملامی سازد. در اینجا در کلام هر یک، حکمتی هست که یافتنش لازم است و نمی‌توان از آن گذشت.

۹ - همراه با اصل مظهریت، ولایت نیز هست، که از جانشینی پیغمبر خدا شروع می‌شود و تا آنجا ادامه می‌یابد که هر انسانی که به کمالات عرفانی رسیده، صاحب ولایت می‌شود. در امر بهاء نخستین نکته در ولایت آن است که ولی خدا اثر فعل خداست، و فرع کلام او. این برگزیده خداست که برای خود جانشین تعیین می‌کند، و سبب اعتبار مقام ولی می‌شود. (۴۷) اگر حضرت مسیح با کلام خویش، بطرس و یعقوب را حواری خویش نمی‌کرد، نه از آنان نامی بود و نه ایشان را آوازه‌ای در دنیا می‌افتاد. اگر حضرت ختمی مرتبت، ولایت حضرت علی را بر زبان نمی‌راند، نهایت کار این بود که فقط در زمره صحابه از او در تاریخ اثری می‌ماند. فخر ولی در آن است که نبی او را مخصّص می‌نماید. نبی است که به شرافت ولی اعتبار می‌بخشد و الا ای بسا نفوسی که به ظاهر از بطرس بهتر بودند و حضرت مسیح بر آن حکمی نراند و آنان را نامی نماند.

یکی از نکاتی که در عرفان بهایی هست، این است که مبادا اهل بهاء از این مرتبه مهم مظهریت و اصالت پیغمبر فراتر روند و جانشین پیامبر خدا را برتر از او دانند. (۴۸)

چنانکه در تاریخ هست که بودند آنان که از فرط محبت حضرت علی، او را برتر از حضرت ختمی مرتبت قرار دادند و به بیراه رفتند. گاهی نیز این عشق به حضرت علی آنقدر کج شد و به افراط رفت که به الوهیت او قائل شدند و یا کلام حضرت امیر را زیر پا گذاشتند. (۴۹) باید گفت که در عرفان، گاهی هست که عشق حجاب راه می شود (۵۰) و بر سیمای حقیقت نقاب می افکند و معرفت را به جهل می افکند. در امر بهایی، سالک را تعلیم می دهند که مراتب کمال، به حسب شرافت و تقدّم، معرفت و محبت و نیت و عمل نیک است.

اگر نتوان که نباید ولی را برتر از نبی دانست، نمی سزد که گفتار نبی را تابع کلام ولی کرد. این مطلب که چنین غلیظ بر ولی و جانشین خدا رواست، بر سایر اولیاء، خود بسی آشکارتر سزااست. آنان که در عرفان به مقام شیخی می رسند و خود را پیر طریقت می دانند و در رتبه ولایت صاحب کرامت قرار می گیرند، نیک است که بدانند، فرع مظهر ظهورند و اعتباری بیش از آنکه مقبول خاطر نبی شوند، نخواهند یافت. در امر بهاء، به همین اعتبار دیگر شیخی نیست و پیری وجود ندارد، مگر همان مظهر خدا و ولی او. هر کس که می خواهد حقیقت پیامزد و طریقت بیاماید و شریعت را عمل کند، بهتر است از مظهر خدا و کلام او و جانشین وی، بخواند و بجوید و بیاموزد. به همین سبب در امر بهاء، آثار بیشمار هست که نشان طریقت است و به زبان حقیقت و عین شریعت. باید به اعانت حضرت باری، پشتگرم از نفوس خدوم، کلام خدا بر خوانند و به سلامت از وادیهای سلوک بگذرند.

در امر بهاء سلوک هست و طریقت هست، اما شیخ و مراد و مریدبازی نیست. مظهر ظهور هیچ حقی برای کسی به ازاء مقام بلند کمالات خویش منظور نکرده است. هیچ سالکی، هر چقدر هم که بالاتر رفته و برتر خرامیده باشد، نمی بایست از مردم حقی بطلبد و نانی بجوید و منزلتی بخواند. (۵۱)

از طرف دیگر، هر چقدر هم که خلق از کمالات بهره برند، نمی توانند به مقام نبوت رسند. مظهریت را خداوند تعیین می کند و حتی نبی نمی تواند مقام نبوت برای کسی مقدر کند. در امر بهایی کمالات بسیار زیاد است و هر چقدر هم که این کمالات

حاصل شود، نمی‌تواند شخص سالک را به مقام نبوت رساند تا چه رسد به آنکه از او بالاتر رود یا حتی از مظهر ظهور بی‌نیاز شود. دیگر نمی‌توان مدعی شد که کرامت به آن حد دست داده که نیازی به مظهر ظهور نیست.

پس به دو سبب، می‌توان دریافت که در امر بهایی دیگر شیخ و پیر و مراد نیست، نخست آنکه بجای شیخ و پیر می‌توان به آثار وحی رجوع کرد که در دین بهایی آنقدر هست که در هر شأنی از شؤون می‌توان هدایت گرفت و بهره برد. دوم آنکه در امر بهاء دیگر شیخ و مرادی نیست تا اسباب تفرقه و انشعاب در دین به وجود نیاید، درست تجربه تلخی که در طرائق عرفانی مسیحی و اسلامی تجربه شد. دین الله آنقدر شاخه شاخه شد که دیگر برایش رمقی نماند و از پویایی بازماند. فقط در اسلام حکایت تفرقه در نظامات اهل تصوف و مکاتب متعدد صوفیانه موضوع کتابهای بسیار شده است که مطالعه اش عمری می‌خواهد و بلکه به پایان نرسد. (۵۲)

۱۰ - محل اختلاف میان شیوخ اهل تصوف و ارباب عرفان بسیار است ولی نکته اساسی در میان آنها مسأله تأویل است. (۵۳) وقتی کلام حق به وحی الهی در میان خلق رواج گرفت، معلوم شد که برای هر کلمه‌ای از آن، مقاماتی هست که از آن به بطن یا باطن آیات یاد می‌شود. کلمه الله ظاهری دارد و باطنی، ظاهرش را می‌توان به راحتی یافت و خواند و یاد گرفت. اما باطن آن که منظور و مقصود از هر کلمه چیست، محتاج تأویل است. عمق کلمه الله را یافتن و در پی مقصود آن گشتن، اهتمام در کشف حقایق آن در همه ادیان توصیه شده است و این محل مناسبی است که می‌تواند، به لزوم شیخ منجر شود. در امر بهاء مقام کلمه الله بسیار بلند است و قداستی چون قداست پیامبر خدا دارد. اگرچه از زبان برگزیده خدا جاری شده ولی نسبتش به خدا می‌رسد. این کلمه دارای وجوه بسیار و معانی وفیر است. جنبه‌های مختلف دارد و هر جنبه در شأنی متفاوت ظاهر می‌شود. در کلمه قدسی اسرار بسیار هست و حقایق بی‌شمار وجود دارد. در هر عبارتی، اشارتی و در هر اشارتی، کنایتی هست. رموز مندرج در کلمه الله در قالب کلمه و حروف آن، پنهان است. بنا بر این، هر کلمه‌ای ظاهری دارد و باطنی. بر طبق اندیشه بهایی در عرفان باید کوشید که هم ظاهر به دست آید و هم باطن به چنگ افتد.

آنانکه فقط به ظاهر می چسبند و از باطن بی بهره می مانند، جاهلند و آنانکه فقط به باطن روی می آورند و ظاهر را فراموش می کنند، غافلند. در امر بهاء ظاهر و باطن را باید با هم جست، نمی توان فقط به یکی اکتفاء کرد که با کافی دانستن یکی از این دو، اختلاف و انحراف حاصل می شود. در امر بهاء نمی توان عده‌ای را یافت که مانند شریعتمداران ادیان دیگر، فقط به جنبه ظاهر آیات توجه می کنند و در بند فقه و شریعت گرفتار می آیند و آنقدر در تار جزمی ظاهر دست و پا می زنند که حاضرند هر اندیشه باطنی را نفی کنند و اخلاق را زیر پا گذارند و خون انسانی را بریزند. هنوز خاطره جامعه‌ای که مایستر اکهارت را طرد کرد و نشر آثار ایمانوئل سوئدنبورگ را مانع شد و اسپینوزا را از خود راند و حلاج و عین القضاة را کشت و خون سهروردی را ریخت، زنده است. آنان که چنین کردند، بر این باور بودند که سواى ظاهر آیات چیزی دیگر را نمی توان از آن جست و یافت. از طرف دیگر در امر بهاء نمی توان دید که برخی فقط به باطن آیات توجه دارند و دل به معانی نهفته در آن می بندند و به تعبیر نارسای خویش، باطن را مغزو لب می دانند و در خور خواص، و ظاهر را پوست و قشر می بینند و در خور عوام. هنوز می توان افراط در باطن گرایی را در افکار یا کوب بوهم و فضل استرآبادی در نهضت حروفیه خواند و عبرت گرفت. هنوز می توان به کتابهای ناصر خسرو رجوع کرد و پند گرفت.

امر بهایی بر این باور است که در باطن گرایی دو خطر هست. نخست آنکه از ارزش ظاهر می کاهد و شریعت را فدای حقیقت می کند. آن کس که در آیات فقط باطن می جوید و معتقد است که ظاهری وجود ندارد و کل آیات را باید تأویل کرد، وقتی به دستور نماز می رسد که در کتاب خدا به اجرائش فرمان رفته است، نماز را تأویل می کند و آن را به ذکر و انتباه تأویل می کند، بدانجا می رود که خود را متنبه می بیند و از دستور نماز بی نیاز می داند. حتی از این فراتر می روند و می رقصدند و نامش را نماز می گذارند. این نحو از تأویل حتی منحصر به کلام خدا نمی شود و برخی از باطن گرایان وابسته به مکتبی، آنقدر افراط می کنند که شعر یک شاعر را به قسمی تأویل می کنند که دیگر باورش ناممکن است. فی المثل در شعر حافظ، شاه شجاع، ممدوح حافظ را تأویل به انسان کامل می کنند و اسم آن را علم واسعه می گذارد. امر بهاء بر این است که تأویل

آیات تا آن حد رواست که شریعت که دست پرورده مظهر خداست، از دست نرود و حدود و احکام را مخدوش نسازد.

خطر دوم در این است که تأویل کردن آیات، طبقات جامعه را به دو فرقه تقسیم می‌کند، عوام و خواص، عامی و عالم، که ظاهر را در خور فرومایگان می‌داند و باطن را شایسته برگزیدگان، که این تقسیم علاوه بر آنکه اسباب تفرقه در جمعیت است، چشم نخوت و کبر و غرور را در سیمای خواص بازمی‌گشاید و سالک را از منزلت بلند سلوک ساقط می‌سازد. در دین بهایی نمی‌توان جامعه را به پست و بلند تقسیم کرد، همه بار یک دارند و برگ یک شاخسار.

با این همه باید حد نگاه داشت و جانب حرمت فرو نگذاشت و در کلام خدا، ظاهر و باطن یافت. مواردی که نمی‌توان آنها را تأویل کرد، مسائل شریعت است و آنچه که باطن پذیر نیست. حکم نماز و روزه را نمی‌توان تأویل کرد و مهلت هزار ساله دین بهایی را نمی‌توان به باطن رجوع داد. اما گاهی نیز علاوه بر ظاهر باید در پی باطن رفت و به دنبال تأویل گشت. مصدر این نوع تأویل، تبیین آیات است. آن کس که آیات را می‌تواند تبیین کند، نمونه‌ای از تأویل را به دست می‌دهد. پس در دین خدا، حدود تأویل معلوم است، نخست آنکه نباید ظاهر شریعت را مخدوش کند و دوم آنکه نباید ظاهر را بی اعتبار کند و سوم آنکه بر طبق هدایت مبتین آیات و جانشین خدا باشد. چهارم آنکه نمی‌تواند با سایر آیات مغایر باشد و پنجم آنکه سبب تفرقه در دین خدا نشود. به این مراتب ای بسا که باطن در آیات هست که باید یافت بلکه در خود باطن، باطنی دیگر هست و در آن نیز می‌توان باطنی دیگر جست و آنقدر رفت که بر طبق گفتار اولیاء پیشین، در شریعت اسلام، به هفت بطن یا هفتاد بطن رسید. این چنین است که بر اهل بهاء فرض شده که در آیات تعمق کنند و معانی نو و حقایق تازه بیابند.

در امر بهاء می‌توان مسائل عرفانی عمده‌ای دید که به نحوی بدیع طرح شده است و نکاتی دارد که بالکل از دیگر ادیان تمایز می‌یابد که هر یک مقامی دیگر را می‌طلبند.

یادداشتها:

University Press, 1992, p. 91

۲- این تشبیه می تواند به نوعی با مصطلحات قرآنی نظیر حبل المتین و با عروة الوثقی التي لا انفصام لها، مقارن باشد ولی اندیشمندان غربی نیز به آن توجه کرده اند، برای نمونه بنگرید به

Basil Mitchell: The Philosophy of religion, Oxford University Press, 1971, p. 78

۳- این یکی از تعالیم مهم امر بهایی است که حضرت بهاءالله فرموده اند: «یا هو، آفتاب حقیقی، کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان، منوط به اوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کل شیء از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود و تجلی او در هر مرآتیی به لون او ظاهر. مثلاً در مرایای قلوب حکماء تجلی فرمود، حکمت ظاهر شد و همچنین در مرایای افنده عارفین تجلی فرموده بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده و جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر، به انسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربانیه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهند بود.» (حضرت بهاءالله: دریای دانش، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ ب، ص ۱۰۳)

۴- باید گفت کسانی مانند زکریای رازی قائل بر این بودند که دین نوعی فلسفه است و اگر مسائل فلسفی را از دین جدا کنند، جز نکاتی مبهم و بیهوده از آن باقی نمی ماند و اصولاً پیامبران فیلسوفان اند. (زکریاء رازی: رسائل فلسفیه، به اهتمام پل کراوس، المکتبه بول باریبه، قاهره، افست، مکتبه المرتضویه طهران، ص ۷۹-۱۹) و این اندیشه نیز میان غربیان رسوخی کامل داشته است، فی المثل در میان متأخرین می توان به کارل یاسپرس رجوع کرد که در تاریخ فلاسفه بزرگ خود، بودا و مسیح را در زمره فیلسوفانی چون سقراط و کانت و هگل قرار داده است. بنگرید به

Karl Jaspers: die Geossen Philosophen, 1975

که از میان آنها بخشهای مربوط به بودا و حضرت مسیح و سقراط و افلاطون و فلوطین و کنفوسیوس و آگوستین به فارسی ترجمه شده است. به عنوان نمونه بنگرید به کارل یاسپرس: مسیح، ترجمه احمد سمیعی، نشر خوارزمی، ۱۳۷۳ ش.

۵- منظور آن است که اغلب ادیان نیز فقط به دو عالم نظر دارند، حق و خلق. اگرچه ادیانی نظیر ادیان هندو و بودایی، عموماً و اکثراً فقط به یک عالم معتقدند و آن هم حق است، باید دانست، که به عالم خلق نیز اشاره می کنند ولی آن را حق را حال در خلق دانند. (داریوش شایگان: ادیان و مکاتب

فلسفی هند، امیر کبیر، ج ۲، ۱۳۶۴ ش) و برخی نیز مانند مسیحیت صحبت از تثلیث می کنند ولی باید دانست که اینان هر سه اقنوم خدا و مسیح و روح القدس را در عالم حق می دانند و آن را مقابل با عالم خلق می پندارند. (John A. Obrien: Catholic faith, Ae Maria Press, U.S.A., 1958, pp. 33-56)

۶- برای نمونه بنگرید به این گفته ملا محسن فیض کاشی: «بدان همچنانکه سفر صوری را مبدئی و منتهائی و مسافتی و مسیری و زادی و راحله ای و رفیقی و راهنمایی می باشد، همچنین سفر معنوی را که سفر روح است به جانب حق سبحانه و تعالی، همه هست. مبدأش جهل و نقصان طبیعی است که با خود آورده ای از شکم مادر» و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً» و منتهاش کمال حقیقی است که فوق همه کمالات است و آن وصول به حق است سبحانه و تعالی «وان الی ربک المنتهی» (بنگرید به ملا محسن فیض کاشانی، زاد السالک، به اهتمام سید جلال الدین ارموی، نشر مصطفوی، ۱۳۳۸ ش.)

۷- مراد منصور حلاج است. بنگرید به لوئی ماسینیون: مصائب حلاج ج ۳-۱، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۲ ش.

۸- این گفته به چندین عارف از جمله ابو سعید ابی الخیر و بایزید نسبت داده شده که برخی نیز حتی به حلاج نیز منسوب کرده اند. خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، ج ۸، دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۶ م، ص ۱۱۲.

۹- این گفته از بایزید بسطامی است، بنگرید به هجویری، کشف المحجوب، به تصحیح ژر کوفسکی، افست، طهوری، ۳۶۳ ش، ص ۳۲۷

۱۰- برای تفصیل بنگرید به کریستیان بوین: رفیق اعلی، ترجمه پرویز ستار، طرح نو، ۱۳۷۵ ش و نیز بنگرید به Robinson, Fr: A Short Introduction to franciscan Literature, New York, 19۶7

۱۱- این نحو از برخورد رومی توان در میان شریعتمداران و فیلسوفان یافت که بشدت بر عارفان در این موضوع تاخند و آنان را بی آبرو ساختند. بنگرید به برقی: تفتیش عقاید، بی تاریخ و محل نشر.

۱۲- بنگرید به روزبهان بقلی شیرازی، شرح شطحیات به تصحیح کرین، طهوری، ۱۳۶۸ ش.

۱۳- برای این بخش از عقاید اهل بهاء بنگرید به حضرت عبدالبهاء: النور الایهی فی مفاوضات

عبدالبهاء، به اهتمام کلیفورد بارنی، لیدن هلند، ۱۹۰۷ م، ص ۱۵۶ - ۱۱۲. و نیز فاضل مازندرانی: امر و خلق ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ ب، ص ۸۰ - ۱۵

۱۴ - در امر بهایی در تنزیه حق بسیار تاکید رفته است. برای نمونه این گفتار بنگرید به دکتر علی مراد داوودی: معارف بهایی، جزوه الوهیت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب. و نیز در آثار حضرت اعلی نیز به این نحو بسیار می توان یافت، بنگرید به حضرت اعلی: دلائل السبع، بی تاریخ و محل طبع.

۱۵ - باید گفت که این گونه گفتار از آن صوفیه است که شیخ احمد احسایی در شرح الزیاره به آن استناد می کند: «فالوجب سبحانه يعرف بأنه لا كيف له ولا شبه له ولا مثل له وانه لا يدرك كنهه ولا تعلم صفته ولا يحاط به علماً وان كل مدرک فهو غيره ليعرف بأنه لا سبيل الا اکتناهه ... فهو الواجب الحق والمجهول النعت والذات البحت ومجهول النعت وعین الکافور وشمس الازل و منقطع الاشارات والمجهول المطلق والواجب الحق واللاتعین والکنز الخفی والمنقطع الوجدانی و ذات سازج وذات بلا اعتبار وما شبه ذلك.» (شیخ احمد احسایی: شرح الزیاره ج ۱، سعادت کرمان، ۱۳۵۲ ش، ص ۳۲۱) و نیز حضرت عبدالبهاء در این خصوص فرموده اند: «و ذات احدیت را در این رتبه اکبر که می فرماید «کان الله ولم یکن معه من شیء» به کنز المخفی»

۱۶ - حضرت علی فرمودند کَلِّمًا مِيزَ تَمُوهُ فِي اِدْقٍ مَعَانِيكُمْ، مَخْلُوقٍ مِثْلَكُمْ مَرْدُودِ الْبِكْمِ. و البته این گونه گفتار را می توان به وسیله عارفان اسلامی و مسیحی دید. برای نمونه بنگرید به اقوال اکهارت در این زمینه، **Meister Eckhart: Selected treatises and Sermony, trans. J.M. Clark and J.V. Skinner, London, 1994**

۱۷ - این مطلب برگرفته از نامی است که حضرت موسی در موقع ملاقات خود در کوه طور با خداوند از حضرت باری خواست تا نام خویش بر گوید، ولی حضرت خطاب در داد که فقط هستم به زبان عهد عتیق: «موسی به خدا گفت اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم و به ایشان گویم که خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است و از من پیرسند که نام او چیست بدیشان چه گویم، خدا به موسی گفت هستم آنکه هستم و گفت به بنی اسرائیل چنین بگو، آهیه (هستم) مرا نزد شما فرستاد نام من بهوه است.» (تورات، سفر خروج، باب ۳، آیه ۱۶ - ۱۳).

۱۸ - این تعلیم از آموزه های جدید جنید بغدادی است زیرا در مورد او نقل است: «جعفر خلدی گوید که جنید در روز وفات ابن الکریتی بالای سروی نشسته بود، سر خود به آسمان برداشت.

ابو جعفر گفت بعد است و دوری اسر خود به آسمان برداشت، گفت بعد است و دوری امعناه ان الحق اقرب الى العبد من ان يشار اليه في جهة» برای این نکته بنگرید به فریدالدین رادمهر: جنید بغدادی تاج العارفین، نشر روزنه، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۲۲ - ۱۲۱.

۱۹ - در امر بهایی حلول خداوند در چیزی مادون خود کاملاً مردود است. برای این دقیقه بنگرید به مفاوضات/ ۱۴۵ - ۱۱۲

۲۰ - اینکه خداوند هست نیاز به اثبات دارد که براهین وجود خداوند را بسیاری اقامه کرده اند بنگرید به جان هیک: فلسفه دین، ترجمه بهرام راد، ویراسته بهاءالدین خرمشاهی، نشر الهدی، ۱۳۷۲ ش، ص ۷۰ - ۴۵، ولی برای این دلائل می توان ایراد گرفت چنانکه کانت در نقد عقل محض و نقد عقل عملی کرد. بنگرید به یوستوس هارتناک: نظریه معرفت در فلسفه کانت، ترجمه غلامعلی حداد عادل، نشر فکر روز، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۷۵ - ۱۶۶.

۲۱ - بهترین گفتار در این زمینه را می توان در ایقان یافت که حضرت بهاءالله فرمودند: «و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت واسعه» سبقت رحمته کل شیء و وسعت رحمتی کل شیء» جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی به هیاکل عز انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و ساذج قدمیه و این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند» (حضرت بهاءالله: ایقان، به اهتمام زکی الکردی، مصر ۱۳۵۲ ه. ص ۷۵ - ۷۴)

۲۲ - یکی از معضلاتی که عارفان در اسماء و صفات خداوند با آن روبرو می شدند.

۲۳ - حضرت بهاءالله در بسیط الحقیقه می فرمایند: «کل ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر الاول چه که حق جل و عز غیب منیع لایدرک است و در این مقام کان و بیکون مقدساً عن الذاکار و الاسماء و منزهاً عما یدر که اهل الانشاء السبیل مسدود و الطلب مردود، لذا آنچه از اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است به کلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع می شود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید و در این مقام کل الاسماء و الصفات العلیا ترجع الیه و لایتجاوز عنه کما ذکر ان الغیب هو مقدس عن الذاکار کلها و مقر نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم به اسم و محدود به حدود مشاهده می شود و لکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است.» (عبد الحمید اشراق خاوری: مائده آسمانی ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ ب، ص ۳۲۱ و حضرت بهاءالله: مجموعه

اقتدارات، به خط مشکین قلم، ۱۳۱۰ ق، ص ۱۲۱ و نیز فاضل مازندرانی: امر و خلق ج ۱، ص ۱۰۵-۱۰۴).

۲۴ - حدیث معروف است که خلق الله الاشياء بالمشیة و المشیة بنفسها.

۲۵ - اشاره است به کریمة قرآنیة هو الاوّل و الاخر و الظاهر و الباطن، که مورد تفسیر واقع شده است. بنگرید به عبدالرزاق کاشی: تفسیر القرآن الکریم، بیروت ۱۹۸۲ م.

۲۶ - برای بحث در مورد اسماء و صفات حق در اسلام بنگرید به لاهیجی: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، به اهتمام کیوان سمیعی، نشر فروغی، بی تاریخ، ص ۲۳۱ و نیز در امر بهایی علاوه بر مآخذ بسیار بنگرید به حضرت عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء ج ۲، به اهتمام زکی الکردی، قاهره مصر، ۱۳۳۰ ق، ص ۵۲-۲.

۲۷ - حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «قیام خلق به حق قیام صدور است یعنی خلق از حق صادر شده است نه ظاهر، تعلق صدور دارد نه ظهور، انوار آفتاب از آفتاب صدور یافته نه ظهور یافته تجلی صدور و چون تجلی شعاع از نیر آفاق است یعنی ذات مقدس شمس حقیقت تجزی نیابد و به رتبه خلق تنزل ننماید.» (مقاضات/۹۸ و نیز امر و خلق ۱/۱۰۷)

۲۸ - عارفان اسلامی برای این اول صادر از حق نامهای بسیاری برگرفته از وحی ذکر کرده اند. همه این اذکار شبیه هم می باشند ولی برای هر یک وجهی فائند، مهمترین آنها عبارتند از: اول ما خلق الله تعالی الجوهر، اول ما خلق الله تعالی روحی، اول ما خلق الله تعالی العرش، اول ما خلق الله تعالی العقل، اول ما خلق الله تعالی العلم الاعلی، اول ما خلق الله تعالی القلم، اول ما خلق الله تعالی نوری. بنگرید به ابن عربی: ده رساله فارسی شده ابن عربی، به اهتمام نجیب مایل هروی، نشر مولی، ۱۳۶۷ ش، ص ۲۲۲.

۲۹ - اساس کلمة الله یا لوگوس بسیار قدیمی است حتی ذکر تاریخچه آن از هر اکلیت تا فیلون خود کتابی می خواهد و بعد از فیلون و عهد جدید تا عصر حاضر کتابهایی می طلبد. برای نمونه بنگرید به:

Pholiph Wheelwright: Heraclitus, Oxford University Press, 1999.

H. Kennedy: Philo's Contribution to Religion. London, 1919.

و برای توضیح بیشتر برای این مفهوم بنگرید به مجله بسیار معتبر

Studies on Hellenistic Judaism. The Studia Philonica Annual بخش مربوطه به

۳۰ - بهترین تفسیر و تعبیر برای این مقامات بلند را می توان در کتب عزیزالدین نسفی یافت. بنگرید

به نسفی: الانسان الكامل، به تصحيح ماريژان موله، انجمن ايران شناسی فرانسه، ۱۳۶۲ ش، ص ۳۹۹ و نیز نسفی: كشف الحقايق، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ ش، ص ۵۶-۴۵ و نیز نسفی: زبدة الحقايق، به اهتمام حق وردی ناصری، نشر طهوری، ۱۳۶۳ ش، ص ۶۴ به بعد.

۳۱- بنگرید به زبدة الحقايق / ۶۲

۳۲- برای یک نمونه از این دست بنگرید به افکار بلند عطار که در منطق الطیر در مقام فناء فی الله قصه ملیح پروانگان و یا محو مرغان در سیمرغ راطرح کرده است. عطار: منطق الطیر، به تصحيح سيد صادق گوهرین، نشر علمی و فرهنگی، چ ۳، ۱۳۶۵ ش.

۳۳- حضرت بهاء الله در لوحی می فرمایند: «جسیع انبیاء و اوصیاء و علماء و عرفا و حکماء بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقة الحقايق مقر و مدعند.» (ایقان/ ۷۴)

۳۴- ابن نحو افراطی از وحدت وجود میان حکماء هند و برخی از مکاتب هندی و البته در میان برخی از عارفان اسلامی می تواند لحاظ شود. بنگرید به عبدالکریم جیلی: الانسان الكامل ج ۲- ۱، قاهره مصر، ۱۹۵۹ م. برای این همه خدایی می توان به نوعی از افکار غربیان نیز اشاره کرد. بنگرید به کارل یاسپرس: اسپینوزا، ترجمه محمد حسن لطفی، طرح نو، ۱۳۷۵ ش، ۲۳ به بعد و نیز:

Mircea Eliade: The encyclopedia of religion, 1992

۳۵- می توان برای این نکته در کتبی که در رد عرفان نوشته شده مطالبی بسیار یافت چنانکه یکی از آنها برهان الدین بقاعی است که در کتاب مصرع التصوف می نویسد که وحدت وجود رانمی توان پذیرفت، یعنی آنگونه که ابن عربی گفته است. او نقل می کند که در جایی یکی از تابعان ابن عربی را دیده بود و وقتی از او راجع به وحدت وجود پرسیده بود، گفته بود وحدت وجود یعنی همه چیز خداست. «در این هنگام دیدم خری از آنجا می گذشت. پرسیدم: این خر هم خداست؟ جواب داد: آری! گفتم: مدفوع او هم؟ گفت: آری این مدفوع هم خداست!» (بنگرید به بقاعی: مصرع التصوف، بیروت، ۱۹۷۷ م، ص ۱۲۳ و نیز بنگرید به یحیی یثربی: فلسفه عرفان، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۷۲).

۳۶- Rudolf Otto متفکر شهیر آلمانی ۱۹۳۷ م- ۱۸۶۹ م است که در باره دین و دینداری صاحب نظریه است و راجع به خداوند مسائل مهمی طرح کرده است. برای خواننده فارسی زبان

آشناست. (بنگرید به او تو: مفهوم امر قدسی، ترجمه همایون همتی، نشر نقش جهان، ۱۳۸۰ ش).

۳۷ - سز مهیب یا **Mysterism tremendum** اصطلاح مشهور رودلف اوتواست که برای خداوند به کار برده است.

۳۸ - والتر استیس: عرفان و فلسفه، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، نشر سروش، ۱۳۵۸ ش، ص ۲۶۲-۲۱۳

۳۹ - حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «و همچنین سایر اشیاء هر کدام در ظل تجلیات اسمی از اسماء حق موجودند و اگر این لطیفه ربانی و دقیقه صمدانی یک از شیء منقطع شود البته معدوم صرف و مفقود بحث گردد و لکن انسان مطلع الفجر است یعنی بدایت روز و حدت و هدایت است و انتهای لیل کثرت و ضلالت و مرآت منطبعه از جمیع اسماء متضاده متغایره است و منبع ظهور کل صفات الوهیت و ربوبیت است زیرا عالم انسانی عالم کلمات تاماتست.» (مکاتیب عبدالبهاء ج ۲/ ۴۱)

۴۰ - مولانا: مثنوی معنوی، به تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۷۸ ش، ص ۸۰ برای شرح این بیت و منظر بس عالی آن بنگرید به خوارزمی: جواهر الاسرار و زواهر الانوار، به تصحیح محمد جواد شریعت، نشر مشعل اصفهان، ۱۳۶۱ ش.

۴۱ - در این زمینه می توان به کتب بسیاری مراجعه کرد ولی یکی از بهترین تحقیقات در این زمینه، کتاب زیر است که به نحوی استادانه از قلم یک بانوی مصری نوشته شده است، سهیلة عبدالباعث الترجمان: نظریه و حده الوجود بین ابن عربی و الجیلی، کلیة الاداب جامعة الاسکندریة، مکتبة خزعل، بیروت لبنان، ۲۰۰۲ م.

۴۲ - سهروردی: مجموعه مصنفات شیخ اشراق (حکمة الاشراق) به تصحیح هانری کرین، انجمن ایران شناسی فرانسه، ۱۹۶۸ م.

۴۳ - این نکته که هر انسانی از کما بهره برده و می تواند به خداوند تقرّب جوید، مورد اتفاق همه عارفان است، حافظ گفت:

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت در هیچ سری نیست که سزی ز خدا نیست
(حافظ: دیوان به تصحیح محمد قزوینی، قاسم غنی، نشر زوار، ۱۳۵۶ ش، ص ۴۹) و نیز آن را باید یکی از نتایج خوب اشاعه عرفان دانست که از تعصب و تنگ نظری مانع می شود.

۴۴ - حضرت نقطه اولی در صحیفه اصول و فروع می فرمایند: «و ذات معروف نزد احدی نیست

زیرا که معرفت فرع وجود و اقتران است و ماسوای آن وجودی در رتبه او ندارند چه حد آنکه به اقتران محتاج شوند و احدی نشناخته است خداوند را غیر از ذات مقدس او و هر که ادعای معرفت او را نماید کافر است به شهادت نفس خودش که ممکن حادث است و هر کس ادعای توحید او را نموده، مشرک است به شهادت نفس خودش که ممکن نیست اقتران با او. (فاضل مازندرانی: امر و خلق ج ۱، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ص ۳۱).

۴۵ - در طول تاریخ هر از گاهی آمدند و گفتند که خدا مرده است و بعد نشان دادند که هنوز زنده است، برای تفصیل بنگرید به:

John Bowker: God, A Brief History, Dk

Publishing, Inc, 2002, pp. 2-22

۴۶ - اینکه خدا مرده است، نیچه را بخاطر می آورد که در کتاب دانش طربناک یا حکمت شادان گفت: «آیا داستان آن دیوانه را نشنیده اید که با چراغ در روز روشن و در ملاء عام به دنبال خدا بود و مدام فریاد می زد: 'خدا را می جویم! خدا را می جویم!' اما فریاد او موجب خنده بسیار شد، چون در میان جمع عده بسیاری به خدا ایمان نداشتند. از آن جمع یکی گفت: 'آیا او گم شده است؟' و دیگری گفت: 'آیا او کودکی گم کرده است؟ آیا او از ما می ترسد و خود را پنهان می کند؟ آیا او مسافر است، یا مهاجرت کرده است؟' بدینسان مردم فریاد و خنده سر دادند. دیوانه در میان جمع پرید و به آنها خیره نگاه کرد، سپس فریاد زد: 'من هم اینک به شما خواهم گفت، خدا کجا رفته است، من و شما یعنی ما، او را کشتیم، ما، همه، قاتل او هستیم! اولی ما چگونه این کار را انجام دادیم؟ چگونه توانستیم دریا را خشک کنیم؟ چه کسی به ما اسفنج داد تا افق را تماماً پاک کنیم؟ وقتی پیوند میان زمین و خورشید را گسستیم چه کردیم؟ اکنون زمین به کجا می رود؟ و ما را به کجا می کشاند؟ آیا ما از خورشید دور نمی شویم؟ آیا ما بی وقفه و از پیش و پس، از کنار، و از همه طرف سقوط نمی کنیم؟ آیا اصولاً بالا و پائینی وجود دارد؟ آیا مادر نیستی لایتناهی سرگردان نمی شویم؟ آیا ورزش دم عدم را بر چهره خود احساس نمی کنیم؟ آیا هوا سردتر نشده است و آیا شب جاوید ما را احاطه نمی کند؟ آیا نباید از صبح زود چراغ روشن کنیم؟ آیا صدای گور کنها را که خدا را دفن می کنند نمی شنویم؟ آیا فساد خدایان را هیچ احساس نمی کنیم؟ آری! خدایان نیز فاسد می شوند! خدا مُرد! خدا مرده است! ما او را کشتیم! او ما قاتل قاتلان، چگونه می خواهیم او را تسلی دهیم! کارد ما خون مقدس ترین و مقتدرترین چیزی را که دنیا تا همین امروز داشت، ریخت ... چه کسی این خون را از دستان ما خواهد زدود؟ کدام آب آن را از ما خواهد شست؟ عظمت این

کشتار برای ما بیش از حد بزرگ است. آیا ما خود نباید خدایانی شویم تا شایسته این کار گردیم؟»
(نیچه: حکمت شادان، ترجمه جمال آل احمد، سعید کامران، حامد فولادوند، نشر جامی، ۱۳۷۷
ش، ص ۱۹۳ به بعد. این جمله را می توان در سایر آثار او نیز یافت، نیچه: چنین گفت زردشت،
ترجمه حمید نیر نوروزی، نشر سیمرغ، چاپ ۳، ۱۳۵۱ ش.)

۴۷ - بهترین تعبیر ولایت نزد صوفیان اسلامی عبارت از حکیم ترمذی: ختم الاولیاء، به تصحیح
عبدالوارث محمد علی، دارالکتب العلمیه، بیروت لبنان، ۱۹۹۹ م. و نیز بنگرید به:

**Bernd Rodtke & John O'kane: the Concept of Sainthood in Early Islamic
Mysticism, Curzon, 1996**

۴۸ - حضرت بهاء الله در لوح اشراقات می فرماید: «مقصود آنکه کل به یقین مبین بدانند که خاتم
انبیاء روح ماسواه فداه، در مقام خود شبه و مثل و شریک نداشته و اولیاء صلوات الله علیهم به کلمه
او خلق شده اند، ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده اند و در منتهی رتبه عبودیت قائم، تقدیس ذات
الهی از شبه و مثل و تنزیه کینونش از شریک و شبیه به آن حضرت ثابت و ظاهر. این است مقام
توحید حقیقی و تفرید معنوی. و حزب قبل، از این مقام کما هو حقّه محروم و ممنوع، حضرت
نقطه روح ماسواه فداه می فرماید 'اگر حضرت خاتم به کلمه ولایت نطق نمی فرمود، ولایت خلق
نمی شد. ' حزب قبل مشرک بوده اند و خود را موحد می شمردند. اجهل عباد بودند و خود را افضل
می دانستند. از جزای آن نفوس غافله در یوم جزاء، عقاید و مراتب و مقامات ایشان نزد هر بصیر و هر
خبیری واضح و معلوم گشت. از حق بطلب عباد این ظهور را از ظنون و اوهام حزب قبل حفظ
فرماید و از اشراقات انوار آفتاب توحید حقیقی محروم نسازد.» (حضرت بهاء الله: نبذة من تعالیم
حضرت بهاء الله، محیی الدین صبری، مصر، ۱۳۴۳ ق، ص ۲۲ - ۲۱)

۴۹ - نه آنکه این گفته فقط از روی پندار است بلکه برای آن می توان مستندات عدیده یافت. وجود
فرقه های غالبه به همین سبب بود. برای نمونه ای از این مراتب بنگرید به عبدالکریم شهرستانی: الملل
و النحل ج ۱، به اهتمام محمد سید گیلانی، بیروت لبنان، دار المعرفه، ۱۹۷۵ م، ص ۱۷۵. برای
الوهیت حضرت مسیح و نیز افراط در این نوع نیز در مسیحیت می توان بسیار بر شمرد بنگرید به:

G. R. Evans: Fifty Key Medieval Thinkers, Routledge, 2002.

۵۰ - گفته معروف صوفیان اسلامی است که المحبته حجاب بین المحب و المحبوب، برای توضیح
بنگرید به فریدالدین رادمهر: سموات سلوک (شرح چهار وادی)، ۱۹۹۸ م، خطی.

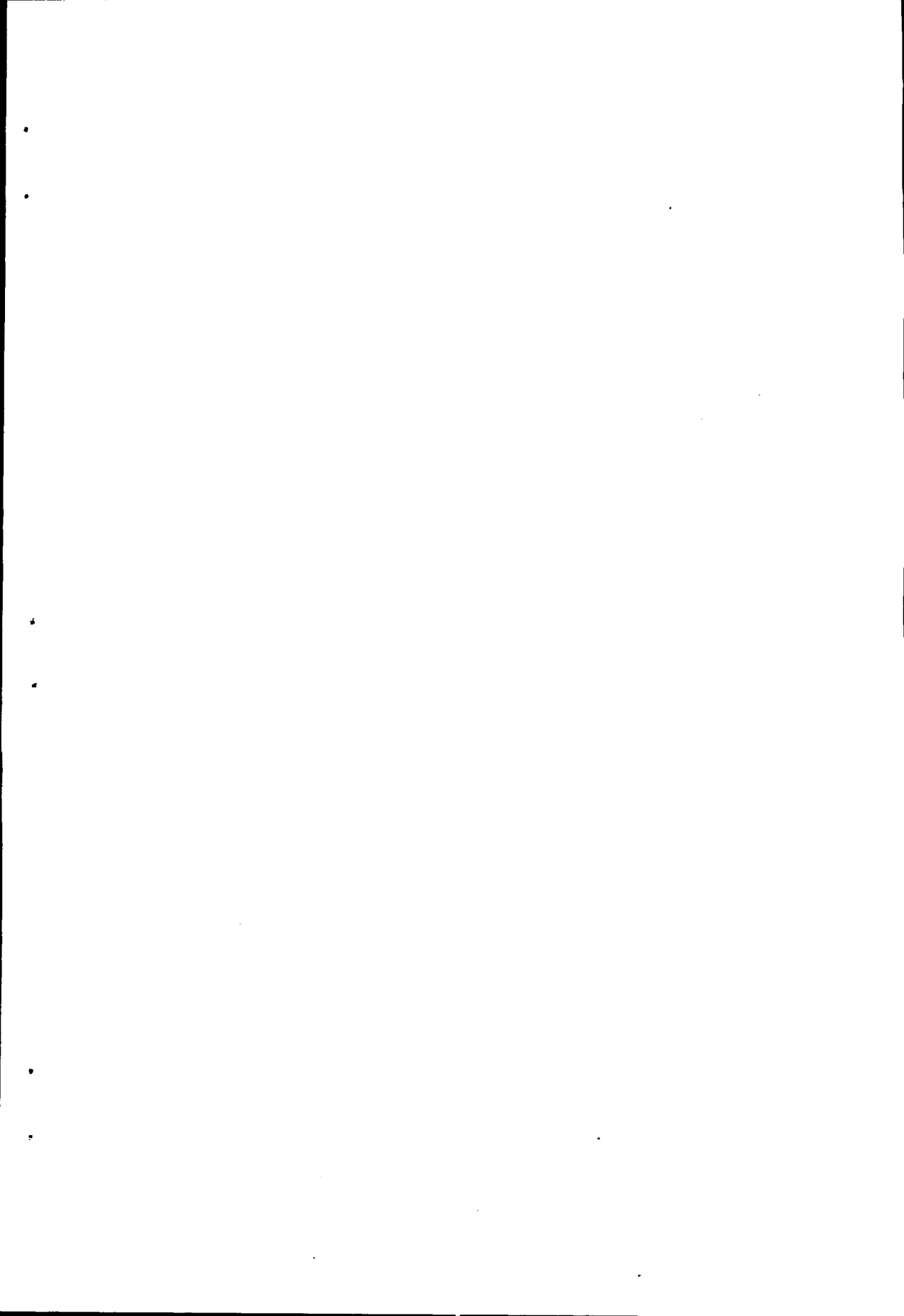
۵۱ - کتب صوفیان مملو است از این داستانها بنگرید به خواجه سدیدالدین محمد غزنوی: مقامات زنده پیل، به اهتمام حشمت الله مؤید، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ش. و برای نمونه غربی آن بنگرید به: **R. H. Benson: Mysticism, Westminster Lecture, London, 1907**

۵۲ - برای یافتن شعب اهل تصوف در اسلام می توان به کتبی نظیر طبقات الصوفیه و تذکرة الاولیاء مراجعه کرد که برای نمونه بنگرید به نایب الصدر معصومعلی شیرازی: طرائق الحقائق ج ۳ - ۱، نشر فروغی، ۱۳۶۰ ش. و برای مسیحیت به عنوان دینی که فرقه های مذهبی و عرفانی آن خارج از احصاء است، علاوه بر کتب تاریخ عرفان می توان مراجعه کرد به:

Dale T. Irvin - Scott W. Sunquist: History of the World Christian Movment, T & T Clark, Great Britain, 2001.

۵۳ - نمونه ای از این تأویل کنندگان را در اسلام می توان سراغ گرفت مانند اسماعیلیه و برخی از فرق معتزله و برخی از صوفیان افراطی. برای این موضوع بهترین کتاب عبارت است از دکتر مصطفی غالب: الحركات الباطنية فی الاسلام، دارالاندلس، بیروت، لبنان، بی تاریخ. این موضوع در تاریخ تفکر غربی نیز نا آشنا نیست بالاخص بعد از نهضت مارتین لوتر که به اصالت انجیل روی آورد در نوع فهم کلمه الهیه اختلاف بسیاری مطرح شد که متفکران آلمانی سده نوزدهم و بیستم با پدید آوردن علم هرمنوتیک به نوعی از تأویل گرایی مبادرت ورزیدند. برای این بحث بنگرید به:

Josef Bleicher: Contemporary Hermeneutics, Hermeneuties as Method Philosophy and Critique, 1993.



سومین شاخه پر بار سدره افنان *
ایادی امرالله جناب حسن موقر بالیوزی (۱۹۸۰ - ۱۹۰۸)
ترجمه از نوشته : ماریون هافمن

با قلبی شکسته، صعود ایادی عزیز امرالله حسن بالیوزی را اعلام می‌داریم. عالم بهایی یکی از حارسان برجسته و مورخین کاردان خود را از دست داد. شرافت نسب، مساعی ارزنده و آثار قلمی برجسته، نام پرافتخارش را در تاریخ امر مبارک جاودان می‌سازد. از یاران الهی در سراسر عالم بهایی تقاضا می‌شود محافل تذکر شایسته به یاد ایشان برپا سازند. در اعتاب مقدسه دعا می‌کنیم که دستاوردهای شایان تأسی، ثبوت و فروتنی و تحقیقات علمی برجسته ایشان سر مشق ارزنده‌ای برای خادمان جانفشان امر الهی در نسلهای آینده باشد. (ترجمه)

بیت العدل اعظم

۱۲ فوریه ۱۹۸۰

مقدمه

جناب حسن موقر بالیوزی، هم در زادگاهشان ایران و هم در سرزمینی که برای سکونت برگزیدند، انگلستان، بسیار محبوب بودند و بخاطر قریب به پنجاه سال خدمات مداوم به جامعه بهائیان بریتانیا، نقشی اساسی در سیر تاریخ امر در این کشور به عهده داشتند. از جوانی، طلبه علم و دانش بودند و در دهه آخر حیاتشان (بنا بر اظهار نظر نشریه عالم بهایی)، پس از جناب 'ابوالفضائل' که آگاهی و دانش ایشان مورد تحسین و اعجاب جناب بالیوزی هم بود، بالاترین مقام علمی را دارا بودند. از همان اوان جوانی مجرب و ملایم بنظر می‌آمدند، گویی با این خصوصیات دوست داشتنی زاده شده بودند. ادب و عطف ذاتی، لطافت طبع و حس شوخ طبعی، قدردانی از هر گونه تلاش یا خدمتی که سایرین به امر مبارک می‌کردند، درک ضعفهای اخلاقی دیگران با عنایت به آلام روحی بشر، ثبات و مداومت در انجام مسؤولیتهای شخصی، وفاداری

خدشه‌ناپذیر به عهد و میثاق الهی، اطاعت محض از اوامر طلعات مقدسه امر الهی و از جمله حضرت ولی امرالله، حمایت آگاهانه از تمام مؤسسات نظم اداری، همه اینها جزئی از صفات ممیزه ایشان بود.

از لحظه‌ای که در ایام جوانی برای اولین بار به زیارت حضرت شوقی افندی نائل شدند، تمام وجودشان با مشاهده عبودیت و روح خدمت حضرت ولی امرالله در آستان مبارک، حیاتی تازه یافت و از همان زمان روح حساس و تأثیرپذیر ایشان به عظمت و درخشش امر جمال مبارک پی برد و تا آخرین لحظه حیات بر این ایمان ثابت ماند. سراسر زندگی ایشان، چه در سلامت و چه در بیماری صرف خدمت به امر الهی گردید. منتهی آرزوی ایشان در آخرین روزهای حیات این بود که سر بر آستان مقدس جمال مبارک در روضه مبارک بگذارند و به دست خویش یک نسخه از اثر حماسی خود را به آن «سلطان نور» تقدیم دارند. (۱)

اصل و نسب

حاجی میرزا ابوالقاسم، یکی از دو برادر خدیجه بیگم، حرم حضرت اعلی و جد مشترک حضرت ولی امرالله و جناب حسن بالیوزی است. فاطمه سلطان بیگم، دختر حاجی میرزا ابوالقاسم، جد پدری جناب بالیوزی و محمد حسن، تاجری از یک خانواده بوشهری که حضرت بهاءالله آنان را از منسوبین حضرت اعلی ذکر فرموده‌اند، جد پدری ایشان بوده‌اند. از این اقتران فرزندان متولد شدند که یکی از آنان پسری به نام میرزا علی آقا بوده که بعدها به «موقرالدوله» معروف گردیده است. ایشان پدر جناب بالیوزی هستند. نسب مادر جناب بالیوزی، منور خانم به هر دو برادران حرم حضرت اعلی می‌رسد. بنا بر این جناب بالیوزی از هر دو جانب با خدیجه بیگم، که مورد علاقه و احترام خاص ایشان بوده‌اند، نسبت دارند. (به شجره‌نامه ضمیمه رجوع فرمایید.)

ابوالقاسم افغان، یکی از اقوام نزدیک جناب بالیوزی و متولی بیت مبارک حضرت اعلی در شیراز، می‌گوید در ایام زیارتش در حیفاء، حضرت ولی امرالله به سه شخصیت برجسته در خاندان افغان اشاره کردند. مشهورترین آنان خدیجه بیگم حرم حضرت اعلی و شخصیت دیگر حاجی میرزا سید علی دانی حضرت اعلی (مشهور به

خال اعظم) و یکی از شهدای سبعة طهران بودند و سپس حضرت ولی امرالله فرمودند شخصیت سوم حسن بالیوزی است که تمام افنان باید بر اثر اقدام ایشان قدم بردارند.

ایام طفولیت

جناب حسن بالیوزی در ۷ سپتامبر ۱۹۰۸ در شیراز متولد شدند و در آنجا از چهار سالگی آموزش زبان انگلیسی را آغاز کردند. بیشتر ایام کودکی را در بوشهر گذراندند زیرا پدرشان ابتدا دیپلمات و بعد فرماندار بنادر و جزایر خلیج فارس بودند. در جنگ جهانی اول، هنگام اشغال بوشهر توسط نیروهای بریتانیایی، پدر ایشان به همراه خانواده به هندوستان تبعید شدند. آنان ابتدا در بمبئی ساکن شدند و سپس به مدت چهار سال در شهر «پونا» اقامت کردند. دو نفر از دانشمندان معروف، که از دوستان پدر جناب بالیوزی بودند، در این سفر آنان را همراهی کردند و جناب بالیوزی در محضر آنان به تحصیل فارسی، عربی و تاریخ مشغول شدند تا اینکه در پونا وارد دبیرستان انگلیسی «بی شاپز کالج» (Bishop's College) شدند و به تکمیل زبان انگلیسی خود پرداختند. ایشان زبان اردو را هم آموختند و در نه سالگی مترجم عباس دهقان شدند.

ایام جوانی

پس از پایان جنگ، پدرشان برای احراز پُست وزارت کشور با خانواده عازم طهران شدند و ایشان در مدرسه سیروس به تحصیل مشغول شدند. مدیر این مدرسه پروفیسور صدیق اعلم بود که بعدها سفیر ایران در لندن و همچنین وزیر فرهنگ شد. در ماه مه ۱۹۲۱، تقریباً یکسال بعد از فوت پدرشان، به اتفاق مادر عازم شیراز شدند ولی از آنجایی که امکانات تحصیل برای ایشان در آن زمان در شیراز وجود نداشت و مادر ایشان مایل بودند که جناب بالیوزی را برای ادامه تحصیل به انگلستان بفرستد، عموی جناب بالیوزی از پروفیسور براون (Browne) خواست که سرپرستی برادرزاده اش را در انگلستان به عهده بگیرد. در جواب در تاریخ ۵ مه ۱۹۲۵ براون از پدر جناب بالیوزی به عنوان «دوست قدیمی من، علی محمد خان، موقرالذوله، که من با ایشان در حدود سالهای ۱۸۸۵ در لندن تحت نام 'میرزا علی آقا' آشنا شدم و در بهار سال ۱۸۸۸ در شیراز ملاقاتهای مکرر داشتم» یاد می کند و اضافه می کند که «لازم نیست متذکر شوم که از

انجام هر کاری برای پسر او خوشحال خواهم شد ولی متأسفانه باید بگویم که سلامت جسمانی من آنچنان است که عهده‌دار شدن مسؤولیت تعلیم و تربیت او را در اینجا برای من غیر ممکن می‌سازد.» بر اون چند ماه بعد از این جریان دچار حمله سخت قلبی شده بود و در تاریخ ۶ ژانویه ۱۹۲۶ در گذشت. هنگام نقل این واقعه جناب بالیوزی یادآور می‌شوند که «در هر حال آن موقع هم سن من کم بود و هم شرایط لازم و شایستگی برای ورود به دانشگاه‌های بریتانیا را نداشتم و به همین دلایل عازم بیروت شدم و در مدرسه آمادگی دانشگاه امریکایی آنجا مشغول تحصیل شدم. به این ترتیب سفر من به انگلستان به منظور ادامه تحصیلات چند سالی به تعویق افتاد و بعداً برای تحصیلات عالی عازم انگلستان شدم.»

تحصیل در بیروت و تشرّف به حضور حضرت ولی امرالله

در یک یادداشت شخصی به تاریخ مه ۱۹۶۹، جناب بالیوزی شرح سفرشان را در سن هفده سالگی به بیروت و استقبال فراموش نشدنی حضرت شوقی افندی ولی امر جوان دیانت بهایی را از ایشان در حیفا نوشته‌اند. در آن زمان گرچه ایشان از نسبت خانوادگیشان با حضرت عبدالبهاء مطلع بودند ولی از امر مبارک به عنوان یک دیانت اطلاع چندانی نداشتند. با برخی از بهائیان برجسته نظیر میرزا محمود زر قانی ملاقاتهایی کرده بودند و در فرصتهای مناسب هم همسایگان بهایی ایشان را به منزلشان دعوت می‌کردند. در میان کتابهای پدرشان هم کتاب مفاوضات را یافته بودند و آن را به قصد تکذیب مطالعه نموده بودند ولی نتوانستند ایرادی در آن پیدا کنند و در نتیجه به داشتن اطلاعات بیشتر در مورد امر علاقه‌مند شدند و تقاضای مطالعه کتب بیشتری را نمودند و به نسخه خطی کتاب «تاریخ جدید»^(۲) دست یافتند. دکتر موژان مؤمن می‌نویسد که: «با وجود اینها، اگر ملاقات ایشان با حضرت ولی امرالله صورت نمی‌گرفت احتمالاً ایشان در دانشگاه به عنوان مسلمان ثبت نام می‌کردند.» در تأیید این مطلب فرهنگ افنان می‌گوید: «قبل از سفر به حیفا، ایشان در اعماق قلبشان هم نمی‌توانستند خودشان را راضی کنند که ممکن است بعد از حضرت محمد (ص) هم پیامبری وجود داشته باشد.» جناب بالیوزی شرح سفرشان را اینگونه می‌نویسند: «مسیر من از طریق بحر

احمر، پورت سعید و حیفا به مقصد بیروت بود. اواخر نوامبر سال ۱۹۲۵ به حیفا رسیدم و در آن زمان جان ابنزر اسلمنت (John Ebenezer Esslemont) مؤلف شهیر کتاب «بهاءالله و عصر جدید» در مسافر خانه قدیمی زائران بستری و در حال احتضار بود. بیماری ایشان ولی امر بهائیان را سخت مشغول کرده بود.

در طول اقامت یک شبه من در کوه کرمل، دو پزشک مشهور بهایی، دکتر یونس خان افروخته و دکتر ارسطو خان حکیم در ساعات اولیه بامداد به بالین دکتر اسلمنت احضار شدند. حضرت شوقی افندی تمام شب را در کنار بستر ایشان بسر بردند. روز بعد در معیت دکتر افروخته و دکتر حکیم عازم بیروت شدم.

به موهبت زیارت حضرت شوقی افندی و آنچه که من در ایشان دیدم، به امر حضرت بهاءالله ایمان آوردم و مسیر زندگیم تغییر کرد.»

دکتر مؤمن این گزارش را با یادداشتهایی که در گفتگوهای متعدد با جناب بالیوزی برداشته تکمیل می کند و می گوید: «جناب بالیوزی را به بیت حضرت عبدالبهاء بردند و به یک سالن پذیرایی هدایت کردند و بعد ایشان را تنها گذاشتند. ایشان از اتفاقاتی که قرار بود بیفتد اطلاعی نداشتند. ناگهان حضرت شوقی افندی وارد اتاق شدند و جناب بالیوزی به احترام از جا برخاستند و می خواستند، طبق رسوم ایرانی، دست ایشان را ببوسند. ولی حضرت ولی امرالله اجازه این کار را ندادند و در عوض ایشان را در آغوش گرفتند. بعد هیکل مبارک به ایشان اجازه نشستن دادند و متجاوز از یک ساعت با ایشان به صحبت پرداختند. چیزی که بیش از همه جناب بالیوزی را تحت تأثیر قرار داد نحوه پاسخگویی هیکل مبارک به مسائل یا سؤالات ایشان بود که پاسخ را از ذهن خود ایشان جستجو می کردند.

و به این ترتیب بود که به امر ایمان آوردند و هنگامی که به بیروت رسیدند در روی فرم رسمی دانشگاه که مذهب سؤال شده بود کلمه «بهای» را نوشتند.

به روایت خانم بالیوزی «جناب بالیوزی در آن موقعیت هیجان انگیز چنان تحت تأثیر محبت و ادب حضرت ولی امرالله نسبت به یک جوان هفده ساله قرار گرفتند که از همان لحظه به امر ایمان آوردند.

جناب بالیوزی مدت هفت سال، از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۲، در بیروت بسر بردند و پس از گذراندن یکسال دوره آموزش مقدماتی برای اخذ درجه لیسانس در رشته شیمی، وارد دانشگاه شدند و بعد برای دوره فوق لیسانس رشته تاریخ سیاسی را انتخاب کردند. خانم بالیوزی می نویسد که: «ایشان در زندگی دانشگاهی نقش کاملی را داشتند. به ورزشهای فوتبال و تنیس می پرداختند و در فعالیتهای انجمن هنرهای دراماتیک و انجمن مناظره هم شرکت می کردند و البته در تشکیلات بهایی هم فعال بودند.»

در مدت کوتاه زیارت هیکل مبارک، به امر حضرت بهاءالله از صمیم قلب ایمان آوردند و یکی از فعالترین حامیان این شریعت گردیدند. ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی روایت می کنند که «در آن زمان هیکل مبارک جوانان ایرانی را به ادامه تحصیلات در دانشگاه امریکایی بیروت تشویق می فرمودند و از رفتن مستقیم از ایران به کشورهای اروپایی منع می کردند. بتدریج بیروت مرکزی پرجاذبه شد و تعداد دانشجویان بهایی افزایش یافت. این جامعه بزرگ به یک رهبری برادرانه نیاز داشت. این ردا زینده جناب حسن بالیوزی بود که یکی از اولین دانشجویان بهایی در آنجا بودند. ایشان با عقل و درایتی که داشتند و با تمسک به امرالله دانشجویان را دور هم جمع می کردند و برنامه های هفتگی در منزل خانواده اقبال ترتیب می دادند و دانشجویان را تشویق می کردند که به زبان انگلیسی در باره یکی از دیدگاههای امر سخنرانی کنند. گزارش مشروح جلسه سالیانه را حضور حضرت ولی امرالله تقدیم می کردند. همچنین از هیکل مبارک اجازه تشرّف دانشجویان مقیم بیروت را در تعطیلات عید پاک کسب کردند. جناب فیضی بخاطر می آورند که هیکل مبارک توصیه فرمودند که دانشجویان به صورت گروهی در تعطیلات عید پاک و سایر تعطیلات مشرف شوند. هر موقع که گروه ایشان و جناب فیضی به زیارت هیکل مبارک نائل می شدند جناب بالیوزی الواح و آثاری را که هر گروه تلاوت می نمودند تعیین می کردند. جناب فیضی در خاتمه یادآوری می کنند که «آن زمان شادترین دوران حیات ما بود و حسن همه ما را در مسیری هدایت نمود که مورد تأیید و تقدیر حضرت ولی محبوب امرالله هم قرار گرفت. بعد از اینکه ایشان برای ادامه تحصیلات به لندن رفتند با نامه های زیبایشان ما را شاد و مفتخر می کردند.»

چون در تعطیلات عید پاک جناب بالیوزی بر روی تزشان کار می کردند در تعطیلات میان ترم در فوریه ۱۹۲۳، اجازه تشرّف به حیفا را پیدا کردند. در این سفر برادرشان و جناب فیضی ایشان را همراهی کردند. به فرموده جناب بالیوزی در آن زمان برای اولین بار قصر بازسازی و تعمیر شده بهجی هم جزء اماکنی شد که مورد زیارت زائران قرار گرفت. بعد از این تاریخ دیگر به زیارت حضرت ولی محبوب امرالله نائل نشدند.

جزایر بریتانیا

در سپتامبر ۱۹۳۲، پس از پایان تحصیلات در بیروت، جناب بالیوزی با توصیه نامه ای از استادشان، دکتر راجراج. سلطان (Dr. Roger H. Soltan)، خطاب به پروفیسور هارولد لاسکی (Prof. Harold Laski) در مدرسه اقتصاد لندن عازم انگلستان شدند. ایشان در رشته تاریخ سیاسی مشغول تحصیل شدند و روابط قدرتهای اروپایی با دولتهای خلیج فارس را مورد مطالعه قرار دادند و در سال ۱۹۳۵ با درجه فوق لیسانس در رشته اقتصاد فارغ التحصیل شدند. بعد ایشان تحصیلاتشان را در زمینه «نظرات عمومی بریتانیائیها در مورد روابط فرانسه و آلمان پس از جنگ جهانی اول» ادامه دادند ولی به علت پیدا نکردن استاد مناسبی در آن زمان ارائه تزشان برای اخذ درجه دکترا به تأخیر افتاد. و شروع جنگ جهانی دوم هم دوره زندگی دانشگاهی ایشان را کوتاه کرد.

چند ماه پس از ورودشان به لندن، در رضوان ۱۹۳۳ به عضویت محفل ملی روحانی بهائیان جزایر بریتانیا و همچنین محفل روحانی لندن انتخاب شدند. در زمان ورود ایشان به انگلستان، امور اداری تازه دوران نوزادی خود را در بریتانیا پشت سر گذاشته بود. یادداشتهای سردبیر روزنامه **Unfolding Destiny** و مجموعه توقیعات هیکل مبارک خطاب به جامعه بهائیان بریتانیا نشان می دهد که از اواخر سال ۱۹۳۰ تا اوایل سال ۱۹۳۴ محافل بریتانیا سالیانه فقط پنج یا شش جلسه کوتاه داشته اند که در خلاصه مذاکرات محفل ملی به اختصار ثبت شده ولی هیچ سابقه ای از پیامهای حضرت ولی امرالله ثبت نگردیده است.

در این مقطع جناب بالیوزی تصمیمی اتخاذ کردند که نحوه زندگی ایشان را در

آینده تغییر داد. ایشان در یک روزنامه فارسی زبان مقاله‌ای انتشار دادند که در آن اوضاع سیاسی جاری در اروپا بررسی شده بود. ولی در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۳۴ هیکل مبارک از طریق منشی خود ایشان را مخاطب قرار دادند و از انتشار این مقاله علی‌رغم هشدارهای مکرر و مؤکد و صریح حضرت‌شان مبنی بر عدم مداخله مستقیم یا غیر مستقیم اجتناب در هر گونه فعالیت سیاسی، ابراز تعجب فرموده بودند. ما نمی‌دانیم که چه افکار و احساساتی ممکن است این جوان دانشمند را منقلب کرده باشد ولی ماهیت پاسخ او به هیکل مبارک در نامه طولانی و مهم ایشان به تاریخ دوم مارس در تویق ذیل از طریق منشی مورد تأیید هیکل مبارک قرار گرفته است:

«ایشان عمیقاً تحت تأثیر جواب سریع شما قرار گرفتند ... تصمیم قاطع شما را در مورد عدم قبول مشاغل سیاسی مورد تقدیر قرار می‌دهند. ایشان به اهمیت فداکاری شما در قبول امر تبلیغ آگاهی کامل دارند زیرا در رشته‌ای که مورد نظر والدینتان بود امکانات زیادی برای ترقی داشتید و حتی ممکن بود که بتوانید موقعیت پدرتان را در سیمت وزارت هم کسب کنید. ولی اطمینان داشته باشید که با عدم قبول هر نوع فعالیت سیاسی سرمشق و نمونه‌ای برای سایر اجنباء شده‌اید که عموماً آن را ستایش می‌کنند و به وسیله آن برای تحمّل فداکاریهای بیشتر تشویق می‌شوند. امرالله محققاً از طریق فداکاریهای مداوم و صمیمانه تمام مؤمنین می‌تواند پیشرفت نماید و مسؤولیت به اثبات رساندن این موضوع به اجنباء و اغیار بر عهده جوانان باهوش و تحصیلکرده‌ای نظیر شما گذاشته شده است که نشان دهید روح قهرمانی، وفاداری و فداکاری بیش از حد نسبت به امر الهی مؤمنین را بیشتر از همیشه تشجیع و تشویق می‌کند و به زندگی آنان شکل و قالب می‌دهد و من مطمئنم که شما بخوبی تشخیص می‌دهید که هیچ چیزی بیش از این نمی‌تواند وحدت امرالله را حفظ کند و موجب استحکام و کارایی تأسیسات جدیدالولادهاش بشود.»

هیکل مبارک با تصمیم جناب بالیوزی مبنی بر کار کردن در ادارات «ملل متفق» در ژنو موافقت فرمودند مشروط بر اینکه کار صرفاً اداری باشد. ولی در پایان توصیه

فرمودند که به عضویت در محفل ملی بریتانیا و محفل روحانی لندن ادامه دهند و از طریق منشی خطاب به ایشان فرمودند: «همکاری شما موجب سپاسگزاری کلیهٔ احبای انگلستان است و امید است که این موضوع سبب تشویق شما به ادامهٔ همکاری با آنان گردد.» سالها بعد، وقتی جناب بالیوزی اموال و دارایی بسیاری را در ایران به ارث بردند که می‌توانستند با رفاه و آسایش در آن سرزمین زندگی کنند علت عدم اعتنا به آن موقعیت را برای دکتر ایرج ایمن چنین بیان کردند: «من فقط علاقه‌مندم که در هر نقطه‌ای که هیکل مبارک امر بفرمایند به خدمات امری مشغول باشم و ذره‌ای به آنچه که در ایران به من تعلق دارد علاقه‌ای ندارم.» ایشان به مدت ربع قرن برای پیشرفت امرالله در بریتانیا خدمت کردند تا اینکه انتصابشان به مقام ایادی امرالله ایشان را به فعالیت‌های گسترده‌تری کشانید. در سال ۱۹۳۵ حضور ایشان در لندن کمک بی‌ظنیر و شایانی برای احبای آن سرزمین بود و ایشان در حقیقت سهم باارزشی در تثبیت و تقویت این نهضت نه تنها در لندن بلکه در سایر نقاط انگلستان هم دارند.» (منشی هیکل مبارک احتمالاً در یک نامه شخصی)

سال ۱۹۳۶ فعالیت‌های امری در بریتانیا، با ورود یک بهایی جوان انگلیسی به نام دیوید هافمن (David Hofman) که در بهار آن سال از امریکا وارد شده بود و جنبه‌های مختلف نظم اداری در حال رشد را در آن سرزمین تجربه کرده بود، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد. در رضوان آن سال آقای هافمن به سمت منشی محفل ملی بهائیان بریتانیا انتخاب گردید و جناب بالیوزی معاون ایشان شدند. و طی سالیان متوالی این دو نفر با همکاری یکدیگر و سایر احبایی که امروزه نام آنان قسمتی از تاریخ امر در بریتانیا را تشکیل می‌دهد، مصدر خدمات فراوان به امری که به آن عشق می‌ورزیدند شدند.

... در اوت ۱۹۳۹ محفل روحانی ملی بهائیان بریتانیا بعد از مدتها انتظار بطور قانونی به ثبت رسید و نام جناب بالیوزی هم به عنوان یکی از نه نفر اعضای دارای حق امضاء به عنوان دانشمند محقق ثبت شد. جناب بالیوزی نه فقط به عنوان عضو محفل ملی بلکه اغلب در سمت منشی کانون‌نشنا، سازمان دهندهٔ مدارس تابستانه و مبلغ و عضو لجنة تجدیدنظر در کلیهٔ زمینه‌های فعالیت‌های ملی نقش فعالی را به عهده داشتند. همچنین

ایشان در کنفرانس تبلیغی یکی از شرکت کنندگان فعال آن بودند و به عنوان مبلغ سیار در شمال و جنوب انگلستان فعالیت می کردند. همزمان با این فعالیتهای ملی عضو محفل روحانی لندن و گروه جوانان بهایی لندن هم بودند که حضرت ولی امرالله این گروه را بخاطر کسب «موفقیتهای بی نظیر» مورد تشویق قرار دادند و اعلام فرمودند که جناب بالیوزی «ناطق درجه یکی» هستند. اشخاص بیشماری که ایشان را در آن دوران می شناختند تعریف زیادی از او کرده اند. از جمله اورسلا سمندری، لوئیز راس، انفیلد و هیو مک کینلی، همکاران ایشان در خدمات امری، به ترتیب در باره او چنین اظهار نظر کرده اند: «او جوان، جذاب و بسیار مؤدب بود.» و «هیچ کس به اندازه او صبور، باملاحظه، مطلع و بذله گو نبود. هم ملایم و مهربان و هم بصیر و مدبر بود. طبیعت او هم 'آرام' و هم 'آرام کننده' بود.» «آرامش مطلق او و عشقی که هنگام سخن گفتن او باریدن می گرفت بر روی یک پسر نُه ساله تأثیری فراموش نشدنی بجای می گذاشت.» «انسان تحت تأثیر تحمل، مهربانی، تدبیر و عشق او بزرگ می شد.»

... در رضوان ۱۹۴۰ جناب بالیوزی معاون رئیس محفل ملی بریتانیا شدند و در تابستان همان سال بنگاه صدپراکنی بریتانیا (بی. بی. سی) قسمت جدید بخش برنامه های فارسی خود را آغاز کرد و جناب بالیوزی به عنوان عضو ارشد این بخش به «اوشام» در ایالت ورچستر که بخش برنامه های فارسی تا اوت ۱۹۴۲ از آنجا صورت می گرفت منتقل شدند. بعد از اوت ۱۹۴۲ این واحد به لندن منتقل شد. انتصاب ایشان به این سمت اقامتشان را در انگلستان هنگام جنگ جهانی دوم تضمین نمود. شرح حال اداری ایشان را مدیون خانم بالیوزی و آقای عباس دهقان هستیم که در آن زمان جناب بالیوزی آنان را به کار در بی. بی. سی دعوت نمودند. سخنرانیهایی در باره تاریخ انگلستان و شرح حال نویسندگان انگلیسی، ترجمه اشعار و داستانهای کوتاه انگلیسی و سخنرانیهایی در باره مسائل جاری، ترجمه و اعلان اخبار روزانه (که این کار بعداً توسط کارکنان جزء صورت می گرفت)، نوشتن نمایشنامه ها و اجرای نقش در آنها، کمک در ارائه کارهای شکسپیر و ارائه یک سلسله برنامه های تدریس زبان انگلیسی توسط رادیو از جمله کارهای ایشان در رادیو بی. بی. سی است. ایشان در سال ۱۹۵۸ از بی. بی. سی استعفا کردند ولی تا چندین سال به همکاری خود با آنان ادامه دادند. در سال ۱۹۵۶، از

طرف بی. بی. سی مأموریت سه‌ماهه‌ای در ایران به ایشان محول گردید. در این سفر که پس از فوت والده‌شان صورت گرفت توانستند به امور خانوادگی در شیراز و اطراف آن سروسامانی بدهند. چند روزی را هم در طهران بسر بردند و به‌عنوان رئیس محفل ملی بریتانیا با محفل ملی ایران تماسهایی برقرار کردند. این اولین و آخرین دیدار ایشان از ایران پس از ترک آن در ایام جوانی بود.

دکتر ایرج ایمن از دوران زندگی حرفه‌ای ایشان شرح کوتاه و جذاب زیر را تهیه نموده است: «در میان همکاران ایشان به نویسندگان و دانشمندان معروف ایرانی نظیر مجتبی مینوی، مسعود فرزاد و گلچین برمی‌خوریم. ایشان شخصاً متجاوز از هزار برنامه در مورد ایران و تاریخ و ادبیات آن تهیه نمودند. بعضی از ترجمه‌های ایشان از زبان انگلیسی بخشی از ادبیات نوین ایران را تشکیل می‌دهد. ایشان در توسعه زبان فارسی سهم بسزایی را داشتند و لغات جدیدی را ابداع نمودند که امروزه در ترجمه اصطلاحات خارجی رایج است و همچنین از لغات قدیمی، لغات جدیدی را به‌وجود آوردند که معانی جدید را ایفاء می‌کند. بحق سبک نگارش و تسلط ایشان به زبان فارسی بی نظیر بود و نویسندگان ایرانی عمیقاً ایشان را تحسین می‌کردند.»

در همین ایام، در سال ۱۹۴۱ کتاب «راهنمای نظم اداری» را به‌رشته تحریر در آوردند و به لیدی بلامفیلد در تألیف کتاب «شاهراه منتخب» (The choson Highway) کمک شایانی نمودند.

ازدواج

در ژوئن سال ۱۹۴۱ جناب بالیوزی با مولی (مری) براون در مرکز بهائیان ایالت تورکی در انگلستان ازدواج کردند. مولی دختر کاتلین براون، یکی از بهائیان فعال و ثابت قدم انگلستان بود. اولین پسر آنها هوشنگ، در سال ۱۹۴۲ در اوشام (Evesham) متولد شد و در سالهای بعد چهار پسر دیگر به‌نامهای ربرت، فلیکس، ریچارد و سیمون متولد شدند. ...

مولی از استعدادهای زیادی برخوردار بود و در بسیاری موارد جناب بالیوزی را در ارائه نمایشنامه‌های امری که نوشته بودند یاری می‌نمود و باعث ارائه اجراهای بهتر

می شد. اورسلا سمندری می گوید که هر موقع جناب بالیوزی و همسر و فرزندانشان به مدرسه تابستانه می آمدند جو نشاط آوری را هم با خودشان به آنجا منتقل می کردند. بدون شک جناب بالیوزی به سهم نابرابری که در پرورش و مراقبت اطفالشان به عهده مولی گذاشته شده بود بخوبی واقف بودند. با اینکه مولی خودش استعداد های فراوانی داشت ولی خود را فدای شکوفایی استعداد های افراد خانواده اش کرده بود و این کار را داوطلبانه انجام می داد، زیرا عقیده داشت که نقش خانوادگی بر نقش اجتماعی ارجحیت دارد و می توان گفت که آنها در طول چهل سال زندگی مشترکشان مکمل یکدیگر بودند و همدیگر را حمایت می کردند. دوستانی که آنان را ملاقات می کردند تحت تاثیر روابط آنان با یکدیگر قرار می گرفتند و از عشق و توجهی که بینشان حکمفرما بود لذت می بردند و معتقد بودند که جناب بالیوزی بدون مراقبتهای اینارگرانه همسرشان نمی توانستند وظایف متعدد و سنگینی را که بر دوششان بود به انجام رسانند.

جناب بالیوزی هم بنوبه خودشان در تعلیم و تربیت فرزندانشان کوشش می نمودند و برای موفقیت های روحانی آنان دعا می کردند ولی به دلیل مشغله اداری در بی. بی. سی و مسؤولیتهای امری نمی توانستند وقت زیادی را صرف آنان کنند. خودشان چندی قبل از صعود با تأسف در این مورد گفتند: «چه کار باید می کردم؟»

ایشان در سال ۱۹۴۲ به ریاست محفل ملی بریتانیا برگزیده شدند و این مقام را هفده سال متوالی بجز سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ عهده دار بودند. تمام کسانی که در طول این مدت با ایشان در محفل ملی خدمت کرده اند، صبر لایتناهی، همدلی عمیق و درایت ژرف و شوق و شور دوست داشتنی ایشان را هرگز فراموش نخواهند کرد. در فواصلی که در بین جلسات محفل ملی برای صرف ناهار، چای و یا عصرانه پیش می آمد ایشان همه را با نقل داستانها و لطیفه های شیرین سرگرم می کردند. اورسلا سمندری همکار ایشان در محفل ملی می گوید که: «ایشان رئیس کامل و بی نقصی بودند که بعد از آنکه در ۱۹۶۰ از سمتشان استعفا کردند گمان نمی کردم جامعه بهائیان بریتانیا بتواند همان شکل سابقش را حفظ کند.» و فیلیپ هنزورت (Philip Hainsworth) یکی دیگر از همکاران ایشان در محفل ملی اضافه می کند که: «من فقط می توانم شادی آن جلسات را بخاطر

بیاورم شادی و اشتیاقی که به گمانم هر گز دوباره به دست نخواهد آمد. جناب بالیوزی انسان شریف و بزرگواری بودند که بر حیات بهایی من به گونه‌ای که خودشان هم تصور نمی‌کردند تأثیر گذاشتند. خدمات ایشان فقط به عضویت در محفل ملی محدود نمی‌شد. طی سالیان متوالی ایشان اغلب رئیس کانونشن سالیانه و رئیس محفل روحانی لندن هم بودند. هر گاه که لجنات مخصوصی تشکیل می‌شد، خواه برای تنظیم خط مشی انتشاراتی (۱۹۴۲) و یا برنامه‌ریزی تبلیغات مطبوعاتی به منظور اتمام نمای ساختمان مشرق‌الاذکار ویلمت (۱۹۴۳)، یا آماده کردن رساله‌ای در باره تاریخ امر در جزایر بریتانیا به مناسبت برگزاری جشنهای صدمین سال بعثت حضرت اعلی (۱۹۴۴) و یا برای بررسی نحوه پیشبرد نقشه شش ساله (۱۹۴۴) ایشان منشی و یا عضو لجنه مربوطه بودند و همیشه در مدارس تابستانه، کنفرانسهای تبلیغی سالیانه و جلسات تبلیغی عمومی و خصوصاً سخنرانی ایراد می‌کردند. اورسلا سمندری می‌گوید: «من یک سال رئیس مدرسه تابستانه بودم و جناب بالیوزی در باره زندگی حضرت عبدالبهاء سخنرانی کردند. در پایان سخنرانی ایشان چشمی نبود که گریان نشده باشد.» سوابق خدماتی ایشان در لجنات ملی از ۱۹۴۳ تا ۱۹۶۰ برای خوانندگان باور کردنی نیست. این لجنات ملی عبارتند از: نظم بدیع جهانی، مطبوعات امری (منشی)، آرشیو، بایگانی (یازده سال عضویت داشتند)، ارتباط با اولیای امور و روابط عمومی، محفظه آثار، مدرسه تابستانه، توسعه و برنامه‌ریزی محفل، ایرانیان، تحکیم و تقویت، جشن ملی صدمین سال اظهار امر خفی جمال مبارک (سال ۱۹۵۳، رئیس)، سمعی و بصری، تبلیغ اروپا و آسیا (رئیس به مدت چهار سال)، حظیره القدس (۵۷ - ۱۹۵۵) که نام هر یک از این لجنات یادآور توسعه و پیشرفت جامعه بهایی در بریتانیا است.

اگرچه ایشان در لجنه جدیدالتأسیس ایرانیان فقط به مدت چهار سال (بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۶) عضویت داشتند ولی همیشه با ایرانیانی که برای ادامه تحصیلات به بریتانیا می‌آمدند تماس نزدیک داشتند. واضح است که بر روی احتیای ایرانی نفوذ پر ثمری داشتند. احتیای ایرانی ایشان را دوست می‌داشتند و ایشان آنان را به شرکت در فعالیت‌های امری تشویق می‌نمودند. در مدارس تابستانه، که ایشان بطور منظم در آنها شرکت می‌کردند، جلسات به زبان فارسی را اداره می‌کردند و یا در پایان هر جلسه که به

زبان انگلیسی اداره می‌شد احتیای ایرانی را در جریان مطالب قرار می‌دادند. ایرج ایمن می‌گوید: «جناب بالیوزی مکرر گوشزد می‌کردند که تعداد مراجعین ایرانی ایشان به مراتب بیشتر از مراجعین محفل ملی است. یک بار از ایشان سؤال کردم که چگونه به تمام این مسائل و گرفتاریهای متعدد رسیدگی می‌کنند. ایشان به میز و صندلی کنار اتاقشان اشاره کردند و گفتند: 'بسیاری از شبها من تا صبح آنجا می‌نشینم و به رختخواب نمی‌روم.' من سؤال کردم که چگونه می‌توانند در معرض چنین کار سخت و طاقت فرسا و مداومی باشند و در جواب گفتند: 'هر وقت که فکر می‌کنم که ولی محبوب امر ما چگونه برای ما فداکاری می‌کنند از اینکه در پاسخ به این فداکاریها ما تا این اندازه کوتاهی می‌کنیم شرمنده می‌شوم و خواب از چشمانم می‌گریزد.' ...

در رضوان ۱۹۴۳، هیکل مبارک افکار بهائیان بریتانیا را به برگزاری جشنهای صدمین سال اظهار امر حضرت اعلیٰ معطوف داشتند. ایشان علاقه‌مند بودند که بهائیان بریتانیا فعالیت و سرزندگی جامعه خود و پیشرفتهای چشمگیری را که اخیراً به دست آورده بودند به عموم مردم و بهائیان جهان نشان دهند. جناب بالیوزی رئیس لجنه جشنهای صدمین سالگرد و منشی لجنه‌ای بودند که کتاب «صدمین سال دیانت جهانی» را منتشر کرد و یکی از عنوانهای فرعی این کتاب «تاریخ امر بهایی و پیشرفتهای آن در جزایر بریتانیا» بود. نظر هیکل مبارک در مورد این کتاب توسط منشی ایشان در ۱۲ اوت ۱۹۴۴ اینگونه ابلاغ گردید: «این کتاب به بهترین صورت تهیه گردیده و نه فقط خوب نوشته شده بلکه طوری محاسبه گردیده که توجه خواننده را بخود جلب می‌کند و او را تحت تأثیر ترقیات دیانت جهانی ما قرار می‌دهد.» جشنهای صدمین سالگرد توسط سر رونالد استورز (Sir Ronald Storrs) افتتاح شد و در طول برنامه یک هفته‌ای آن بررسی تاریخی امر بهایی به شکل نمایشی توسط جناب بالیوزی ارائه گردید. ایشان همچنین یکی از سخنرانان جلسه عمومی مورخ ۲۳ ماه مه هم بودند. منشی هیکل مبارک در همان پیام قبلی می‌نویسد:

«مسابی خستگی ناپذیر و فداکاریهای اعضای محفل ملی و تمام کسانی که در برگزاری موفقیت آمیز جشنهای صدمین سالگرد سهمی داشتند، قلب ایشان را که

در زیر بار سنگین ستم واقع است شادمان نمود.»

در کانونشن تاریخی آن ایام نمایندگان جامعه بهایی بریتانیا تصمیم گرفتند که برنامه شش ساله‌ای را به منظور تبلیغ امرالله در بریتانیا طرح ریزی کنند و از هیکل مبارک درخواست کردند که اهداف را مشخص فرمایند. پاسخ هیکل مبارک در ۲۵ مه مرحله جدید عظیمی را در جامعه بریتانیا آغاز نمود: «از آن تصمیم خودجوش حُسن استقبال گردد. توصیه می‌شود نوزده محفل روحانی در سراسر انگلستان، ویلز، اسکاتلند و ایرلند شمالی و جنوبی تأسیس گردد.» در آن زمان جناب جورج تاونزند (George Townshend) تنها بهایی مقیم در جزایر بریتانیا بجز انگلستان، بودند.

در طول نقشه شش ساله، نه تنها بار مسئولیتهای اداری جناب بالیوزی به هیچ وجه کاهش نیافت، بلکه برعکس با پیشرفت نقشه، کارهایی که به عهده محفل ملی و اعضایش بود چندین برابر شد و تلاشهای جامعه تشدید گردید. ... ایشان سردهسته افتخاری «مبلغین ستاری» بودند که در تمام مدارس تابستانه، که نقشی حیاتی در تحقق آرمانهای برنامه شش ساله به عهده داشتند، شرکت کردند و رئیس کنفرانس تبلیغی ۱۹۴۹ بودند که خانم امیلیا کالینز در آن شرکت کردند. ... در سال ۱۹۵۰ در کانونشن پیروزی، تلگراف مبارک توسط جناب بالیوزی قرائت گردید ... که با این کلمات آغاز می‌شد: «قلب من مملو از سرور است.» ...

هیکل مبارک در همان پیام از جامعه بریتانیا خواستند که: «پس از یکسال استراحت خود را برای خدمات تاریخی دیگری آماده سازند.» ایشان شالوده نقشه دو ساله یا «جهاد افریقا» را طراح فرمودند. برای اولین بار در «نقشه الهی» باید چندین محفل ملی با یکدیگر همکاری می‌کردند و با هم گام برمی‌داشتند و محفل ملی بریتانیا باید نقش هیأت مشاور را برای تمام خطه افریقا به عهده می‌گرفت و سایر محافل ملی موظف بودند که با آن محفل در تماس باشند.

فرصت زیادی به سال ۱۹۵۳ صدمین سالگرد اظهار امر مخفی حضرت بهاءالله در زندان سیاه‌چال باقی نمانده بود و برای اولین بار حضرت ولی امرالله در ۱۶ ژانویه ۱۹۵۱ به آن اشاره فرمودند و در هشتاد کلمه از حوادث سی سال آینده و بعد از آن پرده

برداشتند.

کنفرانس تبلیغی افریقا... اولین کنفرانس از کنفرانسهای بین المللی چهارگانه بود که در سال ۱۹۵۳ برگزار شد. برنامه ریزی این کنفرانس به عهده محفل ملی بریتانیا و با همکاری پنج محفل ملی دیگر نقشه بود و رئیس محفل ملی بریتانیا مسؤول برگزاری این کنفرانس بود. جناب بالیوزی به اتفاق خانم و آقای فرابی (Ferraby) که هر سه از اعضاء محفل ملی بودند در این کنفرانس بی نظیر شرکت کردند و با سه نفری که بعداً به آنان پیوستند کشتی جهاد کبیر اکبر روحانی را که به نام نقشه دهساله شناخته می شود به آب انداختند. این اولین مأموریت جناب بالیوزی در خارج از بریتانیا بود. ریاست تمام جلسات کنفرانس به عهده ایشان بود. علاوه بر آن ایشان در جلسه عمومی دانشگاه سخنرانی کردند و در جلسه مشورتی محافل ملی با ایادی امرالله شرکت نمودند.

مجدداً هیکل مبارک در تلگراف طولانی خود به کانونشن بهائیان بریتانیا در سال ۱۹۵۳، بعد از آنکه به نمایندگان «بخاطر فتوحات عظیم کسب شده در قاره افریقا که امیدهای فراوانی را برانگیخته» به گرمی تبریک می گویند، برنامه آینده «محفل پیروز و مقدس روحانی ملی بهائیان بریتانیا» را که باید با یازده محفل ملی دیگر در جهاد کبیر اکبر روحانی شرکت کنند معین می فرمایند. بار مسؤولیت چهارده منطقه ای که علاوه بر جزایر بریتانیا به عهده محفل ملی بریتانیا گذاشته شده بود طاقت فرسا بود. ولی کانونشن بدون ذره ای تردید آمادگی خود را برای انجام آن چنین اعلام نمود: «اطاعت محض، ایثار خدمات فتورناپذیر سپاه مطمئن الهی. قوای خود را برای ادای سهممان در ثبات میثاقمان تجدید می کنیم.» از جناب دکتر جیاگری، ایادی امرالله، که تصویری از جناب بالیوزی در آن زمان برایمان ترسیم کرده اند تشکر می کنیم: «اولین باری که با ایشان ملاقات کردم در کنفرانس استکهلم در سال ۱۹۵۳ بود. ایشان جوان، باسلیقه، آرام و بانزاکت بودند. موهای مشکی فراوانشان بر زیبایی چهره می افزود. به نظر من ایشان تجسم کامل یک نجیب زاده ایرانی بودند. احاطه و تسلطشان به چندین زبان چشمگیر بود و در استکهلم ایشان شاد و باوقار بودند و از همان زمان من و همسر من از دوستان خوب ایشان شدیم.»

جناب بالیوزی در برنامه جهاد جهانی وظیفه سنگینی را به عهده داشتند، و علاوه بر ریاست محفل ملی بریتانیا در هفت سال اول، در پنج لجنه هم خدمت می کردند ...

نباید خانواده جوان ایشان را با پنج پسر از خاطر برد. هنگام آغاز نقشه دهساله بزرگترین فرزند ایشان یازده ساله بود و علاوه بر فرزندانشان سرپرستی و مراقبت یکی از اقوام نزدیکشان به نام فرهنگ افنان به مدت هفده سال به عهده ایشان بود. فرهنگ افنان می گوید: «از اولین لحظاتی که در سپتامبر ۱۹۵۱ با ایشان ملاقات کردم مجذوب محبت، آرامش و درک عمیقشان شدم و هر چه زمان می گذشت بیشتر پی به وجود نازنین و بی نظیرشان می بردم. ایشان مانند جواهری گرانبها چندوجهی بودند.»

دستاوردهای اخیر جامعه بهائیان بریتانیا در اولین سال جهاد موجب رضایت خاطر هیکل مبارک گردید زیرا علاوه بر تأسیس محفل روحانی محلی آنان به تمام اهداف خارجی خود هم جامعه عمل پوشانده بودند. ... هیکل مبارک از خرید ملک حظیرةالقدس ملی انگلستان بسیار مسرور شدند و آن را «موقعیت تاریخی» نام نهادند. در کنفرانس تبلیغی که در ۱۵ ژانویه ۱۹۵۵ برگزار شد جناب بالیوزی به همراه حضرات ایادی امرالله جناب دکتر گروسمن و جناب آیواس سخنرانیهایی ایراد کردند.

مأموریت بعدی خارج از کشور ایشان در رضوان ۱۹۵۶ انجام گرفت که به عنوان رئیس محفل ملی روحانی در گردهمایی که در کامپالا، در کشور اوگاندا برگزار شد شرکت کردند. ...

هیکل مبارک در پیامی که برای چهار کانونشن افریقایی ارسال داشتند فرمودند: «قلب من سرشار از شادی است و روحم از احساس قدردانی در تعالی است.» و سپاسگزاری گرم و صمیمانه خود را نسبت به تمام کسانی که در تحقق چنین امر عظیمی سهیم بودند و از جمله نسبت به اعضاء شش محفل ملی که حامیان این کار بودند، ابراز فرمودند و از آنان خواستند که جامعه نوپای بهائیان افریقا را تنها نگذارند. جناب بالیوزی طی سخنرانی در کامپالا به معرفی تعالیم جمال مبارک پرداختند و در یک مصاحبه مطبوعاتی، رادیویی هم شرکت کردند. ... ایشان به افریقائیان قول داده بودند که به ندای کمک آنها پاسخ گویند و این کار را با موفقیت کامل به انجام رسانند.

در هنگام انتصاب اولین گروه ایادیان امر در هر منطقه در دسامبر ۱۹۵۱، بهائیان بریتانیا از برکات وجود ایادی عزیز امرالله جناب جورج تاونزند برخوردار بودند. پنج ماه پس از صعود جناب تاونزند، هیکل مبارک در آخرین پیام عمده‌ای که برای محفل ملی بریتانیا ارسال داشتند، بطور مبهم «به آینده مؤسسه ایادی» اشاراتی می‌فرمایند؛ ابهامی که بزودی در پیام جهانی ایشان در اکتبر ۱۹۵۷ مرتفع گردید. طی این پیام هشت نفر از جمله رئیس محفل ملی بریتانیا، جناب حسن بالیوزی، به‌نماینده‌گی افنان سدره مبارک و منشی این محفل، جناب جان فرابی، به مقام ایادی امرالله منصوب شدند. در پاسخ تلگراف تشکر محفل ملی بریتانیا، هیکل مبارک در آخرین بیانات خود خطاب به یاران بریتانیا می‌فرمایند: «جامعه بریتانیا اطمینان داشته باشند که بحق مستحق افتخار و عزتی که نصیبشان شده هستند. شوقی، اکتبر ۱۹۵۷» (ترجمه)

انتساب به مقام ایادی امرالله

چه کسی در آن ایام خوش دریافت پیام اکتبر ۱۹۵۷ هیکل مبارک که مرحله چهارم جهاد کبیر اکبر را تجسم فرموده بودند و برگزاری پنج کنفرانس بین‌المللی را برای افتتاح این مرحله تعیین کرده بودند، می‌توانست پیش بینی کند که این آخرین پیام ایشان برای به حرکت درآوردن عالم بهایی است و اینکه پیام بعدی از طرف امة‌البهاء روحیه خانم خواهد بود که صعود هیکل مبارک را در چهارم نوامبر در لندن و مراسم تشییع عرش مطهرشان را در چند روز بعد از آن به اطلاع بهائیان خواهند رساند. لازم بود که روحیه خانم در عمق دردها و آلام و اندوه شدید غیرقابل توصیف، این خبر مؤلمه را به بهائیان جهان اطلاع دهند. در آن لحظات حساس ایشان به یاد دو ایادی امر در بریتانیا که اخیراً به این مقام ارتقاء یافته بودند افتادند. ابتدا به جناب حسن بالیوزی افنان که منسوب به هیکل مبارک هم بودند خبر دادند و ایشان هم به محض ورود تلفنی جناب جان فرابی را خبر کردند. به ایادی امرالله دکتر یوگو جیاگری هم اطلاع داده شد که همان شب از رُم وارد لندن شدند. از همان روز صعود هیکل مبارک این چهار ایادی مسئولیت تهیه اطلاعاتی را که لازم بود در آن زمان کوتاه تهیه و در اختیار مطبوعات گذاشته شود به عهده گرفتند. بعد از ظهر فردای آن روز جناب بالیوزی و دکتر جیاگری در معیت روحیه خانم برای یافتن مکان مناسبی برای استقرار عرش مطهر که تا لندن

بیش از یکساعت فاصله نداشته باشد اقدام کردند. غروب همان روز این مکان یافته شد و اقدام بعدی انتخاب تابوتی برای استقرار عرش مطهر حضرت ولی امرالله بود. شرح جانسوز روزهای ۴ تا ۹ نوامبر که چند خط از آن در اینجا نقل شده توسط روحیه خانم در کتاب «شرح صعود شوقی افندی» به تفصیل تعریف گردیده است. فقط در اینجا یادآور می شویم که در کنار مرقد حضرت ولی امرالله بعد از آنکه احتیای شرق و غرب بیش از دو ساعت از برابر صندوق مبارک گذشتند و ادای احترام کردند، مناجاتی به زبان فارسی تلاوت گردید و سپس مناجات خاتمه به زبان انگلیسی توسط ایادی امرالله جناب حسن بالیوزی تلاوت شد.

دو هفته پس از صعود هیکل مبارک در روز ۱۸ نوامبر، ۲۶ نفر حضرات ایادی امرالله برای مشاوره در مورد وضع خطیری که جامعه بهایی بعد از صعود حضرت ولی امرالله، با آن مواجه شده بود، در ارض اقدس، اجتماع کردند. فردای آن روز امةالبهاء روحیه خانم به نه نفر از حضرات ایادی از جمله جناب بالیوزی مأموریت دادند که بیت اختصاصی هیکل مبارک را بازرسی کنند. بررسی دقیق این نه نفر مشخص نمود که هیکل مبارک وصیتنامه ای از خود بجای نگذاشته اند و این مسأله به هیأت ایادی مجتمع در قصر بهجی ابلاغ گردید.

حضرات ایادی امرالله، از اینکه وصیتنامه ای باقی نمانده و جانشینی تعیین نگردیده سرگشته، حیران و درهم شکسته شدند ولی چاره ای جز قبول سرنوشتی که نصیبشان شده بود نداشتند. به عنوان و کلای برجسته ولی امرشان باید هدایت عالم بهایی را در شش سال آینده به عهده می گرفتند و می دانستند که تا تأسیس بیت العدل اعظم الهی جامعه از یک مقام روحانی مصون از خطا محروم خواهد بود. این موضوع به مدت یک هفته در قصر بهجی مورد بررسی قرار گرفت. در طی این مدت دو ایادی امر، حسن بالیوزی و ابوالقاسم فیضی، به نوبت به امر ترجمه در جلسات مشاوره می پرداختند که این کار هم مسؤولیت سنگینی بود که بر دوش آنان که زیر بار فشار غم و حوادث اخیر خم شده بود، گذاشته شد. نتیجه مذاکرات و تصمیمات اتخاذ شده طی بیانیه ای انتشار یافت و از جمله تأسیس هیأت نه نفره ایادی مستقر در مرکز جهانی که بعداً به نام

«حارسان دیانت بهایی» نامیده شدند به اطلاع جامعه رسید. یکی از اعضای هیأت نه نفره جناب بالیوزی بودند. اثرات فشارهای این سه هفته بر روی جناب بالیوزی را دکتر جیاگری با اشاره به ترفیع اخیر ایشان به مقام ایادی امرالله چنین توصیف می‌کنند: «متأسفانه دوران سرافرازی ایشان از انتصابشان به مقام ایادی امرالله کوتاه بود، چنانچه پس از بیست روز، صعود ناگهانی هیکل مبارک، ضربه مرگباری بر ایشان وارد ساخت که هرگز نتوانستند از لطمات آن نجات یابند.»

انتظار می‌رفت که جناب بالیوزی، بعد از رتق و فتق امور شخصی در لندن، به حیفا باز گردند و وظیفه جدید و سنگینی را که بر دوشان گذاشته شده بود به عهده گیرند. برای ایشان و دوست قدیمیشان جناب ابوالقاسم فیضی، اتاق مشترکی نزدیک ورودی بیت حضرت عبدالبهاء در نظر گرفته شده بود ولی در آخرین لحظات ایشان نتوانستند به حیفا باز گردند. در اجتماع حضرات ایادی در ۱۹۵۸، ایشان به امید یافتن راه حلی برای مسائل شخصی که مانع خدماتشان می‌گردید، با آنان به مذاکره و مشاوره پرداختند. ظاهراً راهی پیدا نشد زیرا در نوامبر ۱۹۵۹ جانشینی برای ایشان تعیین گردید ولی همواره در نقش عضو علی‌البدل هیأت ایادی در ارض اقدس خدمت کردند و گاهی هفته‌ها و ماهها در حیفا بسر بردند. شاید یکی از خدمات برجسته ایشان در این دوران آماده کردن آثار، اسناد و مدارک برای انتقال به ساختمان دارالانار بین‌المللی باشد که در این راه ماهها در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱ با امة‌البهاء روحیه خانم همکاری نمودند. ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن و جناب ایان سمیل و ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی هم در این کار شرکت داشتند. از اطلاعات وسیع جناب بالیوزی برای تشخیص صحت الواح و سایر مدارک استفاده می‌شد. جناب فروتن به نویسنده مقاله می‌گویند: «من در ایران با دانشمندان بسیاری آشنا شده‌ام. ولی ایشان در نظر من یکی از اشخاص برجسته بشمار می‌آیند. من در تمام زندگی ام با شخصیتی به ملایمت و فروتنی جناب بالیوزی مواجه نشده‌ام و ایشان را صمیمانه و عمیقاً دوست می‌داشتم.» دکتر جیاگری می‌نویسد: «به عنوان یکی از حارسان دیانت بهایی در مرکز جهانی، چندین ماه فرصت داشتم که ایشان را بهتر بشناسم و برای همیشه شخصیت نجیب و اصیل و خصوصیات تمام عیار و واقعی ایشان را تحسین کنم. زندگی خدماتی، اطاعت روحانی و فداکاریهای ایشان

نمونه درخشانی است که باعث رشک و غبطه دیگران خواهد شد. اگرچه کار در حیفا، تمام اوقات روز را پر می کرد ولی شبها، همه در مسافرخانه شرقی با لطیفه‌ها و شوخیهای جناب بالیوزی سر حال می آمدند. جناب فروتن بخاطر می آورند که ایشان اغلب با نقل یک ضرب المثل یا اصطلاح شیرین فارسی خنده طولانی می کردند. ... ایشان در اجتماعات سالیانه حضرات ایادی امرالله در مرکز جهانی و از جمله در اجتماعی که در آوریل ۱۹۶۳ در حیفا و قبل از انتخاب اعضای بیت العدل اعظم شروع شد و یک هفته بعد در لندن، در کنگره جهانی، پایان یافت شرکت کردند و مانند سال ۱۹۵۷ در جلسات بسیاری کار ترجمه به عهده ایشان بود.

از لحظه‌ای که به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافتند، تمام توانشان را صرف به پایان رساندن «جهاد کبیر» هیکل مبارک که در آن هنگام در نیمه راه بود، کردند. در یادداشتی که پس از بازگشت از اولین اجتماعی که پس از صعود حضرت ولی امرالله منعقد شد برجا گذاشته‌اند می نویسند: «چیزهای بسیاری وجود دارد که فقط آینده آنها را آشکار خواهد ساخت ولی هنوز هم از درون این شبهای تاریک روح و روان ما، حقیقتی با قدرت و درخشندگی فراوان چون همیشه نورافشانی می کند. ولی امر هر آنچه را که ما برای نیل به 'بزرگترین جشن آزادی' به آن نیاز داریم، برایمان بجا گذاشته و از همه مهمتر تا گشایش مجدد 'ابواب رحمت الهی' و استقرار بیت العدل اعظم الهی هدایتمان فرموده.» و در آخر یادداشت مذکور این جمله را که اغلب به کار می بردند و کلید محرک برای ایشان بوده و توجه دیگران را هم طی سالها جلب نموده بود، به یادداشتشان اضافه می کنند: «اگر همه ما به مصداق این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که می فرمایند: 'واجعلنی غباراً فی ممر الاحباء' زندگی می کردیم، پیروزیمان حتمی بود.» (نقل از بهائی ژورنال، مورخ ژانویه ۱۹۵۸)

یک هفته بعد از دریافت بیانیه حضرات ایادی امرالله، جناب بالیوزی با نمایندگان تمام محافل محلی در بریتانیا و لجنات ملی در حظیره القدس لندن ملاقات کردند و وضعیت امر را برای آنان تشریح نمودند. ... در رضوان ۱۹۵۸ به عنوان نماینده انجمن شور ملی بریتانیا انتخاب شدند و مجدداً هم به عضویت محفل ملی روحانی انتخاب

گردیدند.

در همین ایام، در فوریه ۱۹۵۸، کنفرانس مشترک حضرات ایادی امرالله در قاره اروپا و دو هیأت معاونین آنان (هیأت حفظ و صیانت امرالله که جدیداً تشکیل شده بود و هیأت تبلیغ امرالله) در شهر برن تشکیل گردید. جناب بالیوزی در این کنفرانس هم شرکت داشتند. این اولین کنفرانس از ده کنفرانسی بود که ایشان بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ در آنها شرکت کردند. در اغلب این کنفرانسها از پیشنهادات عملی و مدبرانه ایشان استفاده می‌شد. ... جناب فروتن می‌گویند: «عشق جناب بالیوزی به حضرت ولی امرالله خارق العاده بود. همیشه راجع به هیکل مبارک صحبت می‌کردند و از فرمایشاتشان نقل قول می‌نمودند. هر زمان که ما با هم بودیم، موضوع اصلی حضرت ولی امرالله بود.» در خاتمه کنفرانس فرانکفورت هنگام وداع با احتیاء، جناب بالیوزی می‌گویند: «چه چیز دیگری می‌توانم بگویم؟ چیزهای بسیاری است که من از آنها اطلاعی ندارم ولی یک چیز را می‌دانم. اکنون زمانی است که می‌توانیم وفاداریمان را نسبت به ولی محبوب امرالله نشان دهیم.»

باید ذکر کرد که هم از رابطه شخصی جناب بالیوزی به عنوان ایادی امر در قاره اروپا با هیأت معاونین ایادی در جزایر بریتانیا، بشود. از تجارب و تعاریفی که دو نفر از اعضای هیأت معاونین کرده‌اند می‌توان اینطور برداشت کرد که ایشان به گزارشات آنان سریع و حرفه‌ای پاسخ می‌دادند و با سایر حضرات ایادی مشاوره می‌کردند و هر اقدامی را که در زمینه مسائل مالی و یا راهنمایی آنان ضروری تشخیص می‌دادند بعمل می‌آوردند. همیشه آنان را تشویق می‌کردند و به قضاوت‌هایشان اعتماد داشتند و اغلب با فروتنی به نامه‌هایشان پاسخ می‌دادند و امضاء می‌کردند: «با سپاسگزاری و حق شناسی و عشق در خدمت آستانش». از جمله خدمات بین‌المللی ایشان در آن سالها عبارت است از: سفرشان به اکوادور و پرو در آوریل سال ۱۹۶۱ به عنوان نماینده مرکز جهانی در اولین کانونشن ملی جامعه بهائیان آن منطقه، و سفر به کانادا جهت ملاقات احتیاء و سرخوستان نواحی مختلف و ایراد سخنرانیهای ساده و مستقیم و مؤثر و حضور در اولین کانونشن ملی هلند و دانمارک در سال ۱۹۶۲ به عنوان نماینده مرکز جهانی. بعدها ایشان به بهائیان بریتانیا

توصیه می کنند که از ابتکارات شخصی که بسیاری چیزها به آن وابسته است استفاده کنند.

اگر کسی سفرهای جناب بالیوزی به سه قاره رادر شش سال اول انتصابشان به مقام ایادی، سال به سال تجزیه و تحلیل کند و آنها را با فعالیت‌هایشان در جزایر بریتانیا طبق الگوی دهه‌های قبل از آن تلفیق نماید، استقامت و ثبات ایشان رادر خدمت به جهاد کبیر هیکل مبارک بطور درخشانی ملاحظه می نماید. مدارک نشان می دهند که ایشان در کنفرانس تبلیغی سالیانه سالهای ۱۹۵۹، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۲ شرکت کرده‌اند. در کانونشن ۱۹۶۰ ایشان اظهار می دارند که تاریخ بهایی در بریتانیا از قبول و انجام مسؤولیتهای کنونی آنان تأثیر بسیاری می پذیرد. و این اظهار نظر ایشان برای مستمعین بسیار تکان دهنده و هیجان آور بوده است. در سال ۱۹۶۰ در مدرسه تابستانه هارلج (Harlech) دوره «عهد و میثاق» را تدریس کردند. ... متأسفانه از سال ۱۹۶۰ سلامت ایشان به خطر می افتد. از ماه مارس تا ژوئن ۱۹۶۲ ایشان برخلاف عادت معمولشان، به مدت چهار ماه نمی توانند در جلسات محفل ملی شرکت کنند. در فوریه ۱۹۶۰ ایشان از عضویت محفل ملی، به منظور توسعه مؤسسه ایادی امر که یکی از اهداف نقشه جهاد کبیر دهساله بود استعفا داده بودند ولی تماس خود را با آن محفل حفظ کرده بودند. در اوت ۱۹۶۲ برای انجام یک عمل جراحی بر روی شانه راستشان در بیمارستان بستری شدند و از ۱۹۶۳ به بعد ناچار به انواع جراحات و بیماریها که بشدت قوایشان را به تحلیل می برد تن دادند، با وجود همه آنها بعضی از لطیف ترین و عالی ترین آثار قلمی ایشان در همین سالها خلق شده است.

جناب بالیوزی ۲۷ سال متوالی عضو محفل ملی بهائیان بریتانیا بودند و هفده سال هم ریاست این محفل را به عهده داشتند و هفت سال از این دوران خدمتشان با جهاد کبیر اکبر روحانی مصادف بوده. اعضای محفل ملی بریتانیا، که در غیاب ایشان عمیقاً احساس محرومیت می کردند، با تأسف فراوان ولی با قدردانی، با استعفای ایشان موافقت کردند. ولی ایشان قبول کردند که هر موقع در انگلستان تشریف داشتند با محفل ملی به عنوان ایادی امرالله مشاوره کنند. و این کار را هم تا آنجا که سلامتشان اجازه داد انجام

دادند و در بعضی جلسات به بررسی ده الی دوازده موضوع می پرداختند.

مشاور محترم، خانم بتی رید (Betty Reed) که در ژانویه ۱۹۶۱ به سمت منشی محفل ملی برگزیده شد می نویسد: «کمکهای جناب بالیوزی دو جنبه داشت. ایشان هم با نفس محفل ملی به مشاوره می پرداختند و هم اعضاء محفل به طور انفرادی از راهنماییهای بی دریغ و نصایح مشفقانه ایشان بهره می بردند. کارهای محفل ملی را دقیقاً زیر نظر داشتند و تلاش زیادی بعمل می آوردند تا این محفل در مسیر خودش باقی بماند. ایشان به ما آموختند که هر کلمه از نامه ها و پیامهای هیکل مبارک را دقیقاً مطالعه کنیم و محفل ملی هم بعداً همان توجه را به پیامهای بیت العدل اعظم مبذول داشت و این موضوع بخوبی در جهت گیری محفل در نقشه دو ساله بچشم می خورد.» هنگام زندانی شدن اجتنابی مراکش هم محفل ملی بریتانیا با جناب بالیوزی در تماس دائم بود و از راهنماییهای ایشان بهره می برد و همچنین ایشان محفل را تشویق می کردند که علی رغم نیازهای داخلی حق تقدم به مهاجرت به داخل از کشور داده شود و محفل هم طبق توصیه ایشان، این کار را در سال ۱۹۶۰ برای اروپا و در سال ۱۹۶۱ برای استرالیا انجام داد. خانم رید می گوید: «من پس از سیزده سال سفر به کشورهای اروپایی متقاعد شده ام که جامعه بهائیان بریتانیا شدیداً مدیون جناب بالیوزی است. ما نقشه شش ساله، جهاد افریقا، جهاد ده ساله و برنامه نه ساله را با سر بلندی و ثبات طی کردیم و هرگز نسبت به اهدافی که توسط هیکل مبارک یا بیت العدل اعظم تعیین شده بود تردید ننمودیم. ما در مورد تأییدات جمال مبارک بحث نکردیم بلکه آن را تجربه کردیم و از طریق آن به یک پدیده طبیعی بهایی پی بردیم و تمام اینها را از جناب بالیوزی آموختیم و به ایشان مدیونیم.»

... سالها سیل عظیم مکاتبات بر سر ایشان فرو می ریخت و نه فقط تشکیلات امری، بلکه بسیاری از اجتهاد هم برای مشاوره در نحوه انجام خدماتشان به امر یا در هنگام سختی و غم با ایشان مکاتبه می کردند. در ک مشکلات، توصیه های مدبرانه و همدردی ایشان هیچ حدود و ثغوری نداشت.

بیشتر بهائیان جناب بالیوزی را برای آخرین بار در سال ۱۹۶۳ دیدند زیرا بعد از

کنگره جهانی در «رویال آلبرت هال» لندن ایشان کمتر در مجامع امری ظاهر شدند. بنظر می آید که جهاد کبیر هیکل مبارک همه نیروی ایشان را صرف خود کرده بود. کمتر کسی می تواند سخنرانی ایشان را در اولین جلسه کنگره جهانی فراموش کند که با بیانات حضرت عبدالبهاء که می فرمایند: «یا بهاء الله تو چه کرده ای؟ جانم فدایت.» (ترجمه) شروع شد. طی این سخنرانی، ایشان تاریخ امر را مرور کردند و جهادهای بزرگتری را ترسیم نمودند و بیاناتشان را با ستایش جهادی که پیرویش در کنگره جشن گرفته می شد، و چون توسط مولای محبوب حضرت شوقی افندی به جریان افتاده بود از ارزش والایی برخوردار بود، به پایان رساندند.

دانشمند و نویسنده

جناب بالیوزی از هنگام انتصابشان به مقام ایادی امرالله در اکتبر ۱۹۵۷، خود را وقف این مقام رفیع کردند و تا سال ۱۹۶۳ با تمام نیرو به خدمات بین المللی قائم بودند. ... ولی این شش سال پر تلاش خسارات خود را بجا گذاشت. خسته شده، از وخامت اوضاع مالی به ستوه آمده بودند. رنج تقریباً مداوم از درد و بیماری جسمی و آلام و فشارهای روحی، حساسیت همیشگی ایشان نسبت به رنجهای دیگران و نسبت به مداخلات منفی که بر امر تأثیر می گذاشت، همه و همه بطور مداوم به ایشان هجوم می آورد. بعد از کنگره جهانی لندن ایشان تنها چاره را در این تشخیص دادند که همه درها را به روی مشکلات مذکور ببندند و در اجتماعات بریتانیا، اروپا و یا حیفاً شرکت نکنند. به نامه ها پاسخ ندهند و حتی گاهی اوقات آنها را باز هم ننمایند و فقط تعداد معدودی از کسانی را که مشتاق دیدارشان بودند به حضور بپذیرند. هر چند انتخاب هر راه دیگری خارج از توانشان بود ولی اتخاذ مسیری چنین دشوار و ترک مسؤلیتها فکرشان را می آزرده و احساس گناه می کردند. با وجود این راه دیگری هم برای خدمت وجود داشت که قبلاً به آن توجه نکرده بودند و این راه را که حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا تعیین فرموده بودند، «نشر معارف» بود.

در ژوئن ۱۹۳۸ جزوه کوچکی از شرح زندگی جمال مبارک تهیه و منتشر کرده بودند که مورد عنایت حضرت ولی امرالله قرار گرفته بود و اظهار امیدواری فرموده

بودند که مقالات مشابه دیگری نیز در مورد حیات حضرت اعلیٰ و حضرت عبدالبهاء تهیه و تکمیل نمایند و فرموده بودند که: «این کار می‌تواند کمک شایانی به اجتهاد در کار تبلیغ بنماید.» جناب بالیوزی در مقدمه کتاب «عبدالبهاء» شرح می‌دهند که چگونه در همان زمان تصویری از کتاب زندگی حضرت عبدالبهاء را ترسیم و تنظیم کرده بودند و چرا این کار متوقف شد و بیست سال طول کشید تا دوباره از سر گرفته شود. در سال ۱۹۶۰ این کار را مجدداً شروع کردند و قصدشان این بود که در مورد سه شخصیت اصلی امر شرح حالی تهیه نمایند. در جزوه اولیه، که کار ادبی بارزشی بود، ایشان مقاله مفصل و معتبری در باره «مظهر ظهور ابهتی» نوشته بودند که در رضوان ۱۹۶۳ تحت عنوان «بهاء الله» بچاپ رسید و این اولین کتاب ایشان در مورد سه شخصیت عظیم امر الهی بود. ادامه کار بناچار در آن سالهای پرتلاش جهاد کبیر جهانی، به تعویق افتاد. حتی پس از پایان برنامه «جهاد» هم باز ایشان در آرزوی نوشتن شرح حال حضرت عبدالبهاء به یک حالت نومیدی دچار شده بودند، تا اینکه بالاخره در سال ۱۹۶۵ موفق شدند که تمام وقت و همت خود را صرف نگارش کنند. در دهه آخر حیاتشان پنج کار ادبی به زبان انگلیسی انتشار دادند و همچنین چندین نوشته خطی از خود بجای گذاشتند که بعد از صعودشان بچاپ برسد. پس از گذراندن آن ماههای سخت که ایشان احساس ناتوانی و ضعف می‌کردند ولی هرگز اعتمادشان را به رحمت و عنایت جمال مبارک از دست نمی‌دادند، بالاخره مجال خدمتی را که تمام تحصیلات، تجربیات و فداکاریهایشان، ایشان را برای آن آماده کرده بود، یافتند. از سال ۱۹۶۵ زحماتشان در این زمینه بی‌وقفه بود و دستاوردهایشان ادبیات امر را غنی کرد. ایشان به نیروهای جوان بهایی روح دادند و باعث افزایش دانش کلیه مراجعه‌کنندگان به کتابهایشان شدند.

اگرچه تا پایان حیاتشان در درد و رنج بسر بردند، ولی همین عدم سلامت جسمانی، فرصت ناشی از کناره‌گیری از فعالیتهای اجتماعی را به ایشان عطا نمود و خلوتی را که یک نویسنده به آن احتیاج دارد در اختیارشان گذاشت. در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳، بیت العدل اعظم پس از دریافت نسخه‌های امضاء شده کتابهای «عبدالبهاء» و «باب» دو دستخط خطاب به جناب بالیوزی ارسال داشتند که به روایت خانم بالیوزی از قول پسرشان ژبرت، حمایت و تشویقی که در آن دستخطها شامل حال ایشان گردید

باعث مسرت و سپاسگزاری فراوانشان شد. بیت العدل اعظم در دستخط ۵ دسامبر ۱۹۷۱ می فرمایند: «کتاب شما مجموعهٔ پرارزشی به ادبیات امر الهی اضافه نمود.» و در دستخط ۲۲ آوریل ۱۹۷۳ می فرمایند: «ما صمیمانه امیدواریم که هیچ چیز، شما را از تلاش پرارزشی که در پیش گرفته‌اید و نتایج آن در تزئید معلومات و درک عمیق تر یاران، ارزش نامتناهی دارد، باز ندارد.» جناب بالیوزی می گویند که تأخیری که در تهیهٔ شرح حال مؤسسين سه گانهٔ امر الهی رخ داد به این علت بود که ایشان اعتقاد داشتند که باید ارتباط پروفسور ادوارد براون با امر حضرت باب و حضرت بهاء الله را مطالعه و بررسی کنند، اول در نظر داشتند که این قسمت را در شرح حال زندگی حضرت عبدالبهاء بگنجانند ولی بعد تشخیص دادند که «چنین انحراف عظیمی اشتباه است.» و این مطالب را برای چاپ جداگانه‌ای آماده کردند و سه بار باز نویسی نمودند تا بالاخره در سال ۱۹۷۰ منتشر شد. اهمیت این کار تحقیقی که ارزش آن از ابتدا هم آشکار بود، فقط ممکن است در آینده بطور دقیق درک شود. چون به فرمودهٔ بیت العدل اعظم «راهی طولانی در پیش است تا آرزویی که حضرت ولی امر الله بیان فرموده‌اند جامهٔ عمل بیوشد که ذهن روشنفکران جهان از این تصورات نادرست آزاد شود.» (۱۸ اکتبر ۱۹۶۹) ایشان در سال ۱۹۷۷ نسخهٔ فارسی مشابه همین موضوع را بپایان رساندند که مفضل تر از نسخهٔ انگلیسی آن بود و در آن از الواح حضرت عبدالبهاء که به خط خودشان نسخه برداری شده بهره گرفتند. ...

روش جناب بالیوزی در نویسنده گی طبق گفته خودشان به این ترتیب بود که در عین حال بر روی دو یا سه کتاب کار می کردند و به این ترتیب از خستگی ناشی از تمرکز بر روی یک موضوع احتراز می جستند. اغلب عادت داشتند که تا پاسی از شب به کار ادامه دهند و برای رفع خستگی از کار نوشتن و به منظور تحقیق به خواندن سوابق می پرداختند. بعید نیست که ذهن ایشان بطور دائم بر روی کاری که در دست داشتند متمرکز می مانده است. ایشان در گردآوری مطالب بسیار دقیق و پروسواس بودند چنانچه معروف بود که سه روز را صرف پیدا کردن تاریخ دقیق یک واقعه نموده‌اند. در ترجمهٔ اسمهای فارسی، عربی و ترکی که تلفظشان در مناطق مختلف متفاوت بود تعمتق زیادی می کردند. تمام کتاب را به خط خودشان تحویل می دادند و از نقل قولها هم

به خط خودشان نسخه برداری می کردند تا اطمینان داشته باشند که حذف قسمتهایی را که غیر ضروری دانسته اند اجراء می شود. از ابتدای کارهای تحقیقی از همکاری بیدریغ پسر عمویشان جناب ابوالقاسم افنان، متولی بیت حضرت اعلی، برخوردار بودند. در مقدمه کتاب «ای. جی. براون» جناب بالیوزی از «کمکهای بی شائبه ایشان در تحقیقات» قدر دانی می کنند. مساعی جناب افنان در پیدا کردن و تحویل مطالب برای هر یک از کتابهای ایشان غیر قابل وصف است و صحت این مطلب در نامه‌ای از جناب بالیوزی آشکار می شود: «افنان انبوهی از عکس و مدارک اصل را در اختیار من گذاشته ... آنقدر اطلاعات در اختیارم هست که بتوانم کتاب «باب» را با دو برابر حجم کنونی اش عرضه دارم و کتاب عظیمی هم در باره زندگی حضرت بهاء الله بنویسم».

جناب بالیوزی در اواخر ایام حیاتشان رؤیای داشتن یک معاون تحقیقاتی را در سر می پروراندند که بتواند هر روز ساعاتی را با ایشان بگذراند، تا اینکه در سال ۱۹۷۲ چنین فردی را یافتند. این شخص موزان مؤمن دانشجوی جوان رشته پزشکی بود که با صمیمیت و فداکاری بسیار در ساعات فراغتش کمک شایانی به ایشان نمود. جناب بالیوزی در مقدمه کتاب «بهاء الله، شمس حقیقت» از «تحقیقات مداوم و مؤثر» او با ابراز قدر دانی یاد می کنند و می گویند: «ارزش کمک و یاری ایشان به من غیر قابل توصیف است» و با انتصاب ایشان به عنوان یکی از سه وصی ادبی و امین کتابخانه افنان اعتماد خود را به دکتر مؤمن نشان می دهند.

اطلاعات وسیع جناب بالیوزی در مورد امر، تاریخ، ادبیات و فرهنگ ایران در قرنهای نوزده و بیست، و شناخت شخصیت‌های تاریخی و دانش ایشان در مورد پیشرفته‌ها و تحولات جاری جهان اعم از سیاسی، هنری و ادبی چشمگیر بود. در اینجا به نقل چند قسمت از نامه دکتر ایرج ایمن می پردازیم: «اگر چه شخص ایشان برای بسیاری از احتیای ایران شناخته شده نبودند ... ولی در بین طبقه روشنفکر و تحصیلکرده بخصوص دانشمندان و روشنفکرانی که یا در انگلستان تحصیل کرده بودند و یا در مورد ایران تحقیق می کردند چهره آشنایی بودند. با اینکه ساکن لندن بودند ولی بیشتر از هر دانشمندی که من می شناختم در مورد زبان فارسی اطلاع داشتند. تسلط و احاطه ایشان به

زبانهای فارسی، انگلیسی، عربی و فرانسه و آشنائیشان با چند زبان دیگر ایشان را در بین خاورشناسان منحصر بفرد کرده بود... اگر ایشان آشکارا به عنوان یکی از چهره‌های ادبی معاصر زبان فارسی معرفی نشده‌اند فقط به این علت بوده که بهایی فعال و معروفی بوده‌اند. حتی زمانی که سرگرم نوشتن به زبان انگلیسی بودند سه کتاب فارسی از ایشان به نامهای «سرگذشت سه خواهر» (خواهران برونته) و «برادران ناتنی» (مجموعه داستانهای کوتاه که از زبان انگلیسی ترجمه شده) و «کلمات انگلیسی با ریشه فارسی» (که در این کتاب ریشه بیش از هفتصد لغت انگلیسی ردیابی شده) در ایران انتشار یافت.

فرهنگ افغان می‌نویسد: «شما بهتر از من می‌دانید که مغز ایشان مانند دایرةالمعارف بود... هر مطلبی را که اظهار می‌داشتند می‌توانستند با ارائه چندین دلیل و مدرک از منابع موثق و مجزا به اثبات برسانند.» ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن می‌گویند: «حتی زمانی که من در اواخر حیاتشان در لندن با ایشان ملاقات کردم، ایشان از ایرانیانی که بر ضد امر مطلب می‌نوشتند نام بردند و من دیدم که تا چه اندازه اطلاعات ایشان در باره کتابهای منتشر شده وسیع است. ولی ایشان هیچ ذکری از نوشته‌های خودشان نکردند... چنین فروتن، متواضع و بزرگوار بودند.»

برخی تعجب کرده‌اند که چرا ایشان بعد از تکمیل شرح احوال «مؤسین سه گانه امر» و علی رغم نقشه قبلی شان مبنی بر تهیه چهار جلد کتاب در مورد ایام زندگی حضرت بهاءالله به ترتیب تاریخی در ایران و سراسر جهان، ابتدا کتابی تحت عنوان «محمد و سیر اسلام» نوشتند (سال ۱۹۷۶). پاراگراف پایانی این کتاب نشان می‌دهد که تألیف این کتاب به عنوان پلی به سوی «مطالعات عظیمی» که انجام داده بودند تا چه حد ضروری بوده است. علاوه بر آن ایشان احساس می‌کردند که درک اسلام بر مبنای اعتقاد کامل به مأموریت الهی حضرت محمد و فارغ از تعصبات فرقه‌ای، زمینه اصلی مطالعه امر بهایی است. بنا بر این ایشان طبق اظهار نظر پروفیسور زین «اثری تاریخی در باره اسلام عرضه نمودند که بیشتر کتابهایی را که تاکنون در این مورد نوشته شده تحت الشعاع قرار می‌دهد.» ایادی امرالله جناب فیضی می‌گویند: «این موضوعی است که تاکنون دانشمندان و نویسندگان غربی آنطور که شایسته است، با بیطرفی و واقع بینی

با آن برخورد نکرده‌اند.»

در بهار سال ۱۹۷۹ وقتی که جناب بالیوزی در تلاش تکمیل جلد اول از پژوهش بلندپروازانه‌شان بودند اظهار داشتند: «امیدوارم آنقدر زنده بمانم که این کار را تمام کنم.» مسؤلیت خطیری را در چهار سال گذشته به عهده گرفته بودند و پس از جمع آوری اطلاعات مورد نظر، با وسواس و دقت فراوان تلاش کردند تا اثر بی‌همتایی را به وجود آورند. در مورد حضرت بهاء‌الله تاکنون هیچ کتابی به این جامعیت چه به زبان فارسی و چه به زبان انگلیسی نوشته نشده است. نویسنده این مقاله اظهار نظر ایادی امرالله جناب پل هنی (Paul Haney) را پس از خواندن کتاب «بهاء‌الله، شمس حقیقت» به یاد می‌آورد که گفتند: «عالی است، واقعاً عالی است، هرگز اثری نمی‌تواند مانند این باشد.»

برای مطالعه این کتاب جناب بالیوزی باید انگیزه اصلی ایشان را در خلق این اثر درک کنیم. این انگیزه عبارت بود از جلب علاقه شدید خوانندگان به امر حضرت بهاء‌الله و این مهم باید با صداقت و عظمتی که شایسته مقام و موقعیت غیر قابل توصیف این امر مبارک بود، انجام می‌گرفت. متأسفانه فرصت نیافتند این کار را آنچنان که در نظر داشتند به‌تمام رسانند که این واقعیت تلخ ضایعه جبران‌ناپذیری است، ولی بر اساس گفته‌های ایادی امرالله جناب دکتر جیاگری «کتابهای جواهر آسای ایشان در شمار مشهورترین کتب باقی خواهند ماند و راه جویندگان حقیقت را در قرون آینده روشن خواهد ساخت.»

یک سال پس از صعود جناب بالیوزی، رساله کوتاه ولی مؤثر ایشان با عنوان «خدیجه بیگم، حرم حضرت اعلی» به یادبود اولین سالگرد صعودشان منتشر شد. در دیباچه این جزوه، پسر جناب بالیوزی، ژبرت، می‌نویسد: «میراث ایشان برای عالم بهایی کتابهای شخصی و اسنادی است که هسته کتابخانه افنان را تشکیل می‌دهد. وقتی که این کتابخانه تأسیس شد باید به روی تمام دانشمندان و دانش پژوهانی که می‌خواهند در باره امر تحقیق کنند باز باشد. ایشان از صمیم قلب آرزو می‌کردند که راهشان ادامه پیدا کند و مطالعه تاریخ امر تا آنجا توسعه یابد که به‌عنوان یک نظام تحقیقاتی دانشگاهی شناخته شود.» در سال ۱۹۸۰ با تأسیس واحد «سخنوری حسن

بالیوزی» توسط «انجمن کانادائیه‌ها برای مطالعات بهایی» این آرزوی ایشان تحقق یافت و در چهار سال گذشته بهائیان برجسته در کنفرانسهای سالیانه در آنجا سخنرانی کرده‌اند.

در ماههای آخر حیاتشان، در اکتبر ۱۹۷۹ مدتی به علت حمله قلبی در بیمارستان بستری شدند و پس از مرخص شدن بنظر می‌آمد که اگر چه شکسته شده بودند ولی دوباره نیروی جوانی را به دست آورده و همان شخصیتی شده‌اند که ما از قبل می‌شناختیم. در آن زمان جلد دوم اثر مهمشان را تمام کرده بودن و بر روی جلد سوم آن کار می‌کردند. در چهارم نوامبر بعد از مدتهای مدید به زیارت مرقد حضرت ولی امرالله رفتند. عکسی که در آن مکان از ایشان گرفته شده نمایانگر شادمانی ایشان است. در ۲۶ نوامبر، با ابراز تمایل خودشان، برای احیاء در حظیرةالقدس در باره «نیروی عهد و میثاق» که موضوع مورد علاقه‌شان بود سخنرانی کردند. در پایان اظهار امیدواری کردند که بتوانند بیشتر با یاران باشند. این سخنرانی زیبا بر روی نوار ضبط شده است.

ایشان بی نهایت مشتاق بودند که یک نسخه از کتابشان را که ثمره عشق و ایمان ایشان به معبودشان بود و همه عمر خود را فدای خدمت به در گاهش کرده بودند به آستان روضه مبارک تقدیم دارند. اولین نسخه کتاب در فوریه ۱۹۸۰ به انگلستان رسید و به دستور خودشان جهت آماده کردن کتاب برای تقدیم به روضه مبارک، تحویل داده شد. ایشان هرگز این کتاب را به چشم خودشان ندیدند زیرا در صبح ۱۲ فوریه بر اثر یک حمله در خواب با آرامش به ملکوت ابهی صعود کردند. این مأموریت خطیر به عهده پسرشان، رُبرت، محول شد که با فروتنی بسیار در ماه مارس به انجام رساندند. از این نسخه مخصوص در دارالانار محافظت می‌شود.

در ۱۵ فوریه ابتدا در نمازخانه گورستان نیوساوت گیت (New South Gate Cemelery) و سپس در کنار مزارشان در جوار مرقد مطهر حضرت ولی امرالله، تعداد زیادی از اقوام و دوستان، برای آخرین بار نسبت به ایشان ادای احترام کردند. «زندگی سراسر خدمت، اطاعت و فداکاری ایشان سر مشق ارزنده‌ای است که همه به آن تأسفی خواهند کرد. ... حسن، حسن عزیز، در زمانی مناسب، بشریت خاطره تو را ارج خواهد نهاد.» (نقل از جناب دکتر جیاگری)

«ارکانی وجود دارند که سبب استحکام امرالله می شوند. مستحکمترین آنها تعلیم و استفاده از خرد و بسط دایره معرفت و درک حقایق جهان هستی و اسرار مکنون خداوند قادر متعال است.» (ترجمه - منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء)

یادداشتها:

* این مقاله، منتخبی از مقاله مفصل تری است که به جهت رعایت اختصار، همه آن درج نشده است.

۱ - مقصود کتاب ارزشمند 'Baha'u'llah, The King of Glory' که تحت عنوان «بهاءالله، شمس حقیقت» توسط خانم مینو ثابت به فارسی ترجمه و در انگلستان بچاپ رسیده است.

۲ - تاریخ جدید یا تاریخ مانکجی تألیف میرزا حسین همدانی دابی جناب صدرالصدور است. تاریخ مذکور با استفاده از نقطه الکاف و گاهی از زبان حاجی میرزا جانی نوشته شده و صرفاً مربوط به دوران بایبه است. گویا توسط مانکجی صاحب (سرپرست زردشتیان ایران در زمان ناصرالدین شاه) تصحیح شده است. از این رو به تاریخ مانکجی نیز معروف است و تاکنون به فارسی چاپ نشده ولی ادوارد براون آن را به زبان انگلیسی ترجمه نموده و در ۱۸۹۳ م در ۵۳۷ صفحه بطبع رسانیده است. (منابع تاریخ امر بهایی، تألیف حسام نقبایی، صفحات ۳۳ و ۳۴)

برازجان در عصر رسولی و عصر تکوین شرح حال مختصر چند نفر از مؤمنین اولیه برازجان تا قبل از ایمان طایفه دشتی فرشته فخر (صباحیان)

مقدمه

تاریخهای محلی یعنی تاریخهایی که در مورد مؤمنین اولیه و نفوذ و انتشار امر در یک نقطه به رشته تحریر در می آید، دارای اهمیت بخصوصی می باشد. اینگونه تاریخها جزئی از کل تاریخ امر است که اگر ثبت و ضبط نگردد غبار ایام آن را به دست فراموشی می سپارد و باز دست رفتن متقدمین و مؤثرین در تاریخ آن ناحیه که در واقع جزء اسناد دست اول محسوب می شوند و در صفحه دل و ضمیر خویش گوشه‌هایی از وقایع را سپرده‌اند، آن تاریخ نیز به بادیه فراموشی رهسپار می گردد، لذا اهمیت دارد تا وقت باقی است این تاریخها ثبت و ضبط گردد.

تنها فایده این تاریخها ثبت و ضبط آنها و افزودن به تاریخ عظیم امر نمی باشد بلکه مطالعه آنها در گذر ایام می تواند بسیار مثمر و درسی برای آیندگان باشد.

با مطالعه و بررسی و تدقیق در این تاریخها می توان از آنها در تدوین تاریخهای اجتماعی امری که شاید زمانی نظر مورخین را به خود جلب نماید، همچنین جهت شناخت جوامع امری و تأثیر و نفوذ آنها بر جریانات اجتماعی یا فرهنگی استفاده نمود. عظمت امر مبارک، چگونگی و علل نفوذ و گسترش امر، نقش مبشرین، مبلغین و آحاد افراد در نفوذ، ثبات و استحکام امر در ناحیه‌ای، چگونگی و مراحل تأسیس مشروعات امری و تأثیرات آنها بر جامعه بهایی و جامعه خارج امر را مشاهده نمود و از آنها برای طرح نقشه‌های آینده در جهت گسترش، توسعه و تحکیم امر بهره گرفت. همچنین در این تاریخها، موارد مبهم از تاریخ عمومی امر را می توان یافت و با توجه به اینکه اینگونه تاریخها محدوده و حیطه‌ای بخصوص و محدود را در بر می گیرند، جزئیات بیشتری در آنها قابل طرح است که می توان از آنها در سایر تاریخها بخصوص شرح حال افراد استفاده شایان برد. همه این دلایل به علاوه تمایلات فردی، حب وطن و زاد و بوم،

احساس اینکه گذشتگان حقی بر ما داشته‌اند و یا احساس مسؤلیت در قبال حفظ تاریخ امر می‌تواند اهداف و انگیزه‌های نگارش چنین تاریخهایی باشد.

تاریخ امر در برازجان نیز از این دسته تاریخهاست که تاکنون کوششی در جهت حفظ و ثبت آن انجام نشده است، البته بجز یادداشتهای جناب جعفر شاعرزاده که جمع آوری از تاریخ امر در این ناحیه است و منتشر نشده است و مقاله‌ای به قلم جناب علی جابری در شرح حال جناب ملاحسین حقدوست که در آهنگ بدیع درج شده بود. نگارنده از زمانی که با تاریخ شیرین امر آشنا شدم و به مطالعه آن پرداختم همچنین با شنیدن شرح ایمان والدینم از زبان خود آنها، با خود می‌اندیشیدم آیا زمانی شخصی این وقایع را ثبت و ضبط خواهد نمود؟ تا آنکه بالاخره با هدایت و راهنمایی دوستانی عزیز با وجود ضعفی که در خود می‌دیدم به انگیزه ثبت این وقایع و استفاده از اطلاعات ارزشمند عزیزانی که در کمال کهولت سن بسر می‌برند و خود شاهد بسیاری از وقایع بودند به نگارش اقدام نمودم تا زمانی افرادی توانا بتوانند آنها را باز نویسی و مورد استفاده قرار دهند و یا با اطلاعاتی که در این زمینه دارند آن را تکمیل و اصلاح نمایند.

مختصری در معرفی شهر برازجان^(۱)

برازجان از شهرهای استان بوشهر می‌باشد که بر سر راه شیراز - بوشهر واقع شده است و جزء مناطق گرمسیری می‌باشد. در اطراف آن معادن خاک رس، شن و ماسه، سنگ و گچ وجود دارد. به واسطه موقعیت جغرافیایی خاص آن یعنی واقع شدن بر سر راه ارتباطی شیراز - بوشهر، مرکز فعالیتهای محلی و ملی در جنگها و نهضتهای داخلی بوده است. با کشف آثار باستانی در اطراف آن قدمتش به دوران ساسانیان می‌رسد. زبان آنها فارسی و با گویش محلی دشتی می‌باشد. مردم این شهر آمیخته‌ای از اقوام و طوایف مختلف می‌باشند که از نقاط جنوبی استان فارس به این شهر مهاجرت نموده‌اند و در آن ساکن شده‌اند.

طایفه دشتی

یکی از طوایف این شهر که نام آنها در کتب مربوط به معرفی شهر درج نشده است، طایفه دشتی می‌باشد که حدود ۳۰۰ سال قبل به واسطه خشکسالی و ظلم و جور

خوانین محلی از مناطق جنوبی لارستان فارس به منطقه دشتی^(۲) و دشتستان کوچ نمودند و به زراعت، عبابافی و شیوه کشی^(۳) مشغول شدند.

حدود ۱۰۰ سال قبل عده‌ای از این افراد به رهبری شخصی به نام ملاحسین حقدوست (دشتی) به برازجان آمدند و در آن شهر ساکن شدند. وجه تسمیه این طایفه به دشتی نیز به دلیل آمدن از منطقه دشتی بود و محله‌ای که ساکن شدند نیز به دشتی معروف شد.

این طایفه از پیروان عارفی منورالفکر به نام شیخ حبیب‌الله شیخ شرف خراسانی بودند. از دوران حیات این عارف بلندمرتبه اطلاع زیادی در دست نیست ولی بنا به قول مریدانش دوران حیات او به سلسله سلاطین صفوی منسوب است. مقبره این شیخ بزرگوار در قریه آشنای لار زیارتگاه مریدانش می‌باشد. این شیخ بر اثر تزکیه نفس و طهارت و تقوی به مقام کشف و شهود نایل آمده بود و حاصل الهامات بر قلبش در کتابی به نام کلام برای پیروانش به یادگار مانده است. از همان آغاز به تربیت و آماده ساختن مریدانش برای ظهور جدید پرداخت و تنها طریق وصول به مقصود را پاکی دل و ضمیر و انقطاع صرف از ماسوی‌الله قرار داد. کتاب او شامل ۳۶ فقره یا سوره می‌باشد که به سه قسمت کلی تقسیم می‌گردد. بخشی از آن به کیفیت خلقت و بخش دوم در مورد عبادات و تزکیه نفس و بخش سوم که می‌توان گفت هدف غایی و نهایی شیخ از نگارش آن بوده است، بشارت به ظهور موعود می‌باشد. او از موعود به نام حضرت آدم یاد می‌نماید که به همراه حضرت شیث^(۴) و ادریس^(۵) ظاهر می‌شود. شیخ سعی می‌نمود که پیروانش را با اسرار و رموز قرآن آشنا نماید و اسرار قیامت و برخاستن از قبور را بیان می‌نمود. او بدین ترتیب به سال ظهور بشارت می‌دهد:

حق سبحانه و تعالی می‌فرماید و اخبار می‌کند شمار از آنکه به تاریخ غزوة الشَّهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۱۲۹ بیست و چهار تن از اهل ایمان و اسلام به حکم ملک علام به سرداری حضرت شعیب^(۶) و یونس^(۷) مقرر گردیده که به دارالکفر رفته تحریک و تحریص نمایند کفار را تا آتش فساد افروخته و در هر محل و دیار و بلاد شروع فساد کرده نوعی نمایند که آرام و استراحت در میان خلق معدوم و نایاب

گردانند و بدین منوال احوال مردمان مانند تا آنگاه که پیشوا وارد بارگاه الله گردد. به مرور مدّت ۶۵ سال مؤمنان هشت بهشت و مسلمانان از عقب پیشوا خواهند رفت. بعد از فساد کفار مدّت ۶۵ سال در میان باشد و هر روز از دیاد یابد. بعد از وعده مذکور به امر ملک صبور پیشوا یعنی حضرت آدم به این عالم فانی آید و دست به دست یاران رفته از عقب مراجعت نمایند... پس حضرت آدم با دو تن که شیث و ادریس باشند به دار دنیا آیند و ورود ایشان از روی شناخت باشد به نحوی که مطلب وجود بشری حجاب ایشان نشود و شروع در دعوت عالمیان نمایند و اما کسی اطاعت ایشان ننماید و سخن ایشان قبول نکند. (۸)

حال به شرح حال اول مؤمنان و کسانی می پردازیم که در نفوذ و استقرار امر در خطه بر از جان نقش مؤثری ایفا نمودند. علت انتخاب این نقطه از بین سایر نقاط استان بوشهر به این دلیل می باشد که این خطه اول منطقه ای بود که امر در آنجا تمکّن و استقرار یافت و از این نقطه به سایر نقاط منطقه نفوذ نمود.

عصر رسولی

۱ - عهد اعلی

در مورد تاریخ امر در عهد اعلی و یا ورود حضرت اعلی و اقامت ایشان در این شهر با توجه به اینکه خط سیر حضرت اعلی و سایر مؤمنین به بوشهر و سپس به مکه معظمه بوده است فعلاً مطلبی در دست نیست. فقط جناب افغان به این خط سیر اشاره ای دارند: «... بعد از مراجعت از مکه ده روز در بوشهر بودند. ده نفر مأمور حکومت فرستاده بودند که تحت الحفظ باشند... مرحوم والد مکاری حاضر نموده تشریف بردند بین راه صبح از منزل بر از جون به دالکی تشریف می برد، مأمورهای حکومتی ملاقات نموده گذشته بودند...» (۹)

در بر از جان دو درخت کویر^(۱۱) وجود داشت که از قدیم الایام مقدّس بوده است و با بستن تکه های پارچه به آن گشودن حاجات خویش را طلب می نمودند. احتبای

۱- درختی مقاوم که در نقاط خشک و کویری می روید.

برازجان معتقدند که این درختها محل استراحت حضرت اعلی در حین عبور بوده است.

۲ - عهد ابهی

در عهد ابهی نیز جاده شیراز - بوشهر پلی بین بغداد، ادرنه و عکا بود که مشتاقین از این طریق به دیدار جانان نایل می شدند. ولی از ورود این وجوه نورانی به شهر و یا مذاکره با افراد فعلاً اطلاعی در دست نیست.

میرزا حیدر علی اصفهانی در کتاب بهجة الصدور ورود خویش به برازجان را چنین بیان می نماید که در اصفهان با سیدی طلبه از اهالی برازجان مذاکرات امری می نماید و آن سید اظهار تصدیق می نماید. پس مقداری از الواح و آثار مبارکه را به او می دهد. سپس متوجه می شود که آن سید ظاهراً تصدیق نموده به این نیت که بابتی ها را بشناسد و به حکومت خبر دهد. لذا میرزا به حاجی سید محمد علی نامی که در اصفهان ریاستی داشت خبر می دهد که فلان طلبه برازجانی بابتی است و کسی را هم می گمارد که او را بترساند. سید مزبور از شدت خوف و سایلش را می گذارد و از مدرسه بیدآباد فرار می کند. چند سال بعد که میرزا حیدر علی از شیراز عازم بوشهر بود، در مسجد برازجان اقامت می نماید، از قضا سید مزبور نیز در آن مکان منزل داشت. میرزا را شناخت و به او می گوید که آیا بخاطر داری در اصفهان با من چه کردی؟ میرزا پاسخ می دهد بله تو همان سید بابتی هستی که می خواستند در اصفهان تو را بکشند. سید بیچاره از خوف از مسجد بیرون رفت و از میرزا پذیرایی نمود تا وسیله حرکت او فراهم شد و عازم بوشهر گردید. (۱۰)

۳ - عهد میثاق

الف - شیخ محمد ابراهیم برازجانی (فاضل شیرازی)

در اوایل این عهد، اول نفسی که از اهالی برازجان به امر مبارک مؤمن گردید، شیخ محمد ابراهیم برازجانی (۱۲۴۲ - ۱۳۱۴ ه. ش) فرزند شیخ نجفعلی برازجانی از مجتهدین معروف برازجان بود. زمانی که در شیراز به تحصیل علوم دینی مشغول بود با چند نفر از بهائیان در تماس بود و از مذاکره و مباحثه با این افراد که مطالبی جدید داشتند، بهره مند می شد ولی از اعتقاد دینی آنها بیخبر بود و از فرط زهد، تقوی و تعصب

حاضر نبود حتی کلمه بابی و بهایی را بشنود و اگر از اعتقاد آنها مطلع می شد با آنها قطع رابطه می نمود. او مدتی از عمر خویش را صرف یافتن معمای نبوت نمود و زمانی که گمان نمود کتابهای حجایی است بر آگاهی آنها را در صحن مدرسه به آتش کشید. پس از مدتی تفحص در عالم رؤیا جوانی را مشاهده می کند که به او کتابی می دهد و می گوید جواب معمای تو در این کتاب است. بالاخره پس از گذشت چند سال در برازجان جوانی به منزلش وارد می شود. شیخ از مشاهده خورجین جوان که قفل داشت گمان می کند گنجی در آن پنهان است ولی جوان می گوید که در خورجینش فقط کتاب است. سپس کتاب مستطاب ایقان را به رسم امانت به او می دهد و خود از خانه خارج می شود. شیخ با اشتیاقی وافر در عرض چند ساعت کتاب را مطالعه می کند و با غوطه در این بحر از صحرای بهت و سرگردانی نجات می یابد در حالی که حتی نام مبارک مقصود را نمی داند. جوان فقط به او می گوید که مقصودت در عکا است. پس از ایمان در رفتار و حرکات او انقلابی پدید می آید که سر درونش فاش می گردد، ولی اطرافیان آن رفتار را حمل بر جنون می کردند و از آنجا که حدسهایی در خصوص ایمان او زده بودند، چند بار قصد جاننش را می نمایند ولی از هیبت نگاهش بدون اقدام به عملی فرار می نمایند. تا آنکه به بهانه ادامه تحصیل از ایران خارج می شود و در عکا به شرف لقای حضرت عبدالبهاء فائز و مورد لطف و محبت قرار می گیرد و به لقب فاضل شیرازی ملقب می گردد. پس از بازگشت مورد طرد و نفی خانواده و اهالی متعصب برازجان قرار می گیرد و ظاهراً دیگر به برازجان بر نمی گردد.

فاضل ۴۵ سال از عمر خویش را در ظل امر سپری می نماید و در طهران به ملکوت ابهتی صعود نمود. در طی این دوران به نقاط مختلف ایران سفر می کند و به تبلیغ امرالله می پردازد. از یراعه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله الواح فراوانی به افتخارش نازل گردیده است. (۱۱)

ب - درویش کر معلی

این درویش شوریده حال از اهالی نظر آقا (۱۲) از توابع برازجان بود. از زمان و چگونگی ایمان او اطلاعی فعلاً در دست نیست. وی با هیأت درویشی، کشکول و

تبریزین بر دست در کوچه و بازار بر از جان می گشت و مثنوی جمال مبارک و اشعار
عندلیب را با آوازی خوش می خواند.

دارای ملک و عمار فراوان بود و خانه اش بر خلاف خانه های سایر اهالی نظر آقا که
از شاخ و برگ نخل بنا شده بود از گل ساخته شده بود. مقارن حکومت محمد علی شاه و
احمد شاه می زیست و قبل از حکومت پهلوی به واسطه سیر و سفر به نقاط مختلف جهان
داشتن بینش و آگاهی از آینده سخن می راند که لباس مردان به کت و شلوار و کلاه
فرنگی بدل خواهد شد و از وسیله ای به نام بالون که در هوا پرواز می کند برای اطرافیان
حکایت می نمود. چون با زور گویی خوانین محلی مخالف بود و سخنان و طرز فکرش
مطابق و موافق نظرات و سطح آگاهی افکار عمومی محیطش و خوانین نبود به واسطه
بهایبی بودن به دستور کدخدای سعدآباد (۱۳) که بسیار با وی مخالف بود، او را از بام
به زیر انداختند و روحش به ملکوت ابهی صعود نمود. این واقعه حدود ۸۵ سال قبل اتفاق
افتاده است.

درویش مردی بصیر، دانا و فقیر نواز بود. خلق و خوی نیکی داشت و چون به
تربیت و تعلیم اطفال بسیار اهمیت می داد در نظر آقا مکتبی برای تعلیم و تربیت اطفال
دایر نمود که پس از وی فرزندش آن را اداره می نمود.

او به همراهی درویشی دیگر به نام خندان بهبهانی پای پیاده به ارض اقدس
می شتابند و پس از بازگشت در بر از جان در امامزاده امیرالمؤمنین (۱۴) که معمولاً محل
استراحت مسافرین بود، توقف می نمایند. بر حسب تصادف با ملاحسین حقدوست
رهبر طایفه دشتی که هنوز بهایی نشده بود، ملاقات می نمایند. درویش کرمعلی که
شوق افزای به تبلیغ داشت به شرح و وصف دیدار مولای حنون می پردازد و وقایعی را
که برایشان در محضر حضرت عبدالبهاء اتفاق افتاده بود نقل می کند.

آنان مدت نه روز از بحر رحمت و فضل حضرت بهره مند می شوند و هنگام
مراجعت به ایران حضرت با دست لطف و احسان خویش به درویش کرمعلی ۳ لیره و به
درویش خندان ۲ لیره عطا می فرمایند و با آنها وداع می کنند. این سفر تأثیر بسزایی بر
درویش کرمعلی می گذارد و او در هنگام بازگشت بدون ترس لب به سخن می گشاید و

همین جرأت و جسارت او در اعلان کلمة الله موجب می گردد که متنفذین محل به مصداق

«هر آنکو عشق را نیکو نداند اسیر عشق را دیوانه خواند»
به او تهمت دیوانگی زدند و بالاخره این مجنون را از بام به زیر انداختند و روح پاکش به ملکوت ابهی صعود نمود. متأسفانه تا به حال از مکان استقرار دائمی جسد او با وجود تلاشهایی که در عصر تکوین پس از استقرار تشکیلات امری در برازجان انجام گرفت، اطلاعی در دست نیست.

درویش کر معلی و درویش خندان در سال ۱۹۱۳، ۲۱ جون در پرت سعید حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شدند که در بدایع الانار چنین آمده است:

چون درویش کر معلی و درویش خندان مشرف و به صدور الواح منیعه به افتخار بعضی از احتیای فارس به واسطه ایشان از قلم اطهر صادر شادمان و مفتخر گشتند و ذکر احتیای هندو جان و وطن حضرت شیخ سلمان به عرض مبارک رسانیدند لهذا بحر عنایت و احسان نسبت به آن پیک رحمان به موج آمد و شرحی از ثبوت و صداقت و خلوص و زحمات سفر ایشان فرمودند تا ذکر مبارک به این بیان رسید که نفس مبارکی بود و بسیار منزّه و مقدّس چنانچه ایرانیان به ایمان سلمان فارسی در کور اسلام افتخار می نمودند عنقریب اهالی آن صفحات نیز به اسم حضرت شیخ سلمان افتخار خواهند نمود. (۱۵)

متأسفانه چون در دفتر حقدوست ذکر می از تاریخ تشرف درویش کر معلی به عکا نشده است نمی توان تقدّم و تأخّر زمانی تشرف به عکا و پرت سعید را مشخص نمود. ولی در مورد سال شهادتش بر طبق اظهارات یکی از تلامیذ نظر آقایی درویش، می بایست اواخر عهد میثاق واقع شده باشد.

درویش دارای دو پسر و یک دختر بود که هیچ کدام به امر مبارک مؤمن نشدند. (۱۶)

عصر تکوین

۱ - حاتم بت شکن

حاتم بت شکن فرزند علی مراد اولین بهایی ساکن برازجان و اهل بروجرد بود. قبل از سکونت در برازجان در دهی به نام نوکال در شمال بوشهر زندگی می کرد. شغل عطاری داشت و داروهای گیاهی را جهت فروش به برازجان می آورد. با حقدوست که هنوز از پیروان شیخ حبیب الله بود، دوست بود و زمانی که به برازجان می آمد به منزل او وارد می شد. بالاخره به پیشنهاد حقدوست در برازجان ساکن شد و مغازه عطاری باز کرد. حاتم مردی بسیار منقطع و دیندار بود. مراجعین را رایگان مداوا می نمود و حتی داروی مجانی در اختیار آنان قرار می داد.

نام خانوادگی او در ابتدا بت پرست بود ولی چون مورد کنایه افراد قرار داشت، شهرت بت شکن را اختیار نمود. با دختری مسلمان از اهالی کازرون ازدواج نمود. مردی شجاع و نترس بود و علناً به تبلیغ امر می پرداخت که بدین سبب همواره مورد اذیت و آزار اهالی واقع می شد و حتی زمانی او را به مسجد بردند تا امر را انکار نماید ولی او همچنان مقاومت نمود و به این امر تن در نداد و همچنان در مقابل مصائب وارده صبر و تحمل پیشه نمود. از آنجا که همسرش بهایی نشد فرزندان را از نظر اعتقادی بین خود تقسیم نمودند. دخترها مسلمان ماندند و پسرها بهایی شدند. پسر بزرگ ایشان هدایت الله پس از استقرار امر در آن خطه قائم به خدمت بود و به نقاط مختلف برازجان سفر می نمود. بت شکن نیز پس از استقرار امر در برازجان به عضویت اولین محفل روحانی برازجان درآمد.

وقتی همسر بت شکن از دنیا رفت او نیز به علت بیماری به شیراز نقل مکان نمود و پس از چند سال در سال ۱۳۶۲ ه. ش عالم خاک را وداع گفت.

بت شکن اولین بهایی ساکن در برازجان بود. زمانی که به برازجان آمد هنوز در آن شهر بهایی وجود نداشت. او یکی از عناصر و ارکان مهمه در تنویر افکار طایفه دشتی که بعد به امر مبارک گرویدند می باشد. طریقه سلوک، شخصیت، صبر و استقامت و معاشرت او با حقدوست یکی از عوامل مؤثر در شناسایی امر در آن خطه محسوب می گردد. روانش شاد و یادش گرامی باد.

۲ - ملاً حسین حقدوست (دشتی) و حیات روحانی طایفه دشتی

«چه بسیار واقع که نفس مبارکی سبب هدایت مملکتی شد. حال نظر به استعداد و قابلیت خویش نباید بنماییم بلکه نظر به عنایت و فیوضات الهیه در این ایام نماییم که قطره حکم دریا یابد و ذره حکم آفتاب جوید.» (۱۷)

در بین پیروان شیخ حبیب الله از طایفه دشتی در برازجان، ملاحسین حقدوست به واسطه زهد و تقوی و علم و دانشی که دارا بود، بعد از پدرش ملامحمد طالب، رهبر و مرشد قوم شد و سپس همانگونه که شرحش گذشت طایفه دشتی را از منطقه دشتی به برازجان آورد. او چون اسلاف خویش راه شیخ را در طریق تهذیب و تربیت قوم دشتی ادامه داد. مجالس خواندن کلام را برپا می داشت و رموز و اشارات آن را تشریح و معنی می نمود. با قرآن کریم انس و الفت خاصی داشت و در ترتیل و تفسیر آن تبخّری داشت. اشعار شعراء را روان و سلیس می خواند و حقایق و دقایق نهفته در آن را توضیح می داد. به واسطه سجایای اخلاقی و داشتن اندیشه های عالی که در اثر تماس با کلام شیخ و عشق و علاقه شخصی در او پدید آمده بود، مورد احترام و ثقه اهالی شهر قرار داشت و اغلب در منزل خویش از آنها پذیرایی می نمود و به بحث و مذاکره در باره مسائل و مشکلات آنها در خصوص فهم آیات قرآن و یا شرح اشعار عرفانی می پرداخت. حتی برادران فاضل شیرازی که از مجتهدین و شیوخ مشهور شهر بودند با او مراوده و مباحثه داشتند.

به واسطه وقوف و اعتقاد کامل بر کلام شیخ و بشارات موجود در آن همواره منتظر و مترصد ظهور موعود بود. و چون طبق بشارات شیخ ظهور می بایست بعد از سال ۱۲۵۹ ه. ق (۱۸) واقع شده باشد، کم و بیش از ظهوری در شیراز مطلع شده بود. زیرا به شوق و وصول به مقصود با چند نفر دیگر به نامهای ملاً جعفر شاعرزاده، (۱۹) حاجی جمال جابری (۲۰) و ملاً محمد تقی (۲۱) پای پیاده به صوب شیراز رهسپار می گردند. پس از ورود به شیراز یک هفته در مسجد بردی اقامت می کنند ولی به سبب عدم آشنایی با کسی بدون نتیجه و با ناامیدی مجدداً پای پیاده به برازجان مراجعت می نمایند. ولی ملاحسین دست از دامن طلب و مجاهدت نمی کشد و در پی یافتن محبوب به تفحص و تحقیق ادامه می دهد و تا فوز به ایمان با افراد بسیاری به مذاکره می پردازد و با امر آشنا

می گردد که این ملاقاتها و مذاکرات در هدایت او نقش بسزایی داشت از جمله:

- ملاقات دلپذیر با درویش کر معلی در امیرالمؤمنین بر از جان

- رفاقت و آشنایی با حاتم بت شکن

- برقراری ارتباط مکاتبه‌ای با پیشش عمادآبادی (۲۲)

- تماس با شخصی به نام کریم مظفری که از طریق بمبشی به بوشهر آمده بود و چاپخانه‌ای در آنجا دایر نموده بود.

- ملاقات با فردی به نام پزشکی

- همچنین ورود چند جلد کتاب بدایع الآثار به پستخانه بوشهر جهت حمل به شیراز که یکی از دوستان حقدوست چون می دانست او در جستجوی مطالب جدید است در مقابل دریافت وجهی یک جلد آن را برایش می فرستد.

که همه این موارد موجب می گردد که بعد از چند سال طلب و مجاهده و تفحص نور ایمان در قلب مشتاقش بدرخشد و به نور ایمان فائز گردد. حقدوست و دو برادرش به نامهای حاجی و عبدالرضا قلباً و در خفا به امر الهی مؤمن می گردند ولی به سبب آگاهی از میزان تعصب اهالی بر از جان، آگاهی بر احوال فاضل شیرازی و تعلق خاطر قوم دشتی به آیین شیخ سزایمان را در سینه مکتوم می دارند تا در موقعیتی مناسب آن را افشاء نمایند و شعله تازه افروخته به باد تعصب و جهل خاموش نگردد.

ایمان حقدوست و برادرانش می بایست قبل از سال ۱۳۰۵ ه. ش (۲۳) باشد.

حقدوست در طی مدتی که در خفا به امر مبارک مؤمن بود سعی می نمود که با حزم و احتیاط و زیرکی بتدریج قوم را آماده پذیرش امر بدیع نماید تا بذری که در قلوب آن سه نفر به ید قدرت الهی انبات گردیده بود با اقبال جمعی قوم به درختی تنومند و قوی بدل گردد و همه افراد طایفه از این مائده که به منظور فوز به آن چه شبها تا به سحر به درگاه حق دست نیاز بلند نموده بودند، بهره و نصیب برند و در سایه این وحدت و اتحاد در مقابل هجوم مشکلاتی که مطمئناً در اثر ایمان به حضرت بهاءالله برایشان به وجود خواهد آمد، استقامت نمایند. بنا بر این شبها در ضمن خواندن کلام شیخ بدون آنکه از دیانت بهایی صحبتی به میان آورد، از آثار مبارک‌های که در اختیار داشت با کمال روح و

ریحان تلاوت می نمود تا آنها کم کم با روح و کلام حق آشنا شوند و کلمه الله قلوب صافی را منور نماید و هنگامی که برخی افراد متوجه غرابت سبک و سیاق آثاری که او می خواند، می شدند و لب به اعتراض می گشودند، با زیرکی شیوه خود را دنبال می نمود و کم کم چند نفر دیگر هم به آنها پیوستند ولی آنها هم در خفا مؤمن بودند.

اولین گام در خصوص تشکیل محفل روحانی در سال ۱۳۱۷ ه. ش برداشته شد. در این سال دو نفر مهندس بهایی به سبب مأموریت اداری به این شهر آمدند و با آمدن آنها اولین محفل روحانی تشکیل شد. (۲۴) ولی به واسطه عدم آمادگی قوم و تعصب شدید اهالی خیلی زود تعطیل شد.

در سال ۲۱ - ۱۳۲۰ ه. ش، دکتر ضیاء الله اشراقی (۲۵) و برادرش عنایت الله اشراقی (۲۶) که هر دو بهایی بودند به واسطه مأموریت اداری در برازجان ساکن شدند و پس از مدتی تماس و مذاکره با حقدوست و سایر افراد قوم موقعیت را برای رسمی ساختن ایمان مخفی آنها مناسب دیدند. به دعوت حقدوست همه افراد طایفه که سن آنها ۱۵ سال به بالا بود به منزل حقدوست دعوت شدند. اولین مناجات با صوت دلپذیر دکتر اشراقی در فضا طنین انداخت و پس از سخنان روح بخش دکتر اشراقی که همه حاضرین را به امر جدید دعوت می نمود، همه حاضرین به واسطه ثقه و اعتماد به حقدوست، ایجاد آمادگی قبلی و هدایات زیر کانه او و موقعیت شناسی دکتر اشراقی یکصد صدقنا و آمانا گویان اقبال خویش را اعلان نمودند و امر از خفا به درآمد و صورت رسمی یافت. در این لحظه دانه های کشته در خاک به برکت خون درویش کرمعلی به ثمر نشست و به فرموده حضرت ولی امر الله «هنگامی که ماه ربیع تازه آغاز می شود فقط دانه های معدود مستعد جوانه می زنند ولی در بجزوه فصل و وقتی که هوا متأثر از حرارت مخصوص ماه ربیع می گردد آنگاه است که از هزار دسته دسته ظاهر می شوند و دامنه ها با گل های شکوفارنگ می گیرد. ما اینک در حالتی هستیم که نفوس مجزده بیدار شده اند ولی بزودی بجزوه بهار فرامی رسد و شاهد احیاء گروهها و ملل فراوان با حیات روحانی متأثر از نفعه امر حضرت بهاء الله خواهیم بود.» (۲۷) و بدین ترتیب عده ای حدود ۵۰ نفر (۲۸) رسماً به جمع جامعه بهائیان افزوده شد. از آن به بعد مجالس

شیخ به مجالس امری تبدیل شد و افراد تازه تصدیق با شور و شوق وافر با همراهی و مساعدت محفل روحانی شیراز و اعزام مبلغین و معلمین با عزمی راسخ به تأسیس مؤسسات، نظم اداری در آن جامعه نوپا پرداختند.

اولین محفل روحانی پس از تعطیلی محفل روحانی سال ۱۳۱۷ ه. ش، در سال ۱۳۲۱ ه. ش تشکیل گردید (۲۹) و با کمال عزم و همت به اداره امور جامعه بر از جان قیام نمودند و به تأسیس سایر مشروعات از جمله حظیرة القدس، گلستان، مسافر خانه و سایر تشکیلات امری مبادرت نمودند.

یکی از موارد بسیار حائز اهمیت پس از ایمان این نفوس، ورود مشوقین و مبلغین از نقاط مختلف ایران به این خطه بود که باعث شد در اندک زمانی این جامعه تازه تأسیس که به زیور ایمان آراسته شده بود، به همت و فداکاری این نفوس مخلص و خدوم به زینت عرفان حقیقی و آگاهی از روح مودوعه در تعالیم ربّانی که عمل و اطاعت رانیز به همراه داشت، مزین گردد. روحی جدید در کالبد این نفوس دمیده شد. جوانانی که از نعمت سواد بهره داشتند با هدایت و راهنمایی این خادمان جانفشان امر رحمن که مشقت زندگی در چنین نقطه گرمسیری و محرومی را با عشق خدمت به حضرت بهاء الله به جان خریده بودند، به آموزش سایر افراد جامعه اقدام نمودند و در مدتی کوتاه، صلوة، ادعیه، تاریخ امر و اصول اعتقادی تعلیم داده شد و بدین ترتیب مسأله تحکیم بعد از توسیع جامعه نوپا را بمنزله درعی از انحراف و توقف مصون داشت و آنها در برابر مصائب و مشکلاتی که بر اثر ایمان به امر جدید برایشان پیش آمد و سالها با آن مواجه بودند ایستادگی و مقاومت نمودند و در متابعت از نقشه های حضرت ولی امر الله در نقشه های ۴۵ ماهه و ده ساله جهاد کبیر اکبر بر از جان که خود منطقه ای بسیار گرم و محروم بود به روستاها و مناطق بسیار محروم تر مهاجرت نمودند و چند نفری هم به خارج از کشور هجرت نمودند و همه این افراد تضییقات و مشکلات فراوانی را متحمل شدند و پس از صعود حضرت ولی امر الله که مسأله نقض عهد افراد بسیاری را در نقاط مختلف به آزمایش انداخت، احتیای بر از جان لحظه ای شک و تردید نمودند و همچنان در ایمان و اعتقاد خویش ثابت و راسخ ماندند.

بین سالهای ۲۳ - ۱۳۲۱ ه. ش، حقدوست تصمیم گرفت کاری را که در پیش گرفته بود را به انجام رساند. لذا به همراهی برادرزن خود که در سنین جوانی بود به نقاط تابعه برازجان که دیگر افراد قوم او از پیروان شیخ حبیب الله زندگی می کردند، به سفر پرداخت و در همه این نقاط پیام حضرت بهاء الله را به سمع مشتاقانی که در ادعیه خالصانه سحر گاهی توفیق وصول لقای موعود را رجا می نمودند، رسانید. او در طی اسفار خود به اهرم، خورموج، درواهی شبانکاره، درازی (طویل)، فقیه سنان، مله گاودان، محمّد آباد، چهار روستایی و حیات داوود امر جدید را ابتدا به مرشدین و رهبران قوم ابلاغ نمود. در نتیجه همه پیروان شیخ در این نقاط که تعداد آنها بین ۲۰۰ - ۱۵۰ نفر بود یکدل و یک زبان ندای حق را بیک گفتند و آنها نیز به تأسیس مشروعات امری در آن نقاط پرداختند و در این سبیل بلایا و صدمات فراوانی را متحمل شدند.

حقدوست پس از سالها تفحص و طلب هم خود حقیقت را یافت و هم هادی مریدان و سایر همکیشان خویش گشت. او در سال ۱۳۳۰ ه. ش مطابق با شش آذر طبق عادت مألوف صبح زود به منازل احباب سرکشی نمود و این آخرین دیدار بود زیرا در همان روز به ملکوت ابهی صعود نمود و قلب طایفه‌ای را حزین ساخت.

او از زمان تشکیل محفل روحانی در برازجان تا آخر حیات سیمت ریاست آن را بر عهده داشت و از جمله نفوسی بود که حیات خویش را وقف اعتلاء و تعالی امر و طایفه خویش نمود و در حقیقت پرچمدار امر در آن منطقه بود که حیات روحانی طایفه دشتی مدیون و مرهون سعی و مجاهدت او می باشد و همواره نامش بر تارک تاریخ امر در برازجان می درخشد و به مجاهدت او مردانی پرورش یافتند که توانستند پس از او با تأیید حق راه او را ادامه دهند. احتیای متقدم برازجان معتقدند که او لوحی از حضرت ولی امر الله دریافت داشته بود ولی از آن اطلاعی در دست نیست. اما چه این لوح وجود داشته و چه موجود نباشد زحمات و مساعی او قابل ذکر و ستایش است. حضرت عبدالبهاء در پاسخ به سؤال دکتر ادوارد گتسینگر در سال ۱۹۰۵ م. می فرمایند:

« کسانی که بر مسند حقیقی اقتدار جالسند که به خضوع و خشوع و

محویت و فنا مشهود و از افشای روحیه برتری طلبی نسبت به احتبای الهی برکنارند. چندی قبل لوحی صادر و در آن ذکر شد که هیچ نفسی جهت انجام هیچ کاری بر هیچ منصبی تعیین نمی گردد مگر آنکه به عنوان بنده حقیقی احتبای الهی به خدمت امرالله پردازد و برای چنین خدمتی لوحی لازم نیست. این خدمت وقتی توأم به حقیقت و محویت باشد هیچ نوع اعلانی و یا تابعی و سند معتبری احتیاج ندارد. بگذار خدمتگزار با اعمالش شناخته شود و با حیاتش مشهود گردد. هدف و مقصد هر نفسی باید فقط قبول و رضای حق باشد.» (۳۰)

روانش شاد و یادش گرامی باد.

افرادی که شرح حالشان نقل شد، از عوامل مؤثر در اقبال طایفه دشتی به امر مبارک بودند. این افراد برای اولین بار در محیطی متعصب نام بابی و بهایی را که ذکر و نشانی از آن نبود بر سر زبانها انداختند و با جرأت و جسارت خویش در قبول و یا زندگی در چنین محیطی به نام بهایی، بمنزله الگو و پلی جهت عبور کسانی شدند که آمادگی قبول و پذیرش امر را داشتند. (۱۳۱)

یادداشتها:

- ۱ - در این قسمت با اقتباس از کتابهای «نگاهی به بوشهر»، «جنگ جهانی اول در جنوب ایران» و «جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری» معرفی شهر انجام شده است.
- ۲ - منطقه ای در استان بوشهر از جنوب تنگستان تا نزدیک بندر کنگان.
- ۳ - ساخت تخت گیوه.
- ۴ - سومین پسر آدم و حوا که به عقیده مسلمین مقام نبوت داشت. معین
- ۵ - ادریس نامش در سوره های مریم و انبیاء آمده است به فرموده حق اولین کسی است که تدریس حکمت نمود. بقوله تعالی: «اول من تدرس بالحکمة هو ادریس به هذا الاسم و او را هیرمس نیز گفته اند و در هر لسانی به اسمی موسوم است و در هر فتی از فنون حکمت بیانات کافییه و افیه

فرمودند. نوزده هزار لغت، ص ۳۴

- ۶- پیغمبری از نسل حضرت ابراهیم و پدرزن حضرت موسی ع.
- ۷- از انبیای بنی اسرائیل ملقب به ذوالنون که سه روز در شکم ماهی بود. معین
- ۸- نقل از یادداشتهای جعفر شاعرزاده. محاسبه این بشارت به صورت $۱۲۵۹ = ۶۵ + ۶۵ + ۱۱۲۹$
- ۹- ق می باشد. لازم به ذکر است که مطالبی که در این بشارت آمده و وقایعی که در آن ذکر شده است نیازمند تحقیق می باشد.
- ۹- خاندان افنان، ص ۱۱۵
- ۱۰- اقتباس از بهجة الصدور، ص ۲۶.
- ۱۱- اقتباس از ظهور الحق ج ۸ و مصابیح هدایت ج ۲.
- ۱۲- دهی در ۱۸ کیلومتری برازجان.
- ۱۳- منطقه ای نزدیک برازجان.
- ۱۴- امامزاده قدیم برازجان که بیش از سی سال قبل خراب شد و بجای آن بیمارستان بنا گردید. درخت کویر نزدیک آن نیز چند سالی است که قطع شده است.
- ۱۵- بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۵۹
- ۱۶- در نقل شرح حال درویش کرمعلی از اطلاعات متقدمین استفاده شد.
- ۱۷- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴.
- ۱۸- با توجه به یادداشت شماره ۸.
- ۱۹- از مؤمنین اولیه برازجان، در برازجان مکتبی داشت که فرزندان بزرگان برازجان را آموزش می داد. پس از ایمان چند سالی بیش در قید حیات نبود. از او کتابی خطی که مزین به اشعار اوست بجا مانده است. تخلص او سائل بوده است. چند بیتی از او نقل می شود:
- | | |
|--------------------------------|------------------------------|
| تا توانی چاره کن در کار خویش | تا نمانی دور از سر کار خویش |
| تا تو با خویشی از او بیگانه ای | خودرها کن تا شوی تو یار خویش |
- ...
- سائلا تو ترک نوش و نیش کن
تا نگر دی خوار و زار نوش و نیش
- ۲۰- در زمان تصدیق امر در چهار روستایی ساکن بود و تا سال ۱۳۴۲ ه. ش در آنجا ساکن بود و از

مؤمنین اولیه آن خطه می باشد.

۲۱ - از مؤمنین اولیه امر مبارک در قضیه سنان بود.

۲۲ - از اهل عمادآباد آباده بود و در سال ۱۳۱۹ ه. ش برای تبلیغ امر به بنادر جنوب عزیمت نمود.
ظهور الحق، ج ۸، قسمت ۱، ص ۵۹۵.

۲۳ - بنا به اظهار جعفر شاعرزاده، در انتهای یک جلد کتاب هفت وادی که از حقدوست پدر بزرگ جعفر شاعرزاده به وی رسیده است تاریخ تولد او خط حقدوست ۵ جمادی الاول ۱۳۴۷ ه. ق ثبت شده است.

۲۴ - در این محفل اعضای آن عبارت بودند از: (۱) مهندس هویدایی (۲) مهندس موزون (۳) ملاحسین حقدوست (۴) حاتم بت شکن (۵) ملا مصطفی شاعرزاده (۶) رحیم تیمور (کریمی) (۷) غلامحسین محمد کمال (آشنایی) و دو نفر دیگر که اسامی آنها معلوم نیست.

۲۵ - از اهالی نجف آباد که سالها در بوشهر و برازجان به واسطه شغل خویش اقامت داشت و سهم بسزایی در استقرار و تأسیس مؤسسات نظم اداری در برازجان داشت. او مدتها مقیم خارج از کشور بود. در سال ۱۳۷۵ ه. ش در اصفهان به ملکوت ابدی صعود نمود.

۲۶ - برادر دکتر اشراقی و مدتی در برازجان ساکن بود و نقش مهمی در تأسیس مؤسسات نظم اداری در برازجان داشت. در سال ۱۳۶۲ ه. ش با همسر و دخترش در شیراز شهید شدند.

۲۷ - جزوه بدخلون فی دین الله، ص ۲.

۲۸ - در مورد تعداد نفوسی که در برازجان اقبال نمودند تعداد ۱۰۰ و ۱۵۰ نفر نیز ذکر شده است. ولی با توجه به تعداد خانواده های مقیم برازجان ۵۰ نفر صحیح تر بنظر می آید.

۲۹ - اعضای این محفل: (۱) دکتر اشراقی (۲) عنایت الله اشراقی (۳) بت شکن (۴) گرگعلی آشنایی (۵) ملاحسین حقدوست (۶) عبدالحسین فخر (۷) کرم رحیمی (۸) محمد کریمی (۹) غلامحسین حاجیانی (۱۰) غلامحسین جان نثار. در مورد عضویت دکتر اشراقی و یا برادرشان اختلاف نظر وجود داشت.

۳۰ - برنامه حیات عائله سال ۷۴.

* شرح حال حاتم بت شکن و ملاحسین حقدوست با استفاده از اطلاعات متقدمین نقل شده است.

نشریات جامعه بهایی ایران از آغاز انتشار تا تعطیل

مقدمه

هدف از این تحقیق ایجاد زمینه آشنایی و شناخت نشریات امری برای استفاده از تجارب نسلهای گذشته و نیز ضبط تاریخ نشریات جامعه بهایی بوده است. نگارنده نشریات موجود را مستقیماً مشاهده نموده و به بررسی سابقه نشر، ظاهر، محتوا، نحوه تدوین و اداره و مشکلات آنها مبادرت ورزیده و در مورد آن دسته از نشریاتی که در دسترس نبودند، اطلاعاتی از سایر نشریات اخذ نموده است. بر اساس این تحقیقات نشریات از سال ۱۳۰۱ هجری شمسی / ۱۹۲۲ م تأسیس و در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی / ۱۹۵۵ م یا قریب آن تعطیل گردیدند و پس از مدتی نسبتاً طولانی دوباره انتشار برخی از نشریات آغاز و بالاخره در سال ۱۳۵۷ شمسی / ۱۹۷۸ م و اندکی پس از آن تعطیل شدند. در دوران نشر، شش نشریه ملی که مخاطبان آن اقشار مختلف جامعه بهایی بودند و نیز متجاوز از بیست نشریه محلی که اکثراً مخصوص جوانان بودند، منتشر شد. هر یک از نشریات در ادوار انتشار از جهات مختلف تغییراتی حاصل کرده و در مجموعه با وجود مشکلات موجود در داخل و خارج جامعه، راه تکامل را پیموده‌اند. به نظر می‌رسد مسئولین در تأمین اهداف تأسیس نشریات توفیق یافته باشند و البته توزیع این نشریات تأثیرات بسزایی از خود بجا گذارده است.

هدف نگارنده فراهم ساختن زمینه آشنایی و شناخت نشریات امری برای آحاد جامعه بهایی بوده تا با تعمق در آنها، انتشارات آینده خویش را به نحو شایسته‌تری ارائه دهند. همچنین مطالعه توضیحات و جزئیات ارائه شده، تصویری کلی از مجموعه نشریات به دست می‌دهد که می‌تواند از دیدگاه تخصصی نشریه‌نگاری و تاریخ نویسی مورد نظر اهل بهاء قرار گیرد.

نشریات ملی

۱ - نشریه «اخبار امری»

این نشریه در اولین سال جلوس حضرت ولی امرالله بر کرسی ولایت در آبان ۱۳۰۱ ه. ش/ ۱۹۲۲ م از طرف محفل روحانی طهران به صورت ورقه کوچکی منتشر شد و در نهمین سال به صورت مجله منتشر گردید و جنبه ملی یافت. از سال ۱۳۱۱ ه. ش/ ۱۹۳۲ م تا انتهای ۱۳۲۳ ه. ش/ ۱۹۴۵ م «اخبار امری» از طرف محفل روحانی ملی ایران بطور نامنظم چاپ شد و سپس از اردیبهشت ۱۳۲۴ ه. ش/ ۱۹۴۵ م تا فروردین ۱۳۳۴ ه. ش/ ۱۹۵۵ م به مدت ده سال به صورت منظم ارائه گردید تا اینکه در سال ۱۳۳۴ ه. ش توقیف و در طول چهار سال مکتوبات و یا نشریاتی خاص بجای مجله، تهیه و توزیع شد و بالاخره در فروردین ۱۳۳۸ ه. ش/ ۱۹۵۹ م مجدداً منتشر گردید. از چهل و نهمین سال نشر به بعد، مجله در فواصل کوتاه‌تر یعنی هر ماه بیانی منتشر شد، در حالی که پیش از آن در هر ماه شمسی ارائه می‌گردید. همچنین در فروردین ۱۳۵۷ برای اولین بار (برای مدت کوتاهی) جلد مجله مصور شد و در نهایت در اوایل شصتیمین سال در ۱۳۶۰ ه. ش/ ۱۹۸۱ م تعطیل گردید.

«اخبار امری» در دوران انتشار چه در ظاهر و چه در مندرجات با تغییرات بسیار ارائه گردیده است. قطع مجله مداوماً تغییر کرده و نیز با صفحات آبی عکسی، کاهی و سفید و انواع چاپهای ژلاتینی آبی، سنگی، سربی و استنسیل (پس از ملی شدن نشریه) تکثیر شده است. در آغاز، مطالب طی چند سطر ارائه می‌شده و بتدریج افزایش یافته تا اینکه در شماره‌های تلفیقی به ۲۸۰ صفحه رسیده است. همچنین رفته رفته موضوعات مختلفی در متن نوشته‌ها و مقالات مطرح گردیده، ولی پس از طی بیش از نیمی از دوران نشر از حجم و تنوع مطالب آن کاسته و به استثنای سالهای آخر حجم آن بسیار تقلیل یافته ولی سرفصلهای آن ثابت مانده بود. در نهمین سال انتشار نیز برای اولین بار شاهد درج عکسهایی در متن و صحافی هستیم. همچنین مسؤولین تهیه و انتشار در دوران طولانی نشر تغییر کرده‌اند. نکته مهم اینکه از آغاز انتشار تا هشتمین سال فقط یکی از اعضای مسؤول به تهیه مندرجات مجله همت می‌گماشت، اما پس از آن هیأت مسؤول تحریریه این وظیفه را ایفا نمود.

تأثیر متقابل تضییقات وارده بر جامعه بهایی و تغییرات حاصله در نشریه را بخوبی

می‌توان مشاهده کرد، چنانچه در فاصله سالهای ۱۱ تا ۲۳ نشر که انتشار آن نامنظم صورت گرفته، گاه از حجم کاسته شده، کاغذ کاهی به کار برده شده، نشریه صحافی نگردیده و تصویری درج نشده است. همچنین در سال ۱۳۳۴ ش و مدتی پس از آن (بر اثر تحریکات فلسفی) حجم کاهش یافته و تکثیر به وسیله پلی کپی الکلی صورت گرفته و در آخرین سالهای نشر مجدداً با حجم کمتر، متن بی تصویر و جلد کاغذی تهیه شده است.

در این نشریه، تعداد و تنوع اخبار امری ایران و جهان نشان دهنده این است که «اخبار امری» به عنوان تنها مجموعه خبری (امری) توانسته وظیفه اصلی اش را ایفا نماید و مسئولین توانسته‌اند اسباب از دیاد اطلاعات، سرور و شوق، امیدواری به آینده و اتحاد و تشویق احتباء را فراهم آورند که همه در ردیف اهداف بوده‌اند. البته مجله آنطور که باید حاوی اخبار امری ایران نیست و بنظر می‌رسد این ضعف متوجه مسئولین تهیه و ارسال شرح اقدامات محافل بوده است. به هر حال اخبار نسبت به ستونهای ثابت بیشتر از ۳۷٪ و نسبت به کل مندرجات، حدود ۳۶٪ را شامل می‌شود.

مجله «اخبار امری» توفیق آن را یافته است که اهداف مجله و نیازهای جامعه را طی قسمتهایی چون ابلاغات و اعلانات، قسمت مهاجرت، آشنایی با آثار امری و سخن ماه (بیان مطالب ضروری روز) تأمین نماید و بالطبع در تقویت روحانی جامعه و افزایش اطلاعات که از جمله اهداف بودند تأثیر بسزایی داشته باشد. درج تلگرافهای حضرت ولی امرالله در آغاز ولایت اهمیت بسیار می‌یابد. آثار و الواح، پیامهای بیت‌العدل، امر بهایی از دیدگاه غیربهایان، نامه‌های مهاجرین، قسمت تبلیغی، تقویم نقشه، مطالب تاریخی و نیز مقالات و نوشته‌هایی با موضوعات مختلف از دیگر مطالب مهم مجله بوده‌اند که دائماً یا مقطعی به درج رسیده‌اند.

نبود همکاری کافی محافل و تشکیلات در تهیه مطالب و انواع مشکلات داخلی و خارجی در دوران انتشار گریبانگیر مسئولین بود. بنا بر این نشریه با وجود ضعفهایش بطور کلی چه در ظاهر و چه در مندرجات راه تکامل را پیموده، ولی نمی‌توان ادعا کرد که تقریباً پس از دهه چهارم انتشار آن تکاملی صورت گرفته باشد. به هر حال مقالات و نوشته‌های مجله از لحاظ کیفی در سطح متوسط و گاه مطلوبند و در واقع، اغلب در خور

زمان خویش هستند.

۲- نشریه آهنگ بدیع

پس از اینکه لجنه جوانان بهایی بنا به فرموده حضرت ولی امرالله ایجاد و قیام عاشقانه جوانان را هدف خویش قرار داد، مشروعات مهمی از جمله مجله «آهنگ بدیع» را به عنوان نشریه محلی جوانان بهایی طهران در سال ۱۳۲۴ ه. ش/ ۱۹۴۵ م منتشر نمود. این مجله بزودی در اواخر سال اول نشر به تمام جوانان بهایی ایران اختصاص یافت.

در اوایل دهمین سال انتشار مصادف با ۱۳۳۴ ه. ش/ ۱۹۵۵ م چاپ مجله متوقف گردید و پس از گذشت مدتی حدود ۵ سال تعطیلی به عنوان یک نشریه ملی برای عموم احباء انتشار یافت. در بیستمین سال، صفحاتی از مجله به نوجوانان اختصاص یافت که قرار بود پس از چند سال مستقلاً بچاپ رسد ولی ۹ سال پس از افتتاح به قسمت «جوانان و نوجوانان» تبدیل شد. به هر حال «آهنگ بدیع» در اواخر سی و دومین سال در ۱۳۵۶ ه. ش/ ۱۹۷۸ م توقیف و بعد از دو سال و اندی در اردیبهشت ۱۳۵۹ دوباره منتشر و بالاخره در تیر ۱۳۵۹ بکلی تعطیل شد.

این نشریه از نظر ظاهر و مندرجات و همچنین در مراحل تهیه و توزیع در طول ۳۵ سال انتشار (البته ۲۹ سال همراه با ۶ سال وقفه) دچار تغییراتی گردید. در ویژگیهای ظاهری تغییرات اساسی صورت نگرفته است. از آغاز، جلد مجله، کاغذی و پس از چند شماره به عکسهای امری ذیقیمتی مصور گردیده و پس از گذشت دورانی طولانی بتدریج نقاشی و طرحها غالب شده و جای عکسها را گرفته اند. عکسهای متن از ابتدا تا انتهای انتشار بچاپ رسیده اند. حجم کلیه تک شماره ها بین ۲۰ - ۴۵ و تلفیقی ها بین ۲۰ - ۲۰۵ صفحه متغیر است و همچنین فاصله انتشار بین یک یا دو ماه شمسی و یا یک ماه بیانی متغیر بوده است.

و اما در باره مندرجات: آثار و الواح، اشعار، اخبار امری، مصاحبه (با احباء)، نامه های مهاجرین، قسمت مهاجرت، معرفی کتاب و درج صفحاتی از کتب امری از ستونهای ثابت و مهمند و سه ستون اول در تمام دوران انتشار یافت می شوند. جدول و مسابقه از ستونهای ثابتی بودند که در مقاطعی مطمع نظر قرار گرفته اند. قسمتهای ادبی هنگامی بیشتر جلوه می یابند که یکی از وظایف مجله، معرفی و توسعه ادبیات بهایی ذکر

گردید. در «آهنگ بدیع» علاوه بر اشعار، مقالاتی در زمینه ادبیات موجود است که معدود ولی ارزشمند می باشد. نامه ها و عکسهای تاریخی از قسمتهای امری ارزشمند و ماندنی اند. پیامهای بیت العدل، صفحه ارتباط با مسؤولین و جواب به سؤالات نیز از ستونهای ثابت هستند. همچنین مطالب دیگری هم در مقاطع کوتاه زمانی درج می گردیده اند که در جای خود مفید بوده اند. مقالات و نوشته های دیگر مجله، تقریباً نیمی از مندرجات را دربر گرفته اند. خواننده مجله بخوبی وجود مطالب متعدد تاریخی را حس می نماید و از توفیق مسؤولین که خود را موظف به ضبط وقایع تاریخی دانسته بودند، اطمینان حاصل می نماید. به هر حال «آهنگ بدیع» علاوه بر داشتن هدف کلی و روشن نمودن زوایای تاریک تاریخی، عبرت خوانندگان و افزایش شور و شوق آنان را در نظر داشته است. مقالات و مطالبی با موضوعات «اصول اعتقادی و تعالیم دیانت بهایی»، وظایف احباء و جامعه، اخلاق و حیات بهایی، نظم بدیع و اداری، احکام، معرفی آثار مبارک، روان شناسی و تعلیم و تربیت و چند موضوع دیگر موجودند که بنوبه خود از ارزش تحقیقی و یادآوری جامعه برخوردارند. و اما قسمتهای «نوجوانان» و «جوانان و نوجوانان»، بسیاری از مطالب این دو بخش با بخش عمومی «آهنگ بدیع» مشابه اند و معدودی هم خاص این قسمتها هستند.

بطور کلی مندرجات نشریه دارای تنوع فراوان و گاه منحصر به فرد (از جنبه تاریخی) هستند و اغلب از ارزش تحقیق و تتبع برخوردارند و همین ویژگی سبب شده است که لجنه ملی آهنگ بدیع، آن را نشریه روحانی نیمه پژوهشی بخواند. مندرجات از لحاظ کمی و کیفی از ابتدا قابل توجه اند و تدریجاً به نحو مطلوب تر و سطح بالاتر ارائه شده اند.

از جمله اهداف مورد نظر، تشویق احباء به مطالعه و افزایش معلومات و تعمیم معارف امری و غیر امری، تسهیل تبادل افکار و اطلاعات، تقویت بنیه روحانی جوانان و ایجاد ارتباط نزدیکتر بین افراد جامعه بوده که به نظر می رسد این نشریه در جهت تأمین آنها پیش رفته است. خادمین مجله بر نوشتن مقالات و مطالب و پرورش استعداد محققان و ادیبان تاکید داشتند.

نقاط قوت «آهنگ بدیع» هنگامی بیشتر مدنظر قرار می گیرد که مشاغل متعدّد کارکنان و خدمتگزاران آن از نظر بگذرد، چنانچه ضعف فرهنگی جامعه و نیز عدم همکاری لازم برای تهیه مطالب در سالهای انتشار و انواع مشکلات دیگر با مسؤولین همراه بود.

۲- نشریهٔ لجنهٔ ملی ترقی نسوان (ترانهٔ امید)

اولین نشریهٔ لجنهٔ ملی ترقی نسوان در مهر ۱۳۲۷ ه. ش/ ۱۹۴۸ م مخصوص نسوان بهایی ایران طبق مصوبهٔ نقشه چهار ساله منتشر گردید و در آغاز سؤمین سال انتشار با عنوان «ترانهٔ امید» در دسترس خوانندگان قرار گرفت. در آغاز سال ۱۳۳۳ ه. ش/ ۱۹۵۴ م نشر این مجله متوقف گردید و در اواخر دوران تعطیل - که حدود دو دهه بطول انجامید - به مدت چهار سال نشریه ای جایگزین به نام پروگرام احتفالات اماءالرحمن، برای اجراء در احتفالات مزبور تهیه و توزیع شد. در تیر ۱۳۵۲ ه. ش/ ۱۹۷۳ م «ترانهٔ امید» با تغییراتی در ظاهر و محتوا و برای عموم افراد و خانواده‌های بهایی مجدداً انتشار یافت. این نشریه که سابقاً هر دو ماه شمسی منتشر می گردید، هر دو ماه بیانی ارائه شد و بالاخره آخرین مجله که مربوط به ماههای آذر تا اسفند ۱۳۵۶ ه. ش/ ۱۹۷۷ م است در سال ۱۳۵۷ ه. ش منتشر و تعطیل گردید. ضمناً مسؤولین مجله در طول دوران انتشار تغییر کرده‌اند. این نشریه در آغاز بی طرح و تصویر ولی با تغییر نام به «ترانهٔ امید» اغلب مصوّر و با قطع بزرگتر ارائه می گردید. سپس با تغییر اسم به «پروگرام احتفالات اماءالرحمن» با قطعات کوچکتر، صفحات بیشتر و متن بی تصویر تهیه شد و بالاخره در دورهٔ انتشار جدید - از سال ۲۶ تا ۳۰ نشر - «ترانهٔ امید» با ظاهری زیبا، جلد مزین به طرح، نقاشی و عکس، متن مصوّر، قطع بزرگتر و حجم قابل توجه منتشر شد. به هر ترتیب مجلات تک شماره بین ۵۰ - ۱۰ و تلفیقی ها بین ۸۵ - ۵۵ صفحه هستند.

در مندرجات سالهای اولیه (تا بیست و پنجم) که مخصوص نسوان تهیه می شد، ستونهای ثابتی به موضوعات آثار مبارکه، اخبار (اغلب مرتبط با زنان بهایی)، اشعار، اطلاعات علمی و بهداشتی، آداب معاشرت، خانه‌داری، طبخ، معرفی کتاب، مشاهیر زنان، نامه‌ها، دانستیها و مسابقه و قسمت تاریخی اختصاص داده شده و در سایر

مندرجات، مقاله‌ها و نوشته‌هایی با موضوعات تاریخی (اکثر آدر باره زنان بهایی)، اخلاق و حیات بهایی، تعلیم و تربیت و روان‌شناسی، وظایف اجتهاد و جامعه، نظم بدیع و اداری، احکام، اصول اعتقادی و تعالیم دیانت بهایی و چند موضوع دیگر ارائه شده‌اند. مطالب مجله ساده و گاه مختصر است، اما درج آنها با توجه به سطح علمی و فرهنگی آن روز ضروری بنظر می‌رسد، چنانچه ارتقاء نسبی سطح مطلوب در «پروگرام احتفالات اماء الرحمن» که در سالهای بعد منتشر شده محسوس است. به هر حال تدریجاً تنوع و تعدد مندرجات رو به فزونی گذارده است.

تهیه کنندگان مجله زنان بهایی را به نگارش مطالب تشویق می‌کردند. حدود ۷۱٪ تهیه کنندگان مطالب را زنان و بیش از ۲۹٪ آنها را مردان بهایی تشکیل داده بودند که خود دال بر پرورش قوای نویسندگی و فکری زنان است. لجنه ملی ترقی نسوان اظهار کرده بود چاپ نشریه (در کنار سایر اقدامات) در پیشرفت زنان تأثیر زیادی داشته است.

در نشریات «ترانه امید» سالهای ۲۶ تا ۳۰ نشر که برای عموم افراد و خانواده‌های بهایی منتشر می‌گردید، مقالات و مندرجات رنگ تحقیق و تتبع به خود گرفته‌اند و مندرجات با کیفیت بسیار مطلوب و متمایز از ادوار قبل ارائه شده‌اند. اخبار، مصاحبه، الواح و آثار، پیامهای بیت‌العدل، اشعار، صفحه ارتباط با خوانندگان، نامه‌ها، قسمت تربیتی و چند مطلب دیگر و نیز مقالات و نوشته‌هایی با موضوعات تاریخی، روان‌شناسی و تعلیم و تربیت، ادبی و هنری، اخلاق و حیات بهایی، وظایف اجتهاد و جامعه، احکام، اصول اعتقادی و تعالیم دیانت بهایی و چند موضوع دیگر از مندرجات مهم این دوره‌اند.

مجموع مندرجات نام برده را باید با هدف اصلی این دوره یعنی ترویج و تعمیم اصول حیات بهایی، استقرار آن در جامعه و تفهیم امر مبارک در نظر گرفت و به این ترتیب می‌توان گفت همه مطالب در تأمین اهداف تأثیر قطعی داشته‌اند. به هر حال با عمومیت یافتن نشریه، حدود ۳۷٪ تهیه کنندگان مطالب مجله را زنان بهایی و بیش از ۶۳٪ آنها را مردان جامعه تشکیل داده‌اند.

۴ - سالنامه جوانان بهایی ایران

اولین «سالنامه» در سال ۱۳۲۸ ه. ش و آخرین آن در ۱۳۴۷ منتشر شد. مجموعه سالنامه‌ها هفت جلد می‌باشد که نشر آنها در سال ۱۳۴۷ بکلی تعطیل شد. در طی این سالها بنظر نمی‌رسد در عناوین لجنت مسؤول سالنامه تغییر قابل توجهی رخ داده باشد.

سالنامه‌ها که گاه با جلد ساده و گاه مصور ارائه گردیده‌اند از همان آغاز با ظاهری مرتب بچاپ رسیده‌اند. حجم آنها بین ۳۶۰ - ۱۹۰ صفحه است و عکسهای متعدّد جلدهای ششم و هفتم، آنها را از سایر جلدها (که آنها هم مصورند) متمایز کرده‌اند.

ستونهای ثابت که حدود ۷۲٪ مطالب «سالنامه» را تشکیل می‌دهند شامل آثار مبارکه، پیامهای بیت‌العدل، اخبار و گزارشها و اشعار هستند. اخبار بیش از ۷۷٪ ستونهای ثابت و بیش از ۵۵٪ مجموع مطالب را به خود اختصاص داده است و لجنة جوانان بهایی به هدف اصلی خود یعنی درج اقدامات و فعالیتهای جوانان و معرفی مشروعات ایشان عنایت داشته است. البته میزان درج اخبار در جلدهای مختلف تفاوت بسیار دارد. در میان مقالات و نوشته‌ها که بیشتر در جهت هدف فرعی یعنی ازدیاد معلومات جوانان بچاپ رسیده، موضوعات تاریخی، اخلاق و حیات بهایی، اصول اعتقادی و تعالیم دیانت بهایی، نظم بدیع و اداری، معرفی آثار مبارکه، قسمت علمی و چند موضوع دیگر بچشم می‌خورد.

مندرجات «سالنامه» بتدریج دارای کیفیت مطلوب تری شده‌اند. سالنامه‌ها نمونه‌های از فعالیتها و اقدامات لجنة جوانان بهایی ایران و تشکیلات جوانان سراسر ایران هستند که از جامعه جوان به‌یادگار مانده‌اند و با توجه به نقایص و مخصوصاً وقفه‌هایی در انتشارشان نمی‌توان آنها را نشان‌دهنده میزان و نحوه فعالیتهای جوانان بهایی ایران و معرفی مشروعات مربوط به آنها چنان که هدف انتشار بوده، دانست.

۵ - نشریه «ورقا»

«ورقا» در بهمن ۱۳۴۹ / ۱۹۷۱ م تأسیس شد و در طول ۵ دوره انتشار تا اواخر سال ۱۳۵۶ ه. ش یا اوایل ۱۳۵۷ / ۱۹۷۸ م هر ماه شمسی توسط لجنة (ملی) نشریه نونهالان بهایی منتشر گردید. با توجه به ارسال کنندگان نامه‌ها و مطالب که شامل گروه سنی ۳ تا ۱۵ ساله بودند نمی‌توان گروه سنی کاملاً مشخصی از کودکان یا نوجوانان را به‌عنوان

مخاطبین در نظر گرفت، اما این نشریه به نام نونهالان بهایی انتشار می یافته است.

«ورقا» با صفحات رنگارنگ، نقاشیهای متنوع در متن و جلد ارائه گردیده است (درج عکسهای متن نیز از سال دوم آغاز شده است). حجم «ورقا» بین ۴۵ - ۲۵ صفحه متغیر می باشد. با وجود نادیده گرفتن تصاویر تخیلی در جلد نشریه و جای خالی چاپ رنگی کلمات و نوشته ها در بسیاری از شماره ها، روی هم رفته ویژگیهای ظاهری نشریه به نوعی جلوه گری می کنند که انگیزه خوانندگان را برمی انگیزخته است. مخصوصاً که رنگهای متنوع صفحات، نوع چاپ خطوط و نقاشی ها بسیار مناسبند.

علاوه بر درج الواح و مناجاتهای بسیار مناسب در هر شماره، نامه های ورقا که در آن شخصیت ورقا (کبوتر بهایی که مقصود از آن روح بهایی است) و سایر شخصیتهای مجله مطرح شده اند، به درج رسیده اند. ابعاد شخصیت «ورقا» باعث می شود که او واقعی و در عین حال نمونه فرد بهایی جلوه کند. شخصیتها شامل کودکان و حیوانات می شوند. در مجموع نامه ها نه تنها کودکان را به مجله علاقه مند می کند بلکه «ورقا» در انجام رسالتش یعنی انتقال روحیه بهایی توفیق بسیار یافته است. قصه ها و داستانها از ارکان اصلی نشریه هستند و بیش از ۴۵٪ مطالب ثابت و حدود ۴۲٪ کل مطالب را به خود اختصاص داده اند و علاوه بر تعداد چشمگیر از تنوع بسیار برخوردارند. مطالب علمی، چه از لحاظ تعداد و چه نحوه ارائه قابل توجهند. تنوع و سادگی این مطالب، مسئولین مجله را در جهت تأمین اهدافشان یعنی ارضای حس کنجکاوی، ارائه جواب به سؤالات و فعال کردن ذهن کودکان یاری نموده است. صفحه ارتباط مسئولین مجله با کودکان اهداف مورد نظر را یعنی ارتباط صمیمانه و همفکری با مسئولین را تأمین نموده است. در «ورقا» به معرفی کتابهای غیرامری و کاردستی نیز پرداخته شده است. همچنین در مقاطعی به نقاشی، خط، شعر، اخبار، شوخی و معما و بازی توجه شده است و متأسفانه آنچنانکه باید این چند قسمت و مخصوصاً شعر در مجله مطمح نظر قرار نگرفته است. برخلاف اینها به مسابقه اهمیت بسیاری داده شده که با نحوه صحیح و قابل تقدیر برگزاری آنها به رشد شخصیت و استعداد های کودکان توجه زیادی مبذول گردیده است. آثار ارسالی کودکان و نوجوانان بیش از ۷٪ مطالب ثابت و در مجموع ۱۴٪ کل

مطالب را اشغال کرده‌اند و این نشانه‌ارج گذاردن به آثار مخاطبان بوده است. همچنین چند مطلب و مقاله با موضوعات تاریخی، اصول اعتقادی و تعالیم دینانته بهایی، نظم بدیع و اداری و چند مطلب دیگر بنحو جالبی ارائه شده‌اند. مطالب مربوط به نویسندگی، موسیقی و نقاشی نیز از اهمیت خاصی برخوردارند.

بطور کلی مندرجات مجله به مرور زمان تغییر و تکامل نسبی یافته‌اند، ولی از همان آغاز مطالب به نحوی گرد هم آمده‌اند که انواع نیازهای کودکان را تأمین نموده‌اند. از درج قسمتهای مهم و جالبی صرف نظر شده و قسمتهای مهم و جالب دیگری به درج رسیده‌اند و در مجموع شاید بتوان گفت که به مرور برخی مطالب سنگین تر جایگزین باره‌ای مطالب تفریحی و ساده‌تر شده‌اند.

خادمین «ورقا» در دوران انتشار همواره با تهیه مطالبی مفید و با پیگیری و تذکر نکته‌های گفتنی که لازمه این گروه سنی است، با وجود مشکلات موجود جهت اهداف خویش گام برداشتند و کودکان و نوجوانان را به مطالعه و تفکر، و وسعت بینش، تحقیق، فعالیت و حیات بهایی دعوت نمودند.

۶ - نشریه محفل روحانی ملی بهائیان ایران

از فروردین ۱۳۵۸ / ۱۹۷۹ م تا اردیبهشت همین سال چهار شماره از این نشریه با فواصل ۱۲ الی ۱۶ روز با ظاهر بسیار ساده و مندرجات مختصر در اوضاع نامساعد ایران منتشر شد. این نشریه بدون تصویر و در ۱۰ - ۵ صفحه ارائه گردید که مطالب عمده آن شامل آثار مبارکه، اخبار امری و ابلاغات محفل روحانی ملی می‌شود.

نشریات محلی

۱ - نشریه محفل روحانی بهائیان طهران

اولین شماره آن در خرداد ۱۳۲۴ / ۱۹۴۵ م مخصوص بهائیان طهران و نقاط تابعه منتشر و تا سه سال به صورت هفتگی ارائه شد و پس از مدتی که انتشار در یک ماه بیانی و سپس شش ماهی صورت گرفت، قید هفتگی از آن برداشته شد. چاپ این نشریه از بهمن ۱۳۳۳ متوقف و بعد از گذشت سیزده سال و نیم در مهر ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸ م مجدداً با فاصله

یک ماه بیانی توزیع گردید و نهایتاً در اواخر سال ۱۳۵۸ ه. ش / ۱۹۷۹ م تعطیل شد. مسؤول «نشریه محفل روحانی بهائیان طهران» محفل مزبور و مسؤول تکثیر آن «لجنه نشر آثار امری» بوده است.

در سالهای اول تا دهم انتشار و نیز سال اول دوره جدید تغییر چشمگیری در ظاهر نشریه صورت نگرفته اما از سومین سال دوره جدید تا انتهای نشر ویژگیهای ظاهری بکلی تغییر کرده، چنانچه در قطع کوچک به صورت بروشور، با صفحات رنگارنگ و مطالب مختصری ارائه شده است.

آثار و الواح، تلگرافهای حضرت ولی امرالله، اعلانات، ابلاغات محافل روحانی و لجنات، اخبار امری و مقالات و نوشته‌هایی با موضوعات مختلف از مهمترین مندرجات آن نشریه هستند که همه در جهت اهداف انتشار به درج رسیده‌اند.

۲ - سایر نشریات محلی

علاوه بر «نشریه محفل روحانی طهران» متجاوز از بیست نشریه در نقاط مختلف ایران تهیه و توزیع می‌شد که اغلب مخصوص جوانان بود و توسط ایشان منتشر می‌گردید و طبیعتاً رشد استعداد و خلاقیت جوانان را به دنبال داشت. نشریه «بهائیت و اسپرانتو» که به تصویب حضرت ولی امرالله رسیده بود و هر دو ماه یکبار در چهار صفحه در کرمانشاه طبع و در اطراف و اکناف جهان توزیع می‌گردید از مهمترین نشریات محلی است. نشریه مزبور با هدف تدریس زبان اسپرانتو در سال ۱۳۰۵ ه. ش / ۱۹۲۶ م انتشار یافت. به هر حال از نشریات محلی اطلاعات پراکنده‌ای موجود است که از طریق مشاهده چند عدد از آنها و یا از توضیحات مربوط به اغلب آنها در نشریات دیگر به دست آمده‌اند.

نتیجه

با وجود اینکه در ایران نشریات ملی امری معدودی منتشر شده است، ولی مخاطبان آنها اقشار مختلف جامعه یعنی عموم احباء، زنان، جوانان، نوجوانان و کودکان بودند. البته هر یک از نشریات در مقطع زمانی خاصی به وجود آمده و مخاطبان بعضی

در دوران انتشار تغییر نموده‌اند.

نکته جالب توجه تاریخ تأسیس بی در پی چهار نشریه امری - کلاشش نشریه مهم منتشر شده - می باشد. چنانچه نشریات «آهنگ بدیع»، «نشریه محفل روحانی بهائیان طهران»، «نشریه ترقی نسوان» (ترانه امید) و «سالنامه جوانان بهایی ایران» در طول ۵ سال از سنال ۱۳۲۴ ه. ش/ ۱۹۴۵ م تا ۱۳۲۸ ایجاد و منتشر گردیده‌اند. در این میان «اخبار امری» چه از لحاظ قدمت و چه دوران طولانی انتشار جایگاه ویژه‌ای را داراست. ضمناً نشر متجاوز از بیست نشریه محلی توسط جوانان شهرستانهای مختلف قابل توجه است.

اهمیت نشریات امری در توفیقات مبارک حضرت ولی امرالله و پیامهای معهد تصریح گردیده است و در آنها اصول و موازینی راجع به اهداف، مندرجات، نقش و تأثیر نشریات موجود می باشد. در آثار حضرت ولی امرالله، «نشر آثار الهیه» و مسائل مهم، انتشار اخبار و بشارات امری، درج اقدامات محافل روحانی شرق و غرب و خدمات احتیای ایران و جهان و نیز «بسط مضامین و دلایل علمیه» از جمله مواضیعی هستند که در رابطه با مندرجات نشریات مورد توجه قرار گرفته‌اند. همچنین مجلات امری، «مراپای صافیة تعالیم الهیه و وقایع تاریخیه» تلقی شده‌اند. بیت العدل اعظم نیز درج اخبار و بشارات امری، مخابره و مکاتبه، تعمیم معارف امری، تقویت بنیه روحانی نونهالان و جوانان، ایجاد علاقه در اجتهاء نسبت به پیشرفت امر و امیدوار نمودن آنان به آینده امر و آگاهی اجتهاء از نظرات، طرحها و نقشه‌های محفل روحانی ملی و آمال و اهداف جامعه را از تأثیرات و اهداف نشریات ذکر نموده و مجلات خبری را بهترین وسیله ارتباط بین اجتهاء و محافل دانسته‌اند. خادمین نشریات نیز اهداف و موازین متعددی را در نظر داشته‌اند که علاوه بر موارد یادشده، امور دیگری را در راستای رشد استعدادهای انسانی و روحانی نیز دربر گرفته‌اند. این نکته بدیهی است که برخی از موارد یادشده جنبه عمومی دارند و بعضی به نشریات خاصی مربوط می شوند. به هر حال مندرجات و مطالب نشریات، میزان توجه به اهداف و جهت امور را نشان می دهند.

مطالب و موضوعات متعددی که اغلب امری هستند در چند نشریه یا اکثر

نشریات به چاپ رسیده‌اند. با این وجود هر یک از نشریات دارای مندرجات خاصی هستند که آنها را منحصر به فرد می‌نماید. مندرجات «اخبار امری» بیشتر جنبه خبری دارند و حاوی ابلاغات و اعلانات محفل روحانی ملی‌اند. «آهنگ بدیع» دارای مقالات و مطالب بسیاری است که جنبه تحقیقی دارند. در سالهای آغازین انتشار «نشریه ترقی نسوان» (ترانه امید) مندرجات ساده و متناسب با زنان آن دوره هستند، در حالی که پس از عمومی شدن نشریه، مطالب رنگ تحقیقی به خود گرفته‌اند. در «سالنامه جوانان بهایی ایران» موضوعات خبری و گزارشهای فراوانی به چشم می‌خورد. در «ورقا» داستانهای امری و غیر امری و نامه‌ها (سرمقاله‌ها) جلب نظر می‌کند. در باره نشریه محفل روحانی ملی به علت نشر چند شماره مطلب خاصی را نمی‌توان ایراد نمود. در سالهای اولیه «نشریه محفل روحانی بهائیان طهران» شاهد درج تلگرافهای متعددی از حضرت ولی امرالله هستیم و در کل دوران نشر اخبار و ابلاغات محافل یافت می‌شود. ضمناً در ضمن آثار و الواح نشریات، بندرت آثار حضرت اعلی درج گردیده است.

با نگاهی کلی به مندرجات نشریات می‌توان گفت که تدریجاً تکامل یافته و از کیفیت بهتری برخوردار شده‌اند. مخصوصاً روند تکامل در دوره جدید «ترانه امید» و دهه‌های اولیه «اخبار امری» بنحو بارزی محسوس است. با وجود ضعفها و نقایص موجود (مانند درج تعداد کمتری از اخبار امری ایران نسبت به اخبار خارجی در نشریه اخبار امری) محتوای نشریات با اهداف و موازین مورد نظر مسئولین نشر و در نتیجه با موازین امری هماهنگی و مطابقت دارند.

در ویژگیهای ظاهری و شکل اغلب نشریات تغییرات قابل توجهی صورت گرفته و حتی گاه شکل سابق عوض شده است که در «اخبار امری»، «ترانه امید»، «نشریه محفل روحانی بهائیان طهران» این تغییر بارزتر می‌باشد. هر چند که هر تغییری لزوماً به کیفیت و زیبایی نشریات نیفزوده بلکه گاهی سبب تنزل آنها شده است. اما کلاً می‌توان روند تکامل در ظاهر را نیز احساس نمود.

هیأت‌های مسؤول تهیه و انتشار و خادمین اغلب نشریات کمابیش تغییر کرده‌اند، مخصوصاً در «اخبار امری»، «آهنگ بدیع» و «ترانه امید» که با عناوین گوناگون روبرو

می شویم. مسئولین نظارت و تحریر نشریات سبب تمایز مسئولین نشریاتند، زیرا در بسیاری اوقات هیأت‌های مسئول تکثیر و توزیع، برای نشریات مختلفی خدمت می کرده‌اند.

در بررسی نشریات و قضاوت در باره چگونگی آنها به هیچ وجه نباید از بررسی مشکلات غفلت نمود، زیرا تأثیر متقابل تضییقات و مشکلات در امور نشریات بخوبی محسوس است. به هر حال مسئولین با مشکلات داخلی و خارجی در تمام دوران انتشار گاه با شدت بیشتر و گاه کمتر روبرو بودند.

عدم امکانات کافی، ممنوعیت چاپ، مخارج سنگین، کمبود بودجه، عدم پرداخت به موقع و جوهر اشتراک، فقدان سیستم مرتب توزیع و مؤسسه مطبوعاتی، محدودیت در مراحل تصویب، نبود همکاری کافی در تهیه مطالب (توسط احباء)، ضعف فرهنگی جامعه و بالاخره مشکل تأخیر در توزیع و انتشار که معلول عوامل دیگر بود و همچنین تضییقات و فشارهای وارده بر جامعه بهایی همه از مشکلاتی بودند که گریبانگیر مسئولین نشریات بودند. اوج تضییقات در سال ۱۳۳۴ ه. ش بود و به همین جهت قریب این سال یا در همین سال نشریات بکلی تعطیل و توقیف شدند و در طول چهار سال نشریاتی جایگزین «اخبار امری» منتشر گردید و دوران تعطیل نشریات از ۵ الی ۲۰ سال بطول انجامید. و از آن شدیدتر سال ۱۳۵۷ یا قبل و بعد از آن که تعطیل کلیه نشریات را در پی داشت.

با عنایت به موانع و مشکلات موجود، ادامه انتشار نیز امری فوق العاده جلوه می کند، در حالیکه شاهد روند تکاملی نشریات و مضاف بر آن فعالیت‌های خارج از دایره انتشار توسط مسئولین نشر هستیم (مانند برگزاری جشنها، تشکیل انجمن نویسندگان، تأسیس کتابخانه کودکان و ...).

نشریات «اخبار امری»، «آهنگ بدیع» و «نشریه محفل روحانی بهائیان طهران» از نظر عنایت حضرت ولی امرالله گذشته و کلیه نشریات مورد توجه بیت العدل اعظم قرار گرفته‌اند. در توفیقات مبارکه، مرقومه هیأت ایادی و پیامهای بیت العدل، ایجاد ارتباط بین شرق و غرب و نقاط امری، تشویق و تعلیم احباء، استبشار و ایجاد سرور و شور و

انتشار افکار و هدایت بشر از جمله آثار انتشار نشریات مزبور ذکر گردیده است. این نکته بارز است که مجموعه نشریات علاوه بر تأثیرات گوناگون، دائرةالمعارفهای امری و مرایای اندیشه بهایی، گوشه‌هایی از تاریخ امر، نشانگر میزان و نحوه اقدامات و منعکس کننده فرهنگ و تکامل امور جامعه و احبّاء و مرجعی تاریخی هستند.

سکولاریزاسیون، سکولاریزم و امر بهایی کاوه کنعانی

چکیده: هدف از این مطالعه، بررسی نظر امر بهایی در مورد دو مقوله سکولاریزاسیون، سکولاریزم بوده است. نویسنده با روشی کتابخانه‌ای به مطالعه مناسبات دین و دنیا در تاریخ مسیحیت پرداخته و مراحل سکولاریزاسیون مسیحیت و تاریخچه پیدایش اندیشه‌های سکولاریستی را بررسی نموده است. نگارنده معتقد است که جبهه‌گیری نامناسب نهادهای دینی در مقابل دنیا و دو چهره‌بارز آن یعنی سیاست و عقلانیت عامل اصلی سکولاریزاسیون مسیحیت بوده است. دیانت بهایی توانسته با شکل دادن روابط قانونمند بین حوزه دین و عقلانیت و حوزه دین و سیاست بر مشکلات پدید آمده در تئولوژی مسیحی فائق آید. سکولاریزاسیون روندی عام است که گریبان تمام ادیان را گرفته و خواهد گرفت؛ به تعبیر دیگر، در مراحل تحول ادیان، مرحله پاییز و زمستان است. تمام ادیان سیر جبری انحطاط را طی خواهند کرد.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که به وضوح نقش دین در عرصه حیات اجتماعی انسان کم شده است. شاخصهای این امر را می‌توان در سیاست، اخلاق، تعلیم و تربیت، علم و ... مشاهده نمود. سکولاریزاسیون و سکولاریزم به شرحی که خواهد آمد، رابطه مستقیم با مفهوم منزوی شدن دین دارد. هدف از این مقاله، بررسی مناسبات دین و دنیا - آنچه تا کنون بوده و آنچه باید باشد - بوده است. انگیزه مؤلف در پرداختن به این موضوع، تلاش برای تغییر الگوی (paradigm) تحقیقاتی مؤسسه معارف عالی بوده است. نگارنده که تحقیقات تاریخی و مطالعات عرفانی را برای شرایط حال حاضر عالم انسانی در درجه دوم اهمیت می‌داند، تلاش می‌کند با ارائه دیدگاهی فلسفی - جامعه‌شناختی، به مسائل فکری روز، پاسخ دهد و امیدوار است مؤسسه معارف بتواند با مدیریت تحقیقات و رسالات پایانی فارغ التحصیلان، آنها را در جهت نیازهای روز سوق دهد و انگیزه لازم را برای دانشجویان و علمای بهایی در ایران ایجاد کند تا از لاک تحقیقات تاریخی - عرفانی که سابقه‌ای صد ساله دارد بیرون آیند و به الگوی (پارادایم)

جدید گرایش یابند. به دلیل جدید بودن این بحث در فضای فکری ایران بنظر می رسد تاکنون تحقیقی میان علمای بهایی فارسی زبان در این خصوص صورت نگرفته باشد.

سکولاریزاسیون که نظریه‌ای در جامعه‌شناسی دین است، عمدتاً به مراحل اشاره می کند که طی آن دین جایگاه خود را در عرصه حیات اجتماعی از دست می دهد و به امری خصوصی، درونی و شخصی تبدیل می شود. جامعه‌شناسان دین نقطه نهایت این تحوّل را به صورت‌های گوناگونی ترسیم کرده‌اند: از نابودی کامل پدیده دین تا کارکردی شدن و محدود شدن نقش دین در جامعه. «سکولاریزم» یک ایدئولوژی است که تلاش می کند این سیر طبیعی تحوّل را تسریع کند و نقش اجتماعی دین را از او بگیرد. سکولاریستها دین را مانع توسعه سیاسی و اقتصادی کشورهای توسعه نیافته جهان سوم می دانند.

واژه «سکولار» از ریشه یونانی «سکولاریس و سکولوم» گرفته شده که به معنای «زمان، عهد و دوره‌ای که در آن زندگی می کنیم»، اطلاق شده است. (۱) پس از آن، این واژه در مکالمات قرون وسطائی به شکل «روحانی سکولار»، استفاده شد و مقصود از آن اشاره به روحانیونی بود که خارج از قید و بند صومعه‌ها زندگی می کردند در مقابل کشیشانی که از «رگولا» تبعیت می نمودند. (۲) سپس این واژه در سال ۱۶۴۸ در معاهده «وستفالی» تکرار شد. تنظیم کنندگان این سند، این واژه را برای اشاره به قلمروهایی به کار بردند که قبلاً در حیطه کنترل پاپ و مقامات کلیسایی بوده و پس از جنگ‌های سی ساله بین دول پروتستان و کاتولیک (۱۶۱۸ - ۱۶۴۸)، تحت کنترل نیروهای دنیوی قرار گرفت. (۳) این روند خلع ید کلیسا از امور دنیوی - که قبلاً متعهد آن بوده است - تا امروز ادامه یافته و دیانت را به شکل نهادی که تنها متولّی ارتباطات فردی و خصوصی انسان با امر قدسی است، در آورده. نهایت این سیر، تبدیل دین به امری درونی و فانتزی است که کارکردهای اجتماعی آن را از او گرفته باشند.

بخشی از کج فهمی ها و سوء تفاهمات سیاسی - فرهنگی بین طیفهای مختلف متفکرین فارسی و عربی زبان، ناشی از این است که این واژه با سیستم معنی شناختی غربی اش وارد فضای فکری کشورهای اسلامی نشده است. به همین دلیل معادلهایی که

در زبان فارسی و عربی برای واژه «سکولار» و مشتقات آن برگزیده شده، تمام معانی مندرج در این واژه را انتقال نمی دهد. معادل عربی سکولاریزم، «علمانیت» و معادلهای فارسی آن «دنیاگرایی، عرف گرایی، دنیوی گری، گیتی گرایی» و معادل فارسی سکولاریزاسیون، «دنیوی شدن دین، عرفی شدن دین، گیتیانه شدن و دنیوش» می باشد.

سکولاریزم طیف وسیعی از اندیشه ها را در بر می گیرد. جامعه شناسان واژه های مختلفی برای اشاره به این مفهوم برگزیده اند؛ ماکس وبر از «راز زدایی» (Demystification) و «اسطوره زدایی» (Demythologizing) استفاده می کند و پارسونز از «خصوصی شدن» (Privatization) ^(۴) «نقیب العطاس» از سکولاریزم این معانی را استخراج می کند: رهایی از نظارت و کنترل دین، رها کردن انسان از دریافت های دینی و شبه دینی، فروپاشیدن جهان بینی های شبه اسطوره ای و فوق طبیعی، امانیزم، تقدس زدایی از سیاست و ارزشها. ^(۵) عبدالکریم سروش از تعبیر «علمی شدن تدبیر اجتماع» سخن می گوید (در مقابل دینی بودن تدبیر اجتماع). ^(۶)

سکولاریزم، نام خاص یک جنبش الحادی نیز بوده که در نیمه اول قرن نوزدهم در انگلستان به رهبری جورج یاکوب هولیاک، پا گرفت و در سال ۱۸۴۶ در راه اندازی نشریه 'The reason' مشارکت داشته است. در اوایل دهه هشتم قرن نوزدهم، رهبری آن به دست چارلز برادلاف، افتاد. این جنبش پیرو اهداف مادی سودانگاران بود و در سیاست نیز موضعی رادیکال علیه «دین» اتخاذ کرد. در اوایل قرن بیستم این جنبش بتدریج از میان رفت و در سایر جنبشهای ضد مسیحی منحل شد. ^(۷)

سکولاریزم را از جهتی می توان ایدئولوژی دانست، چون مبانی معرفت شناختی یا اپیستمولوژیک خاصی دارد و تحت تأثیر آن، هستی شناسی، انسان شناسی فلسفی و حتی سیستم اخلاقی - ارزشی مخصوص به خود دارد و به همین سبب، ایدئولوژیهای بنیاد گرای دینی، ایدئولوژی سکولاریزم را رقیب خود می دانند و به مقابله با آن بر می خیزند. البته سکولاریستها بعضاً کارکردهای مفید دین را نفی نمی کنند ولی مخالف دخالت دین و روحانیون در امور اجتماعی هستند.

خصائص جامعه سکولار چیست؟

جامعه سکولار جامعه‌ای است که در آن احکام و دستورات دینی مبنای عمل اجتماعی قرار نمی‌گیرد، همه قواعد اجتماعی مبتنی بر توافق عمومی است، حق و تکلیف، سرشتی بشری و این جهانی دارد نه الهی، مشروعیت مقامات سیاسی از رأی مردم به دست می‌آید و حکام، وصی و جانشین خدا و ظل الله خوانده نمی‌شوند و لذا هیچ مقام سیاسی، فراتر از قانون نیست، همه مسئولین سیاسی باید در معرض نقد شهروندان و کارشناسان قرار گیرند.

در جامعه سکولار حکومت مسؤول این نیست که مردم را به راه خاصی هدایت کند، بلکه فقط حافظ آزادی مردم است تا بر مبنای این آزادی، افراد هر شیوه‌ای را که برای زندگی می‌پسندند اتخاذ کنند. در چنین جامعه‌ای هیچ اندیشه، منش یا مذهب خاصی مبنای عمل حکومت نیست، تمام مذاهب و ادیان آزادند با شروط خاصی، اعمال مذهبی خود را انجام دهند. افراد می‌توانند در حوزه امور فردی، هر اندیشه‌ای را که مایلند، اتخاذ نمایند اما در حوزه کنشهای اجتماعی خود باید تابع قانون سکولار باشند. سکولاریستها برای این اعتقاد، منطقی دارند؛ به نظر آنها در صورتی که یک تلقی دینی خاص در جامعه حاکمیت یابد، تلاش خواهد کرد تا صورت‌های دیگر اندیشه و اعتقاد دینی را از صحنه بیرون کند و این تک صدایی و مونولوگ، مخالف پلورالیسم پذیرفته شده در دموکراسی غربی است. سیستم آموزش و پرورش جوامع سکولار نیز غیردینی است و در مدارس و دانشگاهها تعلیمات دینی خاصی ارائه نمی‌شود و حتی در برخی از این کشورها، استفاده از سمبل‌های دینی (مانند تسبیح و گردنبند و مقنعه و ...) در مؤسسات آموزش عالی ممنوع است.

حذف و طرد معنا در جامعه سکولار

طرد معنا و ظهور بنیادگرایی مذهبی، دوروی سکه‌ای هستند که جامعه سکولار آن را ایجاد کرده است. کاستوریادیس اندیشمند معاصر یونانی می‌گوید غربیان تلاش کرده‌اند تا اذهان را از قید عقاید دینی و اسطوره‌های آنها برهانند اما در عوض نتوانسته‌اند

چیزی جایگزین آن کنند. لذا در خلاء معانی دینی مؤثر، سکس، آزادیهای مفرط، تفریحات پوچ و تکراری، فردگرایی و لذت‌گرایی و ژورنالیزم رواج یافته است. انسان غربی عملاً کاری جز پول در آوردن و خرج کردن و لذت بردن ندارد و این دور باطل تا آخر عمر تکرار می‌شود. در چنین شرایطی که مردم نمی‌دانند با آزادی چه کار کنند، تجربه آزادی خطرناک می‌شود و مردم برای فرار از آزادی، به دامان توتالیتاریسم پناه می‌برند. بنیادگرایی مذهبی و جنبشهای دینی ارتجاعی نیز در اثر همین خلاء معنا ظهور می‌کنند. (۸)

سکولاریزم و کلام معاصر مسیحی

چون سکولاریزم عرصه را بشدت بر مسیحیت تنگ کرده بود، کلام معاصر مسیحی برای پاسخگویی به شبهات سکولاریزم - که اغلب از کتاب مقدس استخراج می‌شد - به تکاپو افتاد. برخی از متفکرین مسیحی اندیشه‌های سکولار را در کتاب مقدس جستجو کردند و سکولاریزاسیون را نتیجه اجتناب ناپذیر فرایند تاریخی مسیحیت دانستند. برخی دیگر به این نتیجه رسیدند که باید به فهم و تفسیر جدیدی از متون دینی برسند و الهیات مسیحی را منطبق با شرایط جدید نمایند. حاصل کار آنها مسیحیتی شد که شباهتی با مسیحیت سنتی ندارد. آنها از حاصل کار فیلسوفان زبان استفاده کردند و بحث زبان دین را پیش کشیدند و اعلام کردند که زبان فرد متکلم در کتاب مقدس، زبانی سمبلیک است و خدا در کتاب مقدس، قصد نداشته به ما هستی‌شناسی علمی بیاموزد. لذا اگر جهان‌شناسی و انسان‌شناسی اسطوره‌ای کتاب مقدس با جهان‌شناسی و انسان‌شناسی علمی تناقض دارد، نباید از این امر وحشت کنیم بلکه باید قرائت و تفسیر خود را از کتاب مقدس اصلاح نماییم. (۹)

عده‌ای دیگر گفتند چون تئولوژی مسیحی در صدر مسیحیت به وسیله آباء کلیسا بر مبنای فرهنگ یونانی بنا شده، برای نجات مسیحیت از رخنه‌ای که امروزه در اندیشه‌های کلاسیک یونان پدید آمده باید الهیات مسیحی را «یونانی‌زدایی» (Dehellenization) (۱۰) کنیم. دغدغه اصلی کلام مسیحی در قبال سکولاریزم، پاسخ به شبهات سکولاریزم در خصوص تضاد الهیات مسیحی با علم و عقل بود، از جمله

خلقت جهان و خلقت انسان. بالاخره در سال ۱۹۵۰، پاپ پیوس دوازدهم این اعتقاد را که جسم انسان حاصل فرایند تکاملی است، مجاز شمرد اما بر خلقت خاص روح انسان تاکید کرد.

تفاوت سکولاریزاسیون و سکولاریزم

سکولاریزاسیون، پروسه و روندی تاریخی است که طی آن دین، مشارکت و مداخلت خود را در امور اجتماعی از دست می‌دهد. برای مثال تعلیم و تربیت، حکومت و غیره که تحت نظر روحانیون اداره می‌شد بتدریج از نهاد دین تفکیک می‌شود و حوزه مستقلی برای خود ایجاد می‌کند که زیر نظر متخصصین مربوطه قرار می‌گیرد. اما سکولاریزم پروسه نیست، اندیشه است؛ اندیشه‌ای که تلاش می‌کند حوزه امور دنیوی را به اجبار از دست مقامات روحانی خارج کند و به حوزه‌ای تخصصی تبدیل نماید. سکولاریزاسیون از جنس «هست‌ها» است، اما سکولاریزم از جنس «بایدها».

جامعه‌شناسان برداشتهای متعددی از سکولاریزاسیون ارائه کرده‌اند که تمام آنها را با اندکی مسامحه می‌توان در دو دسته جای داد: (۱) سکولاریزاسیون به معنی افول ادیان و زوال حیات اخلاقی دین، (۲) سکولاریزاسیون به معنی تفکیک نهادها و مؤسسات اجتماعی از نهاد دین. برای مثال «الیویه چانن»^(۱۱) که سکولاریزاسیون را جدانگاری دین از سیاست می‌داند، در ذیل تعریف دوم جای می‌گیرد. کنت و اسپنسر که نماینده این دو برداشت مختلف بودند هر دو معتقد بودند که موضع و وزن اجتماعی دین در جامعه ضعیف شده است؛ کنت معتقد بود این روند در نهایت به نابودی کامل دین منجر خواهد شد. بنظر او دین باید کنار برود و نظام عینی شناخت علمی جای آن را بگیرد. اما اسپنسر تضاد علم و دین را نفی می‌کرد و معتقد بود که این دو کامل‌کننده یکدیگرند؛ دین نه تنها از صحنه حیات انسان حذف نمی‌شود بلکه جایگاهی تخصصی تر از قبل را در متن حیات اجتماعی اشغال خواهد کرد.

برای اینکه نظر امر بهایی را در باره سکولاریزم و سکولاریزاسیون بدانیم، باید شیوه تعامل دیانت بهایی با دو حوزه اصلی «دنیا» یعنی سیاست و عقلانیت را روشن کنیم.

رابطه دین با علم و عقل

متفکرین نظرات مختلفی در این خصوص ارائه کرده‌اند که می‌توان آنها را به صورت زیر خلاصه کرد:



عده‌ای معتقدند دین و عقل بر هم منطبق هستند و هر نظریه‌ای را که عقل به ما می‌آموزد، دین نیز همان را تعلیم می‌دهد و برعکس. (کَلِمَا حَكَمَ بِهَ الْعَقْلُ، حکم به الشرع و کَلِمَا حَكَمَ بِهَ الشَّرْعُ حکم به العقل) این دیدگاه معتقد است دین و عقل، نوعی هماهنگی پیشین بنیاد دارند. اشکال این دیدگاه این است که اگر وحی همان چیزی را می‌گوید که علم و عقل هم می‌گویند، پس دیگر چه نیازی به دین هست؟ این رویکرد تضادهای این دوران می‌بیند و نمی‌تواند آن را توجیه کند.

«الهیات عقلانی حداکثری» می‌گوید تمام اعتقادات دینی از جمله اصول اعتقادی باید معقول شوند. دین به شرطی مقبول است که تمام ابعاد آن، قابل تحویل به بُعد عقلی باشد. این دیدگاه که رویکردی تجویزی دارد (نه توصیفی) نیز با مشکلاتی مواجه است. هنگام مطالعه ادیان به مواردی بر می‌خوریم که قابل انطباق با عقل نیست. لذا این ظن تقویت می‌گردد که ممکن است برخی از ساحات دین قابل تحویل به بُعد عقلانی نباشد.

در نظام «الهیات عقلانی حداقلی» بر اینکه تمام اعتقادات از جمله اصول اعتقادی باید عقلاً توجیه‌پذیر باشند، تاکید می‌شود اما پاره‌ای از اعتقادات و برخی از ساحت‌های دین، «نامعقول، ورای عقل یا معقول ناشدنی» تلقی می‌شود و نامعقولیت این امور نیز «عقلاً» توجیه می‌گردد. «عقل نقاد»، حدود خود را از درون خود معلوم می‌کند؛ لذا در این نظام، ساحات ماورای عقل نیز تصدیق می‌شود. به نظر می‌رسد دیانت بهایی با این رویکرد همدلی بیشتری داشته باشد.

رویکردهای مبتنی بر جدایی علم و دین، عمدتاً پس از ظهور علم جدید پیدا شد. عده‌ای از متفکرین، برای اینکه دین را از ضربات مهلک علم خلاص کنند، قائل به جدایی این دو قلمرو شدند مثل «سورن کیر کگارد»؛ و برخی دیگر به جهت تنقیح علم از خرافات، تلاش کردند برای علم حوزه مستقلی ایجاد نمایند.

چون این دو گرایش اخیر، نشانه‌های افراط و تفریط را در خود داشت، عده دیگری قائل به «جدایی در عین تعامل» این دو حوزه شدند. از جمله «ایان باربور» معتقد است از هر یک از این دو کاری ساخته است که از دیگری ساخته نیست؛ هر یک کارکردی خاص دارد که در تعامل با هم به تعالی بشر کمک می‌کنند. این دیدگاه حالتی تجویزی دارد. اشکال آن این است که قصد دارد به بهای فراموش کردن برخی واقعیات موجود، بین علم و دین توافق ایجاد کند. آنچه ادیان عملاً آدعا دارند بیش از چیزی است که باربور به آنها نسبت می‌دهد. طرفداران ادیان، دین را نظامی می‌دانند که از مبانی شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی تا اصول اخلاقی و حتی برخی نکات علمی را در خود دارد؛ لذا تفکیک کارکردی موردنظر باربور، چندان با واقعیت انطباق ندارد.

نگارنده معتقد است مسأله تطابق دین با علم - چنانچه در بادی امر بنظر می‌رسد - خالی از مناقشات نظری نیست؛ کتب مقدسه، مالا مال از نصوصی است که با عقل و علم امروز تناسبی ندارد و این امر، وظیفه اهل بهاء را در ایجاد و اثبات تطابق بین علم و دین، مشکل می‌سازد.

در این تعلیم، از دین به معنای اعم سخن گفته می‌شود نه تنها دیانت بهایی. البته این تعمیم و کل‌گرایی، کار فیلسوف دین را در انطباق بین علم و دین مشکل می‌کند زیرا ادیان، مشی‌های مختلفی در قبال عقلانیت داشته‌اند. محقق بهایی باید تلاش نماید تا اولاً با حذف شاخ و برگهایی که به نام دین به دین بسته شده است، برداشت خالصی از مفهوم دین به دست دهد، ثانیاً با طرح اصول فلسفی خاصی، به مفهوم تطابق دست یابد. از جمله اثبات نماید که ادیان ابتدایی ابعاد عقلانی کمتری داشته، بیشتر بر جنبه‌های اسطوره‌ای حقیقت تاکید کرده‌اند؛ اما بتدریج در ادیان جدیدتر، نشانه‌های بیشتری از عقلانیت را مشاهده می‌کنیم. عقلانیت (و امر تطابق) مفهومی شناور است؛ به عبارت دیگر «تاریخ» در امر تطابق دخیل است. لذا هر دینی را باید با علم و عقل هنجار زمان

خودش سنجید نه با عقل و علم امروزی. عقلانیت در هر زمانی مصداق خاصی داشته و مفهومی تاریخی است نه استعلائی.

نکته دیگر این است که ادیان در هر زمانی که ظهور کرده‌اند با برخی از اعتقادات شبه‌علمی زمان خود موافقت، و با برخی دیگر مخالفت می‌کرده، نظر جدیدی ابراز می‌نموده‌اند؛ مانند موافقت قرآن با این مطلب که پسران از اصلاّب پدران ایجاد می‌شوند به عنوان یک نظریه علمی نادرست و مخالفت با هیأت بطلمیوسی و بیان نظریه مرکزیت خورشید. می‌توان در مجموع به این برداشت رسید که ادیان وظیفه دارند در یک طیف وسیع تاریخی، خرافات و اعتقادات اسطوره‌ای و ناصحیح را از ذهن تاریخی بشر بزداوند و بجای آن اعتقادات علمی و فلسفی صحیح را جایگزین نمایند. در این طیف هر یک از ادیان وظیفه دارند بخشی از این خرافات را با اعتقادات صحیح جایگزین کنند تا از برایند فعالیت همه ادیان، انسان از زندان جهل و خرافات آزاد شده، به مدینه علم وارد گردد.

مسأله «عقل کلی الهی» نیز از مسائلی است که رابطه مستقیم با تعلیم تطابق دین با علم و عقل دارد. دو برداشت از این تعلیم از خلال خطابات هیکل مبارک در اروپا و امریکا می‌توان یافت. در یکی از این دو برداشت، حضرت عبدالبهاء غربیان را تشویق می‌کنند تا آنچه به عنوان اعتقاد دینی به آنها عرضه می‌شود با عقل جزئی خود و علم زمانه بسنجند و اگر خلاف این دو اصل بود آن را نپذیرند. نصوص بسیاری از هیکل مبارک حاکی از این مفهوم است. (پیام ملکوت، صص ۸۸ الی ۹۱) ایشان عقل را محکی قرار داده‌اند برای تعیین صدق و کذب گزاره‌های دینی. اما در مواضع دیگری از تطابق دین با عقل کلی الهی سخن گفته‌اند.

این دو برداشت به دورویکرد مختلف منجر می‌شود. برداشت اول سبب رشد عقلانیت و علم و تشویق اندیشمندان به تطابق این حوزه با حوزه دین می‌گردد و برداشت دوم به جدایی دین از عقلانیت و علم و تعطیل عقل جزئی منتج می‌شود. تطابق دین با عقل کلی الهی، نتیجه منطقی قول به جدایی دین از علم است چنانکه رویکرد دکتر داوودی نیز همین است.

ایشان معتقدند عقل کلی محیط بر حقایق اشیاء با دین تطابق دارد، نه عقل جزئی

که هر روز نظری می دهد. لذا عقل جزئی را نباید ملاک سنجش اعتبار مدعیات دینی قرار دهیم. تنها، عقلی که به کمال رسیده قابلیت این امر را دارد. اما این پرسش مطرح می شود که آیا زمانی را می توان تصور کرد که عقل به کمال نهایی خود برسد؟ نتیجه نظر دکتر داوودی این خواهد بود که امر تطابق را به آینده ای نامعلوم موکول کنیم؛ به این ترتیب زمان اجرای این دستور مبارک، هیچگاه فرا نخواهد رسید. پس چرا هیکل مبارک از اجزای غربی چنین چیزی خواسته اند؟ نکته دیگر آنکه گزاره «تطابق دین با عقل کلی الهی» گزاره ای تولوژیک یا «اینهمانگو» است، چون عقل کلی الهی تعبیر دیگری از همان «دین» است؛ لذا این گزاره، مترادف با «تطابق دین با دین» خواهد بود و نظر به اینکه هر چیزی با خودش منطبق است، این گزاره حاوی هیچ معنای محصلی نیست.

مضاف بر نتایج فلسفی این گزاره، قول به تطابق دین با عقل کلی، تبعات اجتماعی خاصی نیز خواهد داشت: منجر به رواج روحیه «اشعریّت و عقل ستیزی» می شود و مستمسکی خواهد شد تا رخنه آگاهی ما پر شود، به ما امکان می دهد تا هر چیز عجیب و غریبی را به نام دین در جامعه اشاعه دهیم، در جواب انتقادات به سانسور و سرکوب پردازیم و بگوییم: «این اعتقادات عجیب، اگر چه با عقل ما تناسبی ندارد اما منطبق با عقل کلی الهی است»؛ یعنی همان کاری که علمای اسلام برای اثبات اوصاف عجیب قائم و بهشت و جهنم و ... انجام دادند. مقصود از عقل کلی الهی، عقل جمعی بشری است که مستفیض از تعالیم الهی باشد. این عقلانیت است که قابل انطباق با حقایق ادیان است.

روش دیگری که می توان به کمک آن بین عقل و دین توافق ایجاد کرد، توضیح و توجیه خوارق عادات با استفاده از بحث «تأویل» است. به این ترتیب بسیاری از غرایبی که در کتب مقدسه به انبیاء نسبت داده شده و سداً راه تطابق دین با علم و عقل بوده، به مفاهیمی زبانی تحویل می شود. حضرت بهاء الله در ایقان شریف، به نحو اتم این کار را انجام داده اند.

یکی از عرصه هایی که محل مناقشه بین علم و دین شده، «نظریه تکامل» است.

نگارنده نظر دکتر داوودی را تأیید می‌کند در خصوص اینکه «مخالفت حضرت عبدالبهاء با نظریه داروین، مخالفت با نتایج غیر علمی بوده که فلاسفه از این نظریه گرفته‌اند؛ مثل ترویج تنازع بقا و داروینیسم اجتماعی و نظریه برتری نژادی و ... به دلایل فلسفی، چاره‌ای نداریم جز آنکه بپذیریم که جسم انسان حادث و حاصل تطور از انواع پیشین است اما روح او اصیل و قدیم است و حاصل از تطور نیست. تاکید امر مبارک در اصالت نوعیت انسان، اصالت هویت معنوی اوست، نه جسم مادی او. مضاف بر اینکه پذیرش نظریه تطور با جهان بینی بهایی مبنی بر گرایش هستی از وحدت به کثرت، تناسب بیشتری دارد.

دکتر داوودی معتقدند چون علم نسبی و دائماً در حال تغییر و ابطال است، نباید آن را با دین - که اصولی ثابت و دائمی دارد - منطبق کرد. در حقیقت ایشان مروج جدایی دین از علم هستند و این دو حوزه را از هم تفکیک می‌کنند و این غیر از انطباقی است که هیکل مبارک از ما خواسته‌اند. ثانیاً ایشان این مسأله را که «از دین به علم برویم و از علم به دین» شدیداً نهی کرده‌اند، اما حضرت عبدالبهاء عملاً در مواضع متعدد برای اثبات اینکه حقایق ادیان با علم منطبق است، به استخراج نمونه‌هایی از نظریات علمی مندرج در قرآن می‌پردازند؛ به عبارت دیگر از دین به علم می‌روند و برعکس.

دید دکتر داوودی به این مسأله، دیدی آسیب شناسانه است؛ لذا باید آرای ایشان در متن دغدغه‌های ایشان دیده شود. دکتر به این مسأله، هستی شناسانه نگاه نمی‌کند، از زاویه آسیب شناسی به این امر می‌نگرد و نگران رسوخ ایده‌های غلط جریان روشنفکری اسلامی معاصر زمان خود به درون جامعه بهایی بوده است که سعی داشت اکتشافات علمی را به قرآن بخیه کند.

رویکرد کانتی دکتر داوودی مبنی بر جدایی علم از دین با تبیینات معهد اعلی نیز مخالف است. معهد اعلی در دستخطی که مندرج در مجموعه تحقیق و تتبع است، علمای بهایی را از رویکرد مبتنی بر جدایی علم از دین نهی می‌فرمایند. اگر علم و دین را از هم تفکیک کنیم از برخی از شواهد عینی مندرج در کتب مقدسه چشم پوشی کرده‌ایم؛ برای مثال قرآن مجید، از خلقت جهان و انسان و مراحل تکوین نطفه و غیره

سخن می گوید که آشکارا مسائلی علمی هستند. لذا باید گفت این تفکیک در کتب مقدسه رعایت نشده است.

رابطه دین و سیاست در امر بهایی

صورت بندی کردن نظریه ای کلی که بتواند مشی همه ادیان را در قبال سیاست و اجتماع تبیین کند غیر ممکن است. رابطه دین و سیاست - همانند رابطه دین و عقلانیت - شناور و بنا بر مقتضیات زمان و مکان مختلف بوده است. در ادیان ابتدایی شاهد وحدت حوزه دین و دنیا هستیم؛ پیامبران و رهبران مذهبی، رهبران سیاسی و اجتماعی هم بوده اند. ادیان بالعرض به سازماندهی امور سیاسی می پرداخته اند تا ضعف بشری در سازماندهی حیات اجتماعی را پوشش دهند. اما به موازات تکامل جوامع انسانی، نهاد سیاست و حکومت از دین منفک شد.

دین را از سیاست هیچگاه نمی توان تفکیک کرد؛ نه به لحاظ هستی شناختی تا کنون چنین بوده و نه این دو حوزه قادر خواهند بود در آینده کاملاً از هم جدا عمل نمایند. آنچه مسلم است هر اظهار نظر و حرکتی از جانب هر دینداری می تواند مفهومی سیاسی داشته باشد. مثلاً قبول حقانیت دیانت بهایی توسط یک فرد در ایران، خواه ناخواه مفهومی سیاسی می یابد؛ لذا به فرض تمایل دین به جدا ماندن از سیاست، سیاست چنین تمایلی ندارد. قول به جدایی دین از سیاست، منجر به همان لائسیسمی می شود که امروزه در حکومت های سکولار برقرار است و مسلماً دیانت بهایی خواهان این تفکیک نیست. کما اینکه خواهان دخالت مستقیم این دو حوزه نیز نمی باشد.

ممکن است برخی حکم «عدم مداخله در سیاست» را دلیل «جدایی دین از سیاست» بدانند. اما باید توجه نمود که حکم عدم مداخله در سیاست، حکمی مقطعی است و به تناسب تغییر مفهوم سیاست، از اعتبار خواهد افتاد. «عدم مداخله در سیاست» یک استراتژی است و استراتژی ها اعتبار خود را از زمان می گیرند.

سیاستی که در حکم عدم مداخله در سیاست مورد نظر است، سیاست به مفهوم امروزی آن است که آلوده به دروغ و ظلم و فریب می باشد. اما سیاست در مفهوم

کلاسیک آن، یعنی اداره امور اجتماع، چیزی نیست که دیانت بهایی با آن سر عناد داشته باشد، بلکه مُصیر است تا اصول و تعالیم دینی را در آن تزریق کند.

شرایطی را تصور کنید که در آن اکثر شهروندان یک کشور بهایی باشند. در این صورت اداره امور سیاسی این کشور به دست چه کسانی خواهد بود؟ مسلماً خود بهائیان. یک فرد بهایی می تواند شهردار، عضو پارلمان یا رئیس جمهور باشد. لذا دیانت بهایی تفکیک سکولاریستی دین از سیاست را نمی پذیرد.

اگر قائل به جدایی دین از سیاست باشیم، عبارت «حکومت جهانی بهایی» که حضرت ولی امرالله مکرراً در توفیعات خود مرقوم کرده اند، عبارتی متناقض نما (paradoxical) خواهد شد. در این عبارت، دین و سیاست به هم الصاق شده اند. جدایی دین از سیاست، به منزوی شدن دین منجر می شود و ما را به همان سرنوشتی دچار می کند که امروزه در کشورهای لائیک جریان دارد.

اما دیانت بهایی خواهان یکی شدن اقتدار دینی و اقتدار دنیوی هم نیست. تاریخ نشان داده که وحدت این دو حوزه، عواقب خوبی برای هیچ کدام در بر نداشته است. لذا نظم بدیع بهایی که به فرموده حضرت ولی امرالله عاری از عیوب انظمه سابقه است، باید به نحوی این چالش را حل نماید. حقیقت این است که هیچ کس قادر نیست حدود و مرز دقیق نهادهای دینی و دنیوی را در حکومت جهانی آینده ترسیم نماید. تنها کلیاتی از این مسأله در آثار الهی ترسیم شده است.

مخالفین نظریه سکولاریزاسیون

اما نظریه سکولاریزاسیون در میان جامعه شناسان، مخالفینی نیز دارد. برخی از جمله دور کیم کوشیده اند وقوع هر نوع سکولاریزاسیون را انکار کنند. به نظر آنها «توهم سکولاریزاسیون» در اثر زوال صورتهای سنتی اعتقاد دینی ایجاد شده. آنها می گویند جامعه شناسان طرفدار این نظریه، شواهد مربوط به ظهور سنتهای مذهبی جدید را در نظر نمی گیرند و لذا این توهم برای آنها ایجاد می شود که: «اندیشه و اعتقاد و مناسک دینی در حال زوال است». جوامع گذشته ماهیتاً دینی تر از جامعه امروزی

نموده‌اند؛ در گذشته هم به اندازه امروز عناصر ضد مذهبی وجود داشته. مخالفین این نظریه با استناد به ظهور و شیوع بنیادگرایی دینی و جنبشهای سیاسی - مذهبی در دهه‌های اخیر، به این نتیجه رسیده‌اند که تعبیر «زوال مذهب» نمی‌تواند تعبیر صحیحی باشد. (۱۲)

«برایان ویلسون» معتقد است جامعه‌شناسانی که از تعاریف کارکردی دین استفاده می‌کنند، گرایش به رد سکولاریزاسیون دارند و آنهایی که تعاریف ذاتی را به کار می‌برند، احتمال بیشتری دارد از این نظریه پشتیبانی کنند. (۱۳)

آینده دین در جامعه بشری

مسئلاً اگر سکولاریزاسیون را به معنای زوال و نابودی دین از صحنه حیات بشری بدانیم به خطا رفته‌ایم. دین در جامعه کارکردهایی دارد که نهاد دیگری قادر به ایفای این نقش نیست، لذا آن کارکرد، ضامن بقای دین است. اگر سکولاریزاسیون را به معنای زوال و کاهش اقتدار و تأثیر دین بر مؤمنین بگیریم، مسلماً چنین اتفاقی افتاده «وجه عالم به لامذهبی متوجه» اما روندی برگشت پذیر است. اگر سکولاریزاسیون را به معنی تفکیک و استقلال یافتن نهادهای اجتماعی از نهاد دین بگیریم، این نیز اتفاق افتاده اما روندی برگشت ناپذیر است. بازگشت به دورانی که مدیریت اجتماعی به دست روحانیون باشد، امکان پذیر نیست. این روند را می‌توان مرحله‌ای از مراحل تحوّل و ترقی اجتماع دانست.

بنیادگرایی مذهبی

ادیان سنتی فاقد کارایی لازم برای جامعه مدرن هستند و نمی‌توانند خود را با شرایط جدید منطبق نمایند. لذا جامعه مدرن خلاء کارکردهای دین را در خود احساس می‌کند. در این شرایط جنبشهای مذهبی بنیادگرا ظاهر می‌شوند و تلاش می‌کنند این چالش را با احیای صورتهای سنتی دین حل نمایند. این عمل در حکم یک انتحار اجتماعی است، یعنی بازگشت به همان چالشهایی که سابقاً بین سنت و مدرنیته جریان

داشت. این جنبشها عموماً تمایل دارند دین را به ایدئولوژی تبدیل نمایند. ایدئولوگها به قصد عقب انداختن مرگ دین، دین را ایدئولوژیک می کنند. آنها تلاش می کنند حوزه امر قدسی را به تمام امور دنیوی گسترش دهند. در این فرایند، این مادیت نیست که معنوی می شود بلکه معنویت است که تاریخی و دنیوی می گردد و در حقیقت این جریانات که به نیت احیای دین شکل می گیرد، زوال دین را تسریع می کند.

نتیجه

بر این اساس، جهان مدرن برای خروج از چالشهای بین دین و دنیا و ناکارآمدی ادیان منسوخ، چاره‌ای جز پذیرش اصل استمرار ظهورات الهیه ندارد. سکولاریزاسیون روندی عام و تاریخی است که دامان همه ادیان را خواهد گرفت و در مقام تشبیه، قابل انطباق با دوره پاییز و زمستان در حیات طبیعی ادیان است که حضرت عبدالبهاء در مفاوضات اشاره می فرمایند. هر چه مؤمنین از صدر ظهورات الهیه فاصله می گیرند، اقتدار معنوی مظهر امر بر مؤمنین کاهش می یابد و حکمت استمرار ظهورات الهیه نیز همین است.

به لحاظ آسیب شناختی، یکی از مشکلات به وجود آمده در مسیحیت و اسلام، دخالت روحانیون در امور مربوط به دنیا بود. دیانت بهایی به جهت اینکه طبقه و صنفی به نام «روحانیون» ندارد از این آسیب در امان است. در حکومت جهانی بهایی چون مراجع مذهبی رأساً امور سیاسی را در دست ندارند، این حکومت به دیکتاتوری مذهبی منجر نخواهد شد. اعمال نفوذ و نظارت دین بر دنیا در ادیان قبل، سخت افزاری بوده اما در دیانت بهایی نرم افزاری و غیر مستقیم است؛ تحکم دین بر دنیا به نظارت دین بر دنیا تبدیل می شود و لذا کمتر امکان رویارویی این دو پیش می آید.

تشکیلات بهایی به شیوه «جمعی» اداره می شود نه به شیوه «مونارشیک». محافل و بیت العدل اعظم به صورت جمعی تصمیم گیری می کنند و این امر، امکان ظهور دیکتاتوری دینی را از بین می برد. انتهى

ماخذ:

- ۱ - کارل فردریش فون واتیسکر، «سکولاریزاسیون چیست؟»، نامه فرهنگ شماره ۲۲
- ۲ - «تاریخ تمدن» ج ۵، ص ۱۰۱۶
- ۳ - برابان ویلسون، «جدانگاری دین و دنیا»، کیان شماره ۲۲
- ۴ - همایون همتی، «سکولاریزم و اندیشه دینی در جهان معاصر»، قیسات شماره اول
- ۵ - محمد نقیب العطاس، «اسلام و دنیوی گری»، صص ۱۶ - ۱۷
- ۶ - عبدالکریم سروش، «معنا و مبنای سکولاریزم»، کیان ۲۶
- ۷ - ساموئل م. جکسون، «دائرةالمعارف علوم دینی» (به زبان انگلیسی)
- ۸ - «نقد عقل مدرن»، صص ۱۵۵ - ۱۵۹
- ۹ - محمد نقیب العطاس، «اسلام و دنیوی گری»، صص ۲ - ۳
- ۱۰ - همان، صص ۵ - ۶
- ۱۱ - «تکوین برداشت جدید از سکولاریزاسیون»، ایران فردا ۳۸۱
- ۱۲ - ملک همیلتون، «جامعه‌شناسی دین»، صص ۲۷۸ - ۲۹۲
- ۱۳ - همان، صص ۲۸۹ - ۲۹۰

پژوهشنامه

نشریه پژوهشنامه مجله پیام بهایی ویژه پژوهش در تاریخ و تعالیم دیانت بهایی است که سالی دو بار در تابستان و زمستان منتشر می شود. شماره اول آن در تابستان ۱۵۳ بدیع مطابق ۱۳۷۵ هجری شمسی منتشر شده است. فهرست موضوعی ۹ مجلد از این نشریه (تا تاریخ ۱۵۸ بدیع، مطابق ۲۰۰۲ میلادی) ذیلاً درج می گردد.

ناشر: مؤسسه معارف بهایی کانادا Website: www.absp.org Email: pibs@sprint.ca

پژوهشنامه، ش ۹، ص ۱۷	دکتر نادر سعیدی	آثار حضرت بهاء الله، نگاهی به آن
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۱۲۴	دکتر فیروز برافی	آفرینش، بهنش بهایی در مسأله آفرینش
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۴۲	حسن علایی	آهنگ بدیع
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۱۱	دکتر مهری افنان	آهنگ بدیع، از آهنگ بدیع بشنوم
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۳	---	آهنگ بدیع، بزرگداشت مجله
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۴۱	---	آهنگ بدیع، شماره های مخصوص
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۲۱	---	آهنگ بدیع، مقالات متسلسل
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۵۱	---	آهنگ بدیع، منتخباتی از آن
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۲۶	دکتر مهری افنان	آهنگ بدیع، نقش آن در تربیت و تزئید معلومات جوانان
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۴	صالح مولوی نژاد	آهنگ بدیع چه بود و چه کرد
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۹	---	آهنگ بدیع در یک نگاه
پژوهشنامه، ش ۴، ص ۱۰۸	هوشنگ رأفت	ابوالفضائل، ۵ مکتوب و یک رساله تاریخی
پژوهشنامه، ش ۹، ص ۵۶	دکتر هوشنگ خضرابی	اخلاق، یک بحث فلسفی، علمی و تطبیقی در دیدگاه دیانت بهایی
پژوهشنامه، ش ۱، ص ۳۴	بهروز ثابت	اخلاق بهایی، ارزشها و ویژگیها در مقایسه با اخلاق مسیحی

۶۵	پژوهشنامه، ش ۵، ص ۶۵	برایان دی لپارد	از جامعه ملل تا اتحادیه جهانی
۳	پژوهشنامه، ش ۳، ص ۳	محمد افنان	ایام بطون
۱۴۸	پژوهشنامه، ش ۵، ص ۱۴۸	نصرت الله محمد حسینی	پاسخ یک نقدنامه
۱۳۰	پژوهشنامه، ش ۴، ص ۱۳۰	سیامک ذبیحی مقدم	پیرامون کتاب «حضرت باب» دکتر محمد حسینی
۲۲	پژوهشنامه، ش ۷، ص ۲۲	دکتر وحید رأفتی	تجلی رحمان
۹۳	پژوهشنامه، ش ۵، ص ۹۳	آرش ابی زاده	تحلیلی از دموکراسی لیبرال و نظم اداری بهایی
۱۰۹	پژوهشنامه، ش ۹، ص ۱۰۹	حوریوش رحمانی	تعالیم اجتماعی آیین بهایی، نگرشی کوتاه بر آن
۱۲۳	پژوهشنامه، ش ۸، ص ۱۲۳	جان هدلستون	تعديل معیشت: شرحی در باره این تعلیم بهایی
۱۵۴	پژوهشنامه، ش ۶، ص ۱۵۴	دکتر نادر سعیدی	تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم
۱۰۱	پژوهشنامه، ش ۷، ص ۱۰۱	دکتر گیو خاوری	توبه نامه منسوب به حضرت باب، نکاتی چند در باره احراز جعلیت آن و نامه منتسب به ولیعهد
۲۸	پژوهشنامه، ش ۸، ص ۲۸	دکتر فرزام ارباب	توسعه، میدان تلاش برای محققان و دانشمندان بهایی
۳	پژوهشنامه، ش ۸، ص ۳	دکتر شاپور راسخ	جامعه بهایی در دنیای امروز
۵	پژوهشنامه، ش ۱، ص ۵	دکتر نادر سعیدی	جرم، دیانت بهایی و مسأله جرم
۸۵	پژوهشنامه، ش ۳، ص ۸۵	وحید رأفتی	جمال قدم در حیفا و الواح نازله در آن شهر
۴۵	پژوهشنامه، ش ۵، ص ۴۵	روح الله خوشبین	حکومت جهانی از دیدگاه بهایی
۱۸	پژوهشنامه، ش ۴، ص ۱۸	یان سمپل	دانش و میثاق حضرت بهاء الله
۱۳۹	پژوهشنامه، ش ۹، ص ۱۳۹	دکتر شاپور راسخ	در دشناسی پزشکی آسمانی
۶	پژوهشنامه، ش ۹، ص ۶	ترجمه پریش سمندری	دیانت بهایی، آیین فراگیر جهانی

۱۴۲	پژوهشنامه، ش ۶، ص ۶	دکتر منوچهر مفیدی	رابطه پزشکی و بیمار از دیدگاه آیین بهایی	۵
۴۷	پژوهشنامه، ش ۹، ص ۹	پژوهنده	روحانیات بهایی، مقدمه‌ای بر آن	۶
	پژوهشنامه، ش ۲، ص ۳	وحید رافتی	روسیه، دیانت بهایی در آنجا	
	پژوهشنامه، ش ۲، ص ۹۰	مارناروت	روسیه، دیانت بهایی در ادبیات و هنر روسیه	
۱۲۶	پژوهشنامه، ش ۱، ص ۱	سوزان استاپلز	زردشتیان، ایمانشان به دیانت بهایی	
	پژوهشنامه، ش ۷، ص ۶۶	دکتر فیروز براقی	ساختارهای نمادین در بیان پیامبرانه	
	پژوهشنامه، ش ۶، ص ۸۳	دکتر محمد افنان	سیاست و دیانت، سیاست در امر بهایی	
۱۵۲	پژوهشنامه، ش ۱، ص ۱	یادداشت‌های تاریخی	سید حسن تقی زاده، ملاقات با حضرت عبدالبهاء	
	پژوهشنامه، ش ۱، ص ۷۲	حبیب‌الله ریاضتی	شوون تسعه و کتاب مستطاب اقدس	۷
	پژوهشنامه، ش ۵، ص ۱۱۳	نادر سعیدی	شیخ احمد احسائی، معنای او	
	پژوهشنامه، ش ۸، ص ۱۰۰	دکتر منوچهر مفیدی	ضرورت حیات زناشویی: گرایش روزافزون به انحرافات جنسی	۸
	پژوهشنامه، ش ۲، ص ۵۸	هوشنگ رافت	عشق آباد، جامعه بهایی آنجا	
	پژوهشنامه، ش ۱، ص ۱۵۲	یادداشت‌های تاریخی	علامه قزوینی، ملاقات با حضرت عبدالبهاء	
	پژوهشنامه، ش ۳، ص ۳۹	موزان مؤمن	فتوای مشترک علمای سنی و شیعه علیه باب	
	پژوهشنامه، ش ۷، ص ۳	موزان مؤمن	قرن نوزدهم، چگونگی شکل‌گیری جامعه بهایی ایران	
	پژوهشنامه، ش ۲، ص ۱۰۰	کامران اقبال	کتاب مستطاب اقدس، تاریخ نزول و نگارش	۹
	پژوهشنامه، ش ۴، ص ۶۸	نادر سعیدی	کلمات مکتونه و اصل میثاق	۱۰

۹۱	پژوهشنامه، ش ۸، ص ۸۱	دکتر ایرج خادمی	گلچین گیلانی: شاعر دریا، سبزه، باران و تصویرگر موسیقی طبیعت
۱۱۷	پژوهشنامه، ش ۷، ص ۱۱۷	پیتراف. دروگر	ماورای انقلاب اطلاعاتی
۳۹	پژوهشنامه، ش ۳، ص ۳۹	موزان مؤمن	محاكمة ملا علی بسطامی
۱۰۷	پژوهشنامه، ش ۶، ص ۱۰۷	ولی الله اکبری	محور روحانی
۵۵	پژوهشنامه، ش ۴، ص ۵۵	ادو شفر	مطالعات بهایی، انتظار از آن
۳	پژوهشنامه، ش ۴، ص ۳	نصوص	مطالعات علمی و تحقیقی (مجموعه نصوص)
۴۱	پژوهشنامه، ش ۴، ص ۴۱	حسین دانش	مطالعات و تحقیقات از دیدگاه بهایی
۱۳۴	پژوهشنامه، ش ۵، ص ۱۳۴	گیو خاوری	ملکوت وجود، ملاحظاتی در باره کتاب ملکوت وجود
۳۲	پژوهشنامه، ش ۷، ص ۳۲	دکتر موزان مؤمن	منجی موعود
۱۳۷	پژوهشنامه، ش ۸، ص ۱۳۷	گفتگو با ویداناصحی	مهاجرت، تأثیر آن بر مدرن شدن ایران
۶۱	پژوهشنامه، ش ۸، ص ۶۱	دکتر بهروز ثابت	موازیین ادراک و وحدت روش شناخت
۱۱۲	پژوهشنامه، ش ۲، ص ۱۱۲	---	نامه تاریخی
۱۵۰	پژوهشنامه، ش ۳، ص ۱۵۰	مهرداد بشیری	ناموس ناصری، ملاحظاتی در این جزوه تاریخی
۸۱	پژوهشنامه، ش ۱، ص ۸۱	موزان مؤمن	نخستین روابط میسیونرهای مسیحی با جوامع بایی و بهایی
۱۳۱	پژوهشنامه، ش ۳، ص ۱۳۱	ویلیام هاچر	نشو و ترقی روحانی انسان، بحثی پیرامون آن
۷۱	پژوهشنامه، ش ۸، ص ۷۱	پژوهشگر	نقش زنان در جامعه و تمدن آینده بهایی
۳	پژوهشنامه، ش ۵، ص ۳	ترجمه شیرین سمیعی	نقطه عطفی برای تمام ملل، بیانیة جامعه... بهایی

پژوهشنامه، ش ۷، ص ۱۳۸	دکتر گیو خاوری	نواب اربعه، موقعیت ایشان در آثار مبارکه
پژوهشنامه، ش ۳، ص ۱۶۵	---	نویسندگان پژوهشنامه و مقالات آنها
پژوهشنامه، ش ۱، ص ۱۶۳	---	نویسندگان پژوهشنامه و مقالات آنها
پژوهشنامه، ش ۲، ص ۱۲۷	---	نویسندگان پژوهشنامه و مقالات آنها
پژوهشنامه، ش ۵، ص ۳۴	شاپور راسخ	هفت شمع وحدت، نگاهی به لوح
پژوهشنامه، ش ۶، ص ۱۹۹	---	همکاران پژوهشنامه، شماره ۶
پژوهشنامه، ش ۹، ص ۱۵۳	آرشیو مرکز جهانی بهای	یک سند تاریخی، یادداشت ناصرالدین شاه به علاءالدوله